



دکتر کامیاب خلیلی

زنان بنام

دینا و تاریخ ایران

از آغاز تا انقراض
سلسله ساسانیان



قصیده سرا

FAMOUS WOMEN IN HISTORY OF IRAN

*From Beginning to the Overthrow of
Sasanian Dynasty*

Dr. Kamyab Khalili



در تاریخ ایران باستان اگر تعداد زنان و مردان نامبردار را
مقایسه کنیم، شمار زنان نسبت به مردان بسیار کم است و
بخشی از همین شمار کم نیز نامشان، فقط به اعتبار نام
پدران، همسران، برادران و فرزندان معروفشان ضبط شده
و خود مصدر امری نشده‌اند.
اما زنانی که در امر سیاست و جنگ‌دست داشته‌ها به
حکومت و فرماندهی رسیده‌اند، چنان تأثیر و دخالتی در روند
تاریخ کرده‌اند که به نظر مورخان غیرمنتظره می‌نموده‌است.
چنین است که هردوت در جایی از تاریخ خود پس از آنکه
از سربازان و نبروهای خشیایارشا در لشکرکشی به یونان
یاد می‌کند، ناکهان رشته گزارش خویش را قطع کرده و
می‌گوید: «... راجع به سایر فرماندهان عالی رتبه سخن
نمی‌گویم، چه، لزومی ندارد، اما برعکس درباره آرمیزیا،
زنی که علیه یونان لشکر کشید و ستایش بسیار مرا
برانگیخته توضیح می‌دهم ...»

شابک: ۸-۴۸-۷۶۷۵-۹۶۴

ISBN 964-7675-48-8



قصیده سرا
Ghasidehsara



9 879647 675480



۱	۰۱
۲۹	۱۲

زنان بنام تاریخ ایران

۱۰۳۴۹۶

زنان بنام تاریخ ایران

جلد اول

از آغاز تا انقراض سلسله ساسانیان

تألیف
دکتر کامیاب خلیلی



انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
Roshangaran
& Women Studies Publishing



قصیده سورا

تاریخ امروز

۴

زنان بنام تاریخ ایران
تألیف دکتر کامیاب خلیلی

ویراستار: دکتر مهیار خلیلی

طرح جلد: پارسوا باشی

نظارت فنی: نقی سیف

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: فاطمه قنبری - سارا آسوده

چاپ دوم: ۱۳۹۱

چاپ: ایماژ

تعداد: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

۵۹۰۰۰ تومان



9 789647 675482

زنان بنام در تاریخ ایران / کامیاب خلیلی



انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
Roshangaran
& Women Studies Publishing



قصیده سرا

صندوق پستی: ۶۳۵۴ - ۱۵۸۷۵ صندوق پستی: ۵۸۱۷ - ۱۵۸۷۵

تلفاکس: ۸۷۲۳۹۳۶

تلفن: ۸۷۱۷۲۲۹ - ۸۷۲۲۵۳۶

۸۷۱۶۳۹۱

ghasidehsara@hotmail.com

خلیلی، کامیاب، ۱۳۱۴ -

زنان بنام در تاریخ ایران / تألیف دکتر کامیاب خلیلی. - تهران:

قصیده سرا، ۱۳۸۱ -

ج. - (تاریخ امروز؛ ۴)

ISBN 964-7675-48-8 (ج. ۱) ۱۲۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۲۸۳] - ۳۳۶.

مدرجات: ج. ۱. از آغاز تا انقراض سلسله ساسانیان.

۱. زنان - ایران - تاریخ. ۲. زنان - ایران - سرگذشتنامه.

الف. عنوان.

۳۰۵/۴۰۹۵۵

HQ1۷۳۵/۲/۸ز۹

م۸۱-۲۷۹۷۱

کتابخانه ملی ایران

تقدیم می‌کنم
به همه زنان که کوشندگان
راستین ایران زمین هستند

فهرست

۱۱	پیشگفتار ویراستار
۱۵	مقدمه
۱۷	ماندانا
۲۳	سپاکو
۲۶	آرین یا آریان یا آرنیس، آریه‌نیس
۲۹	آمی‌تیدا - آمی‌تیس - آمی‌تیوس Amytis
۴۳	کاساندان - کاساندانه - کساندانه
۴۵	اسپارترا Sparethra
۴۶	تومیریس Tomyris (تموروس)
۵۱	تیگرانوبی - تیگرانوهی - دیگرانوهی (پیرنیا، ص ۲۰۴ جیبی)
۵۹	انوشه، انوئیش Anouich
۶۱	نی‌ته‌تیس یا نی‌تت Nitetis
۶۶	آتوسا Atossa
۷۸	مروئه Meroe
۸۱	رخسان، رکسان، روکسانه
۸۳	آرتیس‌تن - آرتیستون - آرتیستونه - ایرتاش‌دونه
۸۷	آباکیش
۸۸	فدیمه Phedyme (ردیمه)
۹۱	پارمیس، پارمی Parmys (پرمیس)
۹۲	فراتاگون، فراتاگونه Phrtagune

۹۳Artozostra	آرتوزسترا
۹۶Amestris (آمس تری)	آمس تریس
۱۰۵Artemisia	آرتمیزیآ، آرتمیزیآ
۱۱۱	ماندان دختر داریوش
۱۱۳Amytis	آمی تیس دختر خشایارشا
۱۲۱Rodogune	رودوگون، رودوگونه
۱۲۲Sandauce (سندوکس)	ساندوسه، (ساندوکس)
۱۲۴Damaspia (دمس پی ی)	داماسپیا
۱۲۷Alogune	آلوگونه
۱۲۹Parysatis	پریزاد؟ پرووشات، پروسات، پریساتس
۱۴۲Stateira	استاتیرا؛ استاته تیرا
۱۴۶Roxane	رخسان، رخسانه، رکسانه
۱۴۸	آمس تریس دختر داریوش دوم
۱۴۹	آمس تریس دختر اردشیر
۱۵۰	آتوسا (دختر و همسر اردشیر دوم)
۱۵۱Mania (منی ی)	مانیا
۱۵۴Gigges	گی گس - گیگه - ژیزس، ژیزیس
۱۵۵Aspasia (آسپزی)	آسپاسی
۱۵۷	آتوسا (همسر اردشیر سوم)
۱۶۰Sisygambis	سی سی گامبی، سی سی گامبیس، زی زی گامبی، سوسی گامبی
۱۶۰Sysigambies	سی زکامبیس
۱۶۳	استاتیرا (زن داریوش سوم)
۱۶۴	رکسانه، رکسان، رخسان، روشنک
۱۷۳Stateira	استاتیرا دختر داریوش، همسر اسکندر
۱۷۴	ایندوک
۱۷۵	استاتیر مادر اخس
۱۷۶Barsine	برسین
۱۷۸	دیگر زنان نامدار
۱۷۸	دوران هخامنشیان
۱۸۲Apama	آپامه

۱۸۵	یوتاپ - یوتاپا - جوتاپ Jotapa
۱۸۷	موزا. ترموزا. ثرموزا. Thermusa - Musa
۱۹۵	رینو RINU
۱۹۶	ستراتونیس
۲۰۱	مهرداد و نساء NYSSAA
۲۰۷	رودگون. رودگونه Rhodogune
۲۰۹	رام‌بهشت یا دینیک - دینیک Denig Dynyc
۲۱۱	زوتک - روتک Rutak
۲۱۱	انوشک دختک
۲۱۱	انوشه دخت
۲۱۲	آذر آناهید
۲۱۲	شاهپور دختک شاهپور دختک نام ملکه سکاها ذکر شده است
۲۱۲	دینیک بام بیش (ملکه دینیک)
۲۱۳	نرسی دختک (نرسه دخت) بانوی سکان (سکائیه)
۲۱۳	موررد Murrmd مادر شاهپور شاهنشاه
۲۱۳	انوشک دخت کتیه شاهپور
۲۱۳	استخریاد ملکه
۲۱۳	وراز دخت دختر خوزان زم
۲۱۳	رود دخت (شاهزاده) دختر انوشک
۲۱۳	چشمک بانو که مشخصه دیگری از او در دست نیست.
۲۱۴	دینگ - دینک (همسر یزدگرد دوم)
۲۱۶	مریم و شیرین
۲۲۲	پوران. بوران. پوراندخت
۲۲۶	آزرمیدخت (آزرمیدخت در برخی متون)
۲۳۱	دیگر زنان نامدار ساسانیان
۲۳۳	درباره‌گاه‌شناسی پیوست
۲۳۹	گاه‌شناسی
۲۸۳	فهرست منابع
۳۱۹	فهرست گاه‌شناسی

پیشگفتار ویراستار

چنین نویسد ویراستار: این نوشته پر ارج دربارهٔ زنان نام‌آور ایران تا آخر ساسانیان است. زنان در دوران سه هزار ساله ایران زمین رنج بسیاری را بردوش خویش گرفتند. آنان در فشار بسیار بارگرانی را با دستهای خویش برداشته و از فشار آن رسته و خود را چون گوهری درخشان نمایان ساختند.

هر چهره‌ای که در این نوشته آید درخشندگی ویژه‌ای دارد که تابندگی آن تا به امروز روشنی بخش زنان پرشکوه ایران زمین است. مرا یارای آن نبود که دست بدین کار یازم. نویسندهٔ آن که برادر کهن است و به دانش مهین به من چنین گفت که باید آن را از نو خوانم و آنچه را در یاد خویش یا از نوشته‌های نویاب بدان افزایش تا شکستی در این درست نباشد.

این دستور را بر دیده نهادم و با جان خویش پذیرا گشتم. آن را از سر تا بن خواندم. آنچه را در یاد داشته، یا از نوشته‌های نو که در دسترس نویسنده - دانشمند نبوده است، یافتم و بدان افزودم. باشد که مورد پذیرش خوانندگان باشد.

دکتر کامیاب خلیلی که بیشتر سالهای عمر خویش را دور از میهن و در سرزمین بیگانه به سر برده است، آتشی از مهر میهن در دل دارد که

شراره‌های آن‌گاه با نوشته‌هایی دربارهٔ ایران و سرزمین نیاکان به نگارش درمی‌آید.

او در آتش مهر ایران زمین سوخته. آنچه را از مهر این سرزمین اندوخته است، با نوشته‌های خویش چون شراره‌ای سوی این زمین روانه می‌سازد.

کار او که در سرزمین مادری در برابر دیدگان دانشمندان نمایان شد، بدین‌گونه بازنویس می‌گردد.

۱- فرهنگ مشتقات مصادر فارسی (۱۲ جلد) که از سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۹ چاپ شد و جایزهٔ بهترین کتاب سال را برنده گردید.

(چاپ نشر/کارنگ/ انتشارات علمی - فرهنگی - پژوهشگاه اسلامی)
۲- ترجمهٔ کتاب کنزیاس (خلاصهٔ فوتیوس) که از اهم کتاب مرجع تاریخ هخامنشیان است به زبان فارسی ترجمه و در سال ۱۳۸۰ چاپ گردید. (چاپ نشر کارنگ)

۳- ایرانیان اثر آسخلوس (اشیل) که از یونانی با حفظ وزن آن با توجه به ترجمه‌های آلمانی و فرانسه و انگلیسی آن به فارسی ترجمه شد و توسط انتشارات سروش به چاپ رسید.

۴- زنان بنام در تاریخ ایران، توسط نشر قصیده‌سرا و انتشارات روشنگران و مطالعات زنان به چاپ رسیده.

۵- کتاب سفرنامهٔ کریستوف کلمب توسط نشر قصیده‌سرا.

باقی کتب او که در انتظار نشر است عبارتست از:

الف - ۲۰۰ سال خطا دربارهٔ کتیبه‌های هخامنشی در ۵ مجلد که اشتباهات ناشی از بدخوانی و ناآگاهی در مورد زبان پارسی را بیان می‌سازد و هم‌چنین درست آنرا نمایان می‌سازد که کتابی است بزرگ.

ب - دوره‌گاه‌شماری تاریخ ایران در قرن پنجم هجری یکصدساله در ۳ جلد در این باره

ج - گاه‌شماری تاریخ ایران در یک جلد
د - گاه‌شماری شمسی ایران در یک جلد.
ه - گاه‌شماری قرن پنجم هجری ایران در سه جلد
و - فرهنگ واژه‌سازی فارسی در هشت جلد
که در انتظار نوبت می‌باشند تا کی زمان آن فرا می‌رسد.

دکتر مهیار خلیلی

بمنه و کرمه

مقدمه

در تاریخ ایران باستان، اگر تعداد زنان و مردان نامبردار را مقایسه کنیم، شمار زنان نسبت به مردان بسیار کم است و بخشی از همین شمار کم نیز نامشان، فقط به اعتبار نام پدران، همسران، برادران و فرزندان معروفشان ضبط شده و خود مصدر امری نشده‌اند.

اما زنانیکه در امر سیاست و جنگ دست داشته یا به حکومت و فرماندهی رسیده، چنان تأثیر و دخالتی در روند تاریخ کرده‌اند که به نظر مورخان غیر منتظره می‌نموده است. چنین است که هرودوت در جایی از تاریخ خود، پس از آنکه از سرکردگان نیروهای خشایارشا، در لشکرکشی به یونان یاد می‌کند، ناگهان رشته گزارش خویش را قطع کرده و می‌گوید: "... راجع به سایر فرماندهان عالی رتبه سخن نمی‌گویم، چه لزومی ندارد، اما برعکس درباره آرتیمیزیا^۱، زنی که علیه یونان لشکر کشید و ستایش بسیار مرا برانگیخته توضیح می‌دهم..." و یا بلعمی در ترجمه تاریخ طبری، درباره پوران دخت دختر خسرو پرویز می‌نویسد:

"پس چون پوراندخت به پادشاهی نشست عدل و داد کرد و جور و ستم برگرفت... و نامه نوشت به همه سپاه‌ها، تا همه به حضرت او گرد

۱- در سپاه خشایارشا، سمت درباری داشته است

آمدند و آن بر ایشان بخواند... و اندر آن نامه چنین نوشته بود که: این پادشاهی نه بمردی نگاه توان داشتن بلکه بعنایت حق سبحانه و تعالی، و ملک بعدل و سیاست پادشاه نگاه توان داشتن و سپاه دشمن نتوان شکستن مگر بعطا دادن به سپاه، و سپاه نتوان داشت مگر بداد و عدل و انصاف. و چون پادشاه دادگر بود، ملک بتواند داشتن، اگر مرد بود و اگر زن و من چنان امیدوارم که شما عدل و داد و عطا دادن از من بینید چنانکه از هیچکس ندیده باشید.... و داد و عدل بگسترانید، چنانکه بهیچ روزگار ندیده بودند...

مع هذا، به علت فقدان بسیاری از کتب، کمبود مدارک و اسناد تاریخی و از بین رفتن بایگانی‌های اداری در تهاجمات پی در پی، ما اطلاع دقیقی از آمار و میزان مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی در دوران باستان کشورمان نداریم، و آنچه نیز تحت عنوان تاریخ در دسترس ماست با افسانه‌ها بهم آمیخته شده است.

دکتر کامیاب خلیلی

ماندانا

هرودوت می‌نویسد: «بعد از سیاگزار^۲، فرزند او آستیاز^۳ به پادشاهی

۱- کتاب اول (کلی‌یو) بند ۱۰۷. ترجمه فارسی. دکترهدایتی جلد اول ص ۱۹۴. چاپ دانشگاه.
۲- سیاگزار، پادشاه ماد، فرزند فراورت* و نوۀ دیوکس؛ هر دو تن پادشاه ماد.
- دیوکس به قول هرودوت؛ نخستین پادشاه ماد، سرسلسله مادها و بنیادگذار پادشاهی ماد (۷۰۸-۶۵۵ ق.م) پسر فراورتس (رجوع کنید به تاریخ ایران باستان حسن پیرنیا. مشیرالدوله) گیرشمن می‌نویسد: (ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر معین ص ۹۴) "دیوکس یا دیاکوک که مورخ یونانی هرودوتوس او را موجد سلطنت ماد محسوب می‌دارد... به منزله یکی از رؤسای ماد محسوب می‌گردد..." در اینصورت گیرشمن خشتریه - فرورتیش را رئیس قوم ماد می‌داند و می‌نویسد: "به نظر می‌رسد که در راه وحدت مادها - که ناحیه وسیعی را از همدان تا مشرق دماوند و جنوب کرانه‌های صحرای مرکزی ایران اشغال کرده بودند - موفق شده باشد..." (ص ۹۹ همان کتاب)

*فراورت Phraort. به قول پیرنیا (ایران باستان ص ۱۷۹. ک. ج - کتاب جیبی) هرودوت: فراورت (ترجمه فارسی: هدایتی) -

به قول گیرشمن: خشتریه - فرورتیش Kshatrita-Phraorte سال سلطنت بقول پیرنیا (۶۵۵ - ۶۳۳ ق.م) به قول پیرنیا.

دو نام فوق در فرهنگ باستانی Lexikon der Antike فرهنگ عهد عتیق به زبان آلمانی) به صورت ذیل ثبت شده است:

Dajukku دیاکوک و Pharaortes فراورتس (تقریباً ۶۴۷ تا ۶۲۵ ق.م)

درکتیبه داریوش: فرورتیش اوخستره Faravartes Uraxstrah همین نام به ایلامی* پیرو مرتیش Pirumartis به بابلی به ارومرتیش و به یونانی (هرودوت): phraortes. (*ایلامی = عیلامی) - سیاگزار یا کیاگزار

رسید و او را دختری بود که ماندانا نام داشت. «سپس، هرودوت به نقل افسانه معروف می‌پردازد که گویا، ازدهاک یا آستیاز؛ «شبی در خواب دید که این دختر (یعنی ماندان) آنقدر ادرار کرد که شهر او در آن غرق شد (یعنی اکباتان) و حتی سراسر آسیا از آن پوشیده شد. پس این خواب را با دسته‌ای از مغان که کار آنها تعبیر خواب بود در میان نهاد و وقتی بوسیله این مغان از معنای واقعی خواب خود مطلع شد ترس و هراس شدید او را فراگرفت. مدتی بعد، وقتی این دختر بسن بلوغ رسید، از ترس وقوع تعبیر خواب، او را بعقد ازدواج یکی از افراد ماد که شایسته همسری او باشد نداد و او را یکی از اهالی پارس که کامبیز نام داشت سپرد، چه کامبیز را در عین حال که مردی آرامش طلب و از خانواده‌ای اصیل تشخیص داده بود از لحاظ مقام در ردیف یکی از افراد متوسط مادی دانست.

در نخستین سالی که ماندان با کامبیز می‌زیست، آستیاز بار دیگر خواب دید که از رحم دخترش شاخی از مو روئیده که سراسر آسیا را فرا

→ پیرنیا در ایران باستان می‌نویسد: "هوخ شتر (۵۸۵-۶۳۳ ق.م)، اسم این شاه را هرودوت کواکسار نوشته ولی از کتیبه بیستون داریوش اول معلوم است که هوخشتر بود..." پیرنیا در کتاب سوم (جیبی ص ۵۴۲) بند مذکور از کتیبه بیستون را به شرح ذیل نقل می‌کند: "... فروریش نام مادی یاغی شد و بمردم گفت من خشتریم از دودمان هوخشتر تمام مادیها از من برگشته بطرف فروریش رفتند، او شاه شد"

(ترجمه فوق نقل به مفهوم است از این نظر درست است ولی برای اطلاع دقیق‌تر رجوع کنید به فرهنگ فارسی قدیم (انگلیسی): روبین سن: متن کتیبه و ترجمه آن.)

با این حال باید دانست که سه نام فوق یعنی دیاکو یا دیوکس، فراورت یا فروریش، سباگزار یا هوخ شتر با قرائت و ثبت کنونی در تاریخ‌ها تحت تأثیر رسم الخط و تلفظ یونانی است.

۳- آستیاز: پیرنیا می‌نویسد: "اسم این شاه را هرودوت (آستیازگس) نوشته و کنزیاس (آستی‌گاس). راجع باسامی پادشاهان ماد هشت جدول (۹) بدست آمده پنج از هرودوت و سه از کنزیاس، در سه جدول از هشت جدول مذکور این شاه (ازدهاک) نوشته شده، بنویند پادشاه بابل اسم او را (ایخ توویکو) نویسانده و محققاً معلوم نیست که آستیازگس، آستی‌گاس، و نیز ایخ توویکو مصحف چه اسمی است ظن قوی این است که مصحف ازدهاک باشد زیرا ماراپاس مورخ ارمنستان هم اسم او را.... آندهاک نوشته..."

گرفت.^۱ پس آنچه در خواب دیده بود با خوابگزاران خود در میان نهاد و آنگاه ماندان را که وضع حملش نزدیک بود از نزد پارسی فرا خواند. همینکه او از راه رسید بر او سخت نظارت کرد تا فرزندی را که از او متولد می شود بعد از تولد ناپود کند، زیرا مغان خوابگزار با تعبیر خواب اعلام کرده بودند که فرزند دختر او در سلطنت جانشین او خواهد شد...»

بالاخره: "همینکه کورش متولد شد (یعنی طفلی که از ماندان متولد شد) (آستیاز) یکی از خویشان خود را که هارپاگ نام داشت طلب کرد؛ و باو چنین گفت: هارپاک، امری که امروز بتو واگذار می کنم مهمل و کوچک تصور مکن، مبدا جانب دسته دیگری را بگیری و مرا فریب دهی و موجب فلاکت و بدبختی آینده خود شوی. طفلی که از ماندان بدنی آمده برگیر و به خانه خود رو و او را بقتل رسان و هر طور که مقتضی می دانی دفن کن"^۲... بقیه داستان معروف است.

اما کتزیاس^۳ که به قول فوتیوس، "خلاصه نویس تاریخ کتزیاس" نوشته هایش در همه موارد مغایر با تاریخ هرودوت است، هرودوت را دروغ گو و افسانه پرداز خوانده می نویسد: "کورش هیچگونه نسبت خانوادگی با آستیاز نداشته است" بعلاوه کتزیاس نام پادشاه ماد را "آستویگاس Astuigas" می خواند.

۱ تاک و مویگیا در ایران قدیم نشانه بالندگی و زایایی بوده است. چنانچه نقل شده است کاخ های هخامنشی دارای نقش انگور در ستون هایی از سنگ پوشیده از طلا بوده است که شکل انگور در آن ها نقر شده بوده است. (ر.ک بریان ۸۹)

۲- رجوع کنید به کتاب اول هرودوت ترجمه فارسی بند ۱۰۷، ۱۰۸.

۳- کتزیاس Ctesias طبیب دربار اردشیر دوم و طبیب مخصوص پریزاد مادر اردشیر در سالهای ۴۰۵ تا ۳۸۹ در دربار ایران اقامت داشته سپس در موطن خود شهر اکنید به تالیف تاریخ درباره ایران و هند پرداخته. خود این تاریخ مفصل مفقود شده است و فقط خلاصه ای از آن تحت نظارت کشیشی بنام فوتیوس نگاشته شده و این خلاصه به زبانهای مختلف جهان (از زبان یونانی) ترجمه شده است. از جمله بفارسی توسط مؤلف این کتاب. سال چاپ ۱۳۸۰، نشر کارنگ.

گزنفون^۱ می‌نویسد: "... پس از آنکه کورش تا سن دوازده سالگی آموزش‌های لازم برای این سنین را فرا گرفت، اژدهاگ دستور داد تا دخترش و پسر او را (کورش را) به حضور آورند چون در این هنگام

۱- گزنفون: (۴۳۰ - ۳۵۵ ق.م) شاگرد سقراط، فیلسوف، مورخ، فرمانده نظامی وی در جنگ‌های کورش با برادرش اردشیر دوم شرکت داشته است و از اعضای گروه نظامیان اجیر یونانی در این جنگ‌ها بوده است. پس از شکست کورش و اسارت و قتل وی بدستور اردشیر دوم؛ گزنفون یونانیان را برای بازگشت به یونان رهبری کرده است و در این باب کتابی بنام "عقب نشینی ده هزار نفر" نگاشته است. در آتن نیز یک رمان تاریخی با عنوان سیروپدی (یا کوروپدی): کورش اموزی (در ترجمه فارسی: کورش‌نامه) تحریر نموده که غیر از برخی اشارات تاریخی که از شنیده‌های او در حین اقامت در ایران است باقی تخیلی و جعلی است بویژه آنکه مترجم فارسی این کتاب (کورش‌نامه) نه فقط تسلطی بر زبان فرانسوی (زبانی که کتاب از آن ترجمه شده) نداشته بلکه بر جملیات گزنفون نیز افزوده است. در این کتاب همه گفت و شنودها و گفتگوها، بخصوص وصیت‌نامه کورش جعلی و از تراوش‌های ذهن افسانه‌پرداز گزنفون و جملیات مترجم محترم است. (ترجمه آقای مهندس رضا مشایخی)

پیرنیا (ایران باستان) می‌نویسد: هرودوت گوید (کتاب اول بند ۱۰۷ - ۱۳۲) آستیاگس شبی در خواب دید، که از دختر او موسوم به ماندان، چندان آب رفت (در متن هرودوت: آب نه ادرار. ن) که همدان و تمام آسیا غرق شد. شاه از مغ‌ها تعبیر این خواب را خواست و آنها بقدری شاه را از آتیه ترسانیدند، که او جرئت نکرد دختر خود را بیکی از بزرگان ماد بدهد، زیرا می‌ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تاج و تخت او گردد (هرودوت درباره داماد مطلبی نمی‌گوید و این قسمت ساخته ذهن خود پیرنیا است. ن) بالاخره دختر خود را به کامبیز (کمبوجیه) که از خانواده نجیب پارس و مطیع بود، داد، چه او را شاه ماد از یکنفر مادی حد وسط پست‌تر و بیضرتر می‌دانست... پس از آن در سال اول این ازدواج، شاه ماد در خواب دید، از شکم دخترش تاکی روئید که شاخ و برگ‌هایش تمام آسیا را پوشید...

مراد هرودوت آنستکه آستیاژ (آستیاگس) نمی‌خواست نسل ماندان از نژاد ماد باشد تا نتواند در ماد، پادشاهی کند. همین موضوع افسانه هرودوت را سست‌تر می‌کند زیرا وی در بند ۱۰۸ از قول هارپاگ (شخصی که می‌باید دستور آستیاژ را برای کشتن کورش به مورد اجرا گذارد) می‌نویسد: "... آستیاژ اکنون مردی سالخورده و فاقد فرزند ذکور است... (رک ص ۱۹۵ ترجمه هدایتی جلد اول)" از اینقرار چه کسی بهتر از نوه خود آستیاژ یعنی فرزند ماندان می‌بود که بسطنت رسد و تاج و تخت از نسل و نژاد آستیاژ به دیگری انتقال نیابد؟...

وصف او را شنیده و آرزوی دیدن او را داشت. پس ماندان (مادر کورش و دختر آستیاگ) با پسرش کورش به حضور پدر حاضر شد...
 هرودوت در دنبالهٔ افسانهٔ خود می‌نویسد: هارپاگ طفل را نکشت بلکه او را به یکی از گاوچرانان آستیاژ (اژدهاگ) به نام میتراداتس (مهرداد؟) سپرد و از قول آستیاژ گفت: "آستیاژ بتو امر می‌کند این طفل را بگیری و در دور افتاده‌ترین نقاط کوهستان رها کنی تا هر چه زودتر درگذرد..." گاوچران ابتدا طفل را به خانه برد تا سپس به امر آستیاژ او را در کوهستان دور افتاده رها کند ولی زن وی مانع شد. طفل بزرگ شد و وقتی بسن ده سالگی رسید در هنگام بازی با سایر اطفال یکی از فرزندان بزرگان قوم ماد اهانت کرده و به سایر اطفال دستور داد تا او را شلاق زدند. پدر کودک شلاق خورده به آستیاژ شکایت کرد و آستیاژ پدر کورش یعنی همان گاوچران را احضار کرد و هنگام مؤاخذه و سؤال و جواب کشف کرد که کورش فرزند گاوچران نیست بلکه نوهٔ خود اوست که دستور قتل وی را به هارپاگ داده بود.

آستیاژ پس از آنکه هارپاگ را به مجازات رسانید (بعلت آنکه دستورش را اجرا نکرده بود) کورش را روانه پارس کرد:
 «همینکه کورش در بازگشت به وطن به خانهٔ کامبیز رسید مورد استقبال پدر و مادرش (والدینش) واقع شد»

در اینصورت به قول هرودوت، ماندانا، مادر کورش از زمان فقدان و ناپدید شدن فرزندش نزد شوهرش کامبیز پدر کورش در پارس می‌زیسته است.

غیر از این مطالب، ما اطلاع تاریخی دیگری دربارهٔ ماندانا یا ماندان دختر اژدهاگ، همسر کامبیز یا کامبوجیه رئیس یا پادشاه قوم پارس، مادر کورش در اختیار نداریم.

با اینکه سرنوشت و تاریخ درگذشت ماندان یا ماندانا نامعلوم است ولی تاریخ تولد وی را با احتمال می‌توان محاسبه نمود:

پادشاهی کورش به قول گیرشمن بین سالهای (۵۵۹ - ۵۳۰ ق.م) است. این تاریخ برابر است با ۱۱۷۹ - هجری شمسی تا ۱۱۵۰ - هجری شمسی. برخی مورخان تاریخ درگذشت کورش را ۵۲۹ ق.م ثبت کرده‌اند که برابر است با ۱۱۴۹ - هجری شمسی.

چنانچه سن کورش را در آغاز سلطنت ۱۸ سال فرض کرده و سن ماندانا را در هنگام تولد کورش ۱۶ سال، تاریخ تولد ماندانا با تقریب چند سال در حدود سال ۵۹۳ ق.م، برابر با: ۱۱۸۴ - هجری شمسی است.

آستیگ (اژدهاگ) در سال ۵۸۴ ق.م به پادشاهی ماد رسیده است (برابر است با ۱۲۰۶ - هجری شمسی) برخی مورخان این تاریخ را ۵۸۵ ق.م ثبت کرده‌اند (برابر است با ۱۲۰۷ - هجری شمسی) سال انقراض پادشاهی آستیگ و انقراض پادشاهی ماد بدست کورش بزرگ ۵۵۰ ق.م برابر با ۱۱۷۲ - هجری شمسی ثبت شده است. در اینصورت ماندانا در آغاز پادشاهی پدرش در حدود ۸ یا ۹ سال داشته است.

بریان نقل از ژوستن و هرودوت و گزنفون ماندان را دختر آستیگ و مادر او را اری‌ینه شاهزاده خانم لیدیائی می‌دانند که او خود (یعنی اری‌ینه) دختر الیات و خواهر یانیمه خواهر کرزوس بوده است.

(بریان ص ۸۹)

سپا کو

در افسانهٔ هرودوت دربارهٔ کودکی کورش و دستور قتل او از جانب اژدهاک پادشاه ماد به علت خوابی که این پادشاه دیده بود از زنی نام برده می‌شود به نام سپا کو. این زن به قول هرودوت همسر میتراداتس (مهر داد؟) گاوچران آستیاژ (اژدهاک) است.

هرودوت می‌نویسد؛ وقتی هاریاگ از جانب اژدهاک مأمور قتل طفل (کورش) شد. (رجوع کنید به ماندانا) برای انجام وظیفهٔ محوله، طفل را که در کفن پوشانیده بودند، تحویل گرفت و "... اشک ریزان به خانه رفت و گفته‌های آستیاژ را برای همسرش بازگو نمود و همسرش پرسید: اکنون چه خواهی کرد؟ پاسخ داد: نه آنگونه که آستیاژ امر کرده، حتی اگر عقلش از امروز نیز زایل‌تر شود باز هم شریک قصد وی نمی‌شویم و در چنین جنایتی همدست نخواهم شد. بنابر دلایل متعددی، من این طفل را نخواهم کشت: زیرا (نخست آنکه) این کودک (پسر بچه) با من خویشاوند است. و نیز آستیاژ (اژدهاک) پیر است و فاقد جانشین ذکور اگر چنانچه پس از مرگ او سلطنت به دخترش یعنی همانکه اکنون پسرش به یاری من به قتل می‌رسد، محول شود آیا من با مخاطراتی بزرگ روبرو نخواهم شد؟ پس اکنون که این طفل باید بخاطر امنیت من از بین برود، بهتر است یکی از افراد آستیاژ (اژدهاک) قاتل وی باشد و نه یکی از کسان من"

چنین گفت (هارپاگ) و بلافاصله پیامی برای یکی از گاوچرانان آستیاژ بنام میتراداتس (مهرداد؟) فرستاد که درباره‌اش می‌دانست که در مناسب‌ترین چراگاه‌ها و در کوهستان‌های پرجانور به چوپانی اشتغال داشت.

دنباله ترجمه دکتر هدایتی بدین شرح است: میتراداتس (مهرداد) (چوپان یا گاوچرانی که کورش را تحویل گرفت. ن) زنی داشت که مانند خود او غلام (کنیز. ن) جمله درست بیان نشده) و برده بود و نامش بزبان ماد سپاکو بود که بزبان یونانی کینو یعنی سگ ماده معنی داشت زیرا مادها سگ ماده را سپاکو می‌نامند... " (ص ۱۹۶ جلد اول ترجمه فارسی هرودوت).*

ترجمه فوق با متن اصلی کمی تفاوت دارد دقیق‌تر آنکه، هرودوت می‌گوید:

"او (مهرداد) با زنی که همانند خودش برده بود زندگی می‌کرد و نام این زن که با او زندگی می‌کرد: اسپاکو بود به زبان مادی، که در زبان یونانی به معنی *Κυνο* کینو (سگ) است زیرا مادی‌ها (در زبان خودشان) به سگ ماده اسپاکه *Spaca* می‌گویند."

شاید همه این نقل‌ها و مطالب ناشی از اشتباهات و خطاهای پی‌درپی باشد که افسانه بی‌پایه‌ای از آنها پرداخته‌اند که گویا کورش را سگ ماده‌ای شیرداده است:

نخست آنکه فقط هرودوت می‌گوید که در گویش مادی به سگ ماده اسپاکه *Spaca* می‌گویند - ولی به اوستایی اسپا *Spa* و در پهلوی (فارسی میانه) سک *Sak* = سگ (فارسی جدید) گفته می‌شود.

* در ترجمه فارسی هرودوت توسط وحید مازندرانی جیبی آمده است: نام شبان مهرداد بود و با زن خود که از کنیزان شاه بود و نامش به زبان یونانی کونو یعنی ماده سگ است (کلمه مادی اسپاکو است).

دوم آنکه اگر هم قبول کنیم که در گویش مادی به سگ ماده اسپاکه می‌گفته‌اند نام آن زن را هرودوت اسپاکو می‌خواند و مراد هرودوت در اصل تذکر خطای یونانیان در خلط این دو کلمه است یعنی اسپاکو (اسم آن زن)

و اسپاکه: سگ ماده به گویش مادی به قول هرودوت. از اینرو؛ هرودوت آن افسانه مشهور زبانزد یونانیان را تکرار نمی‌کند.

اما همه این داستان را به مطلبی دیگر نیز می‌توان ربط داد:

هرودوت می‌نویسد "... عده‌ای از سپاهیان قوم سیت^۱ (Scythes) که شورش کرده بودند به سرزمین ماده‌ها پناهنده شدند. پادشاه ماد در این زمان سیاگزار پسر فرا اورت پسر دیوکس بود. او در آغاز با این عناصر سیت خوشرفتاری کرد و با آنان مانند پناهنده رفتار کرد. احترام او نسبت بآنها بحدی بود که عده‌ای از اطفال ماد را بآنها سپرد تا زبان خود را بآنها بیاموزند و نیز فن تیراندازی بآنها یاد دهند..." (ص ۱۲۴ جلد ۱ هرودت ترجمه فارسی) آیا اگر دو زمان آستیاز (اژدهاک) هنوز بخشی از سیت‌ها یا به قول یونانیان سکه‌ها (سکاه‌ها) در کشور ماد می‌زیستند و هنوز نیز چنان رسمی برقرار بوده، کورش نیز یکی از آن اطفال است؟

پرسش دیگر آنستکه آیا نام سپاکو و سپاکه و سکه (قوم) و سک (سگ) با یکدیگر خلط نشده است؟ یعنی آن زن سکایی نبوده است؟ همه اینها هنوز نیز مسأله است. آنچه بنابر گفته هرودوت می‌دانیم اینست که: سپاکو نامادری و شاید دایه و پرستار کورش بوده است و زن مهرداد چوپان و شاید مربی کورش است.

۱- نام قومی مختلط که عنصر آریایی در آن غالب بود (رجوع کنید به سکا. فرهنگ معین) دائرةالمعارف مصاحب در لغت یونانی به Scythes یا سیت‌ها. ساکه سکاه‌ها. سکا می‌گویند

آرین یا آریان یا آرنیس، آربه‌نیس

هرودوت می‌نویسد بعلت اختلافی، میان ماد و لیدی بر سر سیت‌ها که به لیدی پناهیده بودند جنگ درگرفت.

"در مدّت پنج سال سپاهیان مادها و لودیه‌ها (لیدیها) بدون نتیجه قطعی با هم محاربه کردند، تا به قول هرودوتوس (هرودوت)، کسوف آفتاب و همچنین شاید وساطت بخت نصر (نبوکدنصر) که در بابل جانشین پدر خود شده بود - موجب خاتمه جنگ گردید. یکبار دیگر، صلح به وسیله ازدواج بین دختر پادشاه لودیا (آلیات پادشاه لیدی ن.) و آستیاز (ازدهاک) پسر کیاکزار (سیاگزار) که در ۵۸۴ ق.م جانشین پدر شد تقویت گردید..." (ایران از آغاز تا اسلام گیرشمن. ترجمه معین ص ۱۱۷)

هرودوت می‌نویسد: "... در این جنگ‌ها (جنگ‌های لیدی و ماد یا سیاگزار پادشاه ماد و آلیات پادشاه لیدی) گاه مادها بر لیدی‌ها غلبه می‌کردند و گاه لیدی‌ها بر اقوام ماد غالب می‌شدند (در بین این جنگ‌ها به شبیخون‌های شبانه نیز می‌پرداختند). جنگ بطور مساوی برای هر دو طرف تا سال ششم ادامه یافت، ولی در این سال جنگ چنین اتفاق افتاد که ناگهان روز روشن به شب تبدیل شد. تالس (فیلسوف یونانی) از اهل ملط از قبل زوال روشنایی روز را برای اهالی یونی پیش‌بینی کرده بود و تاریخ آنرا در حدود همان سال تعیین کرده بود که اتفاقاً این واقعه در آن سال اتفاق افتاد.

وقتی اهالی لیدی و اقوام ماد مشاهده کردند که روز روشن به شب تار مبدل شد از جنگ دست کشیدند و هر دو طرف آماده صلح شدند. کسانی که بین آنها توافق ایجاد کردند دو نفر بودند یکی سینزیس (سوئن نیس) از اهل سیلیسی کیکلیه و دیگر لاینت (لاینه توس) (نبونه ئید) از طرف پادشاه بابل. این دو نفر وسیلهٔ ادای سوگند بین دو حریف (واسط) شدند و قراردادی بامضای دو طرف رساندند (و) دست و بال هر دو را با عقد ازدواجی بستند. آنها چنین حکم کردند که آلیات دختر خود آرینیس (آرین) را بعقد ازدواج آستیاز پسر سیاگزار (کیاکار) درآورد. چه قراردادها بدون روابط مؤثر خویشاوندی در حال عادی نه قدرتی دارند و نه استمرار و دوام... " (ص ۱۲۵ جلد اول ترجمهٔ هرودوت)

در آسیای صغیر در آن زمان دوبار کسوف خورشید روی داده است یکی در سال ۶۱۰ و دیگری در سال ۵۸۵ قبل از میلاد (زیرنویس ترجمه فارسی هرودوت ص ۱۲۵)

دیاکونوف در تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز) می نویسد: کسوفی که سبب پایان گرفتن و قطع نبرد شده باید کسوف ۲۸ مه سال ۵۸۵ ق.م باشد. زیرا این تاریخ مورد قبول عموم می باشد. (ص ۵۷۰ کتاب)

البته این تاریخ یعنی تاریخ پایان جنگ بعلت مصادف بودن با کسوف خورشید در بسیاری از فرهنگ های اروپایی ثبت شده است و مطابق است با مه ۵۸۵ ق.م و غیر از این نمی تواند باشد زیرا خود آلیات در حدود سال ۶۰۷ ق.م به پادشاهی رسیده است یعنی تاریخ کسوف ۶۱۰ ق.م نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد چون خود جنگ نیز به قول هرودوت پنج سال به درازا کشیده است.

آرین یا آریان دختر آلیات و خواهر کرزوس است که پس از قرارداد صلح به همسری آستیاز پسر سیاگزار درآمده است. کرزوس در سال ۵۹۵

ق.م برابر با ۱۲۱۵ - شمسی هجری متولد شده است و پس از درگذشت پدرش آلیات از سال ۵۶۰ ق.م برابر با ۱۱۸۰ - شمسی هجری تا سال ۵۴۶ ق.م ۱۱۶۶ - شمسی هجری سلطنت کرده است.

هرودوت می‌گوید: چون کورش اکباتان را فتح نمود (به سال ۵۵۰ ق.م طبق تقویم نبوئید برابر است با ۱۱۷۰ - شمسی هجری.) و آستیاژ، شوهر خواهر کرزوس، را زندانی کرد پس کرزوس به قصد انتقام جویی بسوی ماد لشکر کشید و شاید نیز به قصد ممانعت از پیشروی کورش به طرف لیدی. اما پس از یکسال جنگ با کورش در سالهای: ۵۴۷/۵۴۶ ق.م برابر با ۱۱۶۶-/۱۱۶۷ - شمسی هجری شکست خورده و اسیر شد و بدین ترتیب سارد پایتخت لیدی به تصرف کورش درآمد. لکن؛ کورش کرزوس را پس از مدت کوتاهی آزاد نمود...

از سرنوشت آراین یا آریان خبری در دست نیست.

Amytis آمی تیدا - آمی تیس - آمی تیوس

(اجزای is یا OS یا ON و غیره در آخر این اسم اجزای صرفی در زبان یونانی هستند) آمی ته؟ آمی تی؟

این نام خاص با کلمه ماتا، ماته، مادر... شباهت زیاد دارد. بهر حال کتزیاس می‌گوید وی دختر آستیاز است و خلاصه‌ای از داستان نقل شده به وسیله کتزیاس چنین است:

"پس از آنکه سپاه ماد در نزدیکی شهر اکباتان از سپاه کورش شکست خورد، آستیاز (اژدهاک) به درون شهر گریخت (قلعه شهر) و با یاری آمی تیس دخترش و اسپیی تاماس (اسپی تمس)، دامادش در گوشه‌ای از قصر پنهان شد.

کورش هنگام ورود به اکباتان برای کسب اطلاع درباره مخفی‌گاه آستیاز به اوی باراس^۱ دستور داد: اسپیی تاماس (داماد آستیاز)، آمی تیس (دختر آستیاز) و حتی فرزندان ایشان (نوه‌های آستیاز) اسپیی تاسه^۲ و مگابرنس^۳ مورد بازجویی قرار دهد. اما اژدهاک (آستیاز) چون نمی‌خواست فرزندانش شکنجه شوند، خود را تسلیم کرد.

۱- Oibaras: کتزیاس چند بار نام این شخص را ذکر کرده، گویا سرکرده نگهبانان کورش بوده (یا یکی از فرماندهان سپاه). کتزیاس می‌نویسد: پس از آنکه اژدهاک دستگیر شد و به تبعید فرستاده شد و پس از چندی به اصرار دخترش می‌خواستند او را به اکباتان بازگردانند، اوی باراس بدون دستور کورش خواهی‌ای را اغوا کرد تا اژدهاک را به قتل رساند. پس از آنکه توطئه قتل کشف شد اوی باراس از ترس خود را کشت.

۳- Megabernes

۲- Spitace

کتزیاس می‌افزاید: کورش دستور داد اسپه تاماس (داماد آستیاز) را به علّت آنکه در بازجویی دروغ گفته و مخفی‌گاه آستیاز را نشان نداده بود به قتل برسانند ولی برای آمی تیس احترامی که در خور یک مادر است قائل شدند، سپس کورش او را بهمسری خود برگزید....

دیاکونوف در تاریخ ماد ترجمه کریم کشاورز می‌گوید: "به گفته کتزیاس، کورش با دختر ایشتوویگو (آستیگ یا آستیاز) که آمی تیدا (آمی تیس) نام داشت ازدواج نمود^۱. ولی قبل شوهر اول او سپی‌تامه (اسپی تاماس) را که مدعی تاج و تخت ماد و رقیب وی بود اعدام کرد و منظور او این بود که برای مدّعی خویشتن یعنی حکومت "قانونی" بر شاهنشاهی ایشتوویگو (آستیگ) دلایل متقن تهیه کند. ظاهراً در میان مادیه‌ها و پارسیان - مانند مصریان - رسم بود که پسر دختر و یا داماد (شوهر دختر) پادشاه پیشین قانوناً به پادشاهی می‌رسید..."

دیاکونوف نظرات خود را نیز بر گفته‌های کتزیاس افزوده و مطالب را چنان مخلوط می‌کند که گویا گفته‌های کتزیاس نیز چنان بوده است. بهر حال در آن زمان‌ها برای تصرف تاج و تخت کشوری نیازی به توجیه قانونی نبوده. وصلت‌های مصلحتی نیز برای ایجاد نسبت‌های خانوادگی بین اقوام مختلف و برقراری اتحادهای موقتی صورت می‌گرفته است. گزنفون می‌گوید: این دختر (یعنی آمی تیس) فرزند سیاگزار (هووخشتره) پسر اژدهاک (آستیگ) بوده و وصلت کورش با وی به منظور اتحاد دو کشور ماد و پارس صورت گرفته است. ولی هرودوت می‌گوید: ... آستیاز فاقد فرزند ذکور بوده است (بند

۱- دیاکونوف در حاشیه می‌افزاید: این خبر از احتمال دور نیست. در واقع نام آمی تیدا که به شهادت بروس (مورخ) در خاندان سلطنتی ماد متداول بوده بعدها برای زنان هخامنشی به کار رفته است. و ظاهراً همچون نام نیای بزرگ از آن استفاده می‌شده.

۱۰۹ جلد اول هرودت ترجمه فارسی) پیرنیا در تاریخ ایران باستان (ص ۱۸۶ جلد جیبی) نویسد: "... برُس^۱ از قول آیدن^۲ نوشته که چون پادشاه آسور خبر رسید، لشگری از دریا مانند مور و ملخ بیرون آمده به نینوا حمله می‌کنند، سرداری را (بوسالس سُر) نام به بابل فرستاد او در بابل یاغی شده. آموخه (آمی تیس. ن) دختر آستیگ (آستیاز. ن) پادشاه ماد را برای پسر خود بخت‌النصر، گرفت، بعد بقصد نینوا بیرون رفت و چون پادشاه آسور از این قضیه مطلع شد قصر خود را آتش زد..."

پیرنیا می‌افزاید: این گفته برُس بنظر غریب می‌آید، زیرا اولاً اسم پادشاه ماد در این زمان^۳ آستیگ نبود، ثانیاً از حکایت مورخ مذکور چنین

۱- Bores: کاهن مردوک، رب‌النوع بزرگ کلدانیها در بابل و معاصر اسکندر و سلوکیهای اولی بود. این شخص تاریخ کلد را بزبان یونانی در سه کتاب نوشت و آنرا به (آن تی‌یوخوس سوتر) سلوکی (۲۸۱ - ۲۶۲ ق.م برابر با ۹۰۱ - تا ۸۸۲ - شمسی هجری) تقدیم کرد. اسم کتاب خالدایکا بوده که همان کلد است. (نقل از کتاب ایران باستان)

۲- Abydenus یا Abideo مورخ

۳- آسور یا آشور به سال ۶۱۴ - بوسیله مادها بکلی تخریب شده است. (فرهنگ دوران باستان d.i.v)

در کتاب تاریخ قدیم ملل شرق، دکتر احمد بهمنش این وقایع به شرح ذیل ثبت شده است: آخرین پادشاه آشور شخصی بنام (سین شار ایشکون) (۶۱۲ - ۶۲۰) بود که بتوسط نابوپولاسار پادشاه بابل از سلطنت خلع شد. نابوپولاسار، سردار گمنامی بود که بکمک کهنه مردوک و نابو (کهنه بابل) بسطنت رسید (۶۰۵ - ۶۲۶ ق.م) وی مؤسس سلسله یازدهم سلاطین بابل است که بسلسله بابل جدید یا سلسله کلدانی معروف شده - نابوپولاسار از سال دهم زمامداری پیشرفت خود را به طرف آشور شروع کرد و در لوحه‌ای که امروز در بریتیش میوزیوم موجود است و مربوط بسالهای ۶۱۶ تا ۶۰۹ (ق.م) می‌باشد شرح این پیشرفت سال بسال ضبط شده، در سال ۶۱۶ (ق.م) آشوریها و متحدین آنها یعنی اقوام مانائی از بابل شکست خوردند... در سال ۶۱۵ (ق.م) آشوریها و کلدانیان در نواحی کرکوک (آراپها)، در شرق دجله، روبرو شدند، شهر آشور که بمحاصره افتاده بود دلبرانه از خود دفاع کرد چند ماه بعد هووخستره نیز بطرف آراپها پیش رفت ولی چون نتوانست با سپاهیان نابوپولاسار ارتباط پیدا کند باقوای خود بطرف شهر آشور روانه شد و آن شهر را پس از تصرف ویران کرد.

استنباط می‌شود که سقوط نینوا فقط بواسطهٔ ضدیت سرداری، که در بابل یاغی شده بود، روی داده و حال آنکه دشمن موروثی (؟) آسور مادیها بودند و پادشاه ماد قشون محاصره (محاصرهٔ نینوا. ن) را اداره می‌کرد. مورخین تصور می‌کنند که برّس در اشتباه افتاده و یکی از پادشاهان سابق ماد را که (آستی براس) نام داشته با (هووخ شتره) مخلوط کرده. از این اشتباه هم که بگذریم باز عبارت "قشونی از دریا بیرون آمده غیرمفهوم است..."

(ص ۱۸۷ تاریخ ایران باستان جلد جیبی)

هرودوت می‌گوید: سیاگزار (هووخشتره) چهل سال سلطنت کرد (بند ۱۰۶ کتاب اول) و چون در سال ۵۸۵ ق.م در گذشته است (سال آغاز سلطنت آستیاز) پس می‌توان گفت سیاگزار در سال ۶۲۵ یا ۶۲۶ ق.م سلطنت خود را آغاز نموده است^۱

نبوپولاسر یا نابوپلاسر یا به قول برّس (بروس) بوسالس سر در بین سالهای ۶۲۵ تا ۶۰۶ یا ۶۰۵ ق.م سلطنت کرده و پس از او پسرش نبوکد نصر یا بخت‌النصر در سالهای ۶۰۵ تا ۵۶۲ ق.م در بابل سلطنت نموده. گیرشمن در تاریخ ایران از آغاز تا اسلام (ترجمهٔ معین) می‌نویسد: "در

→ در همین موقع نابوپولاسار نیز خود را بقوای فاتح ماد رساند و عهدنامه اتحادی با پادشاه آنها بست و چون زمستان در پیش بود هر یک از آنها بطرف کشور خویش رهسپار شدند (۶۱۴ ق.م)

در سال ۶۱۳ ق.م) نابوپولاسار بناوخی سوخی در نواحی فرات میانه اردوکنشی کرد ولی آشوریه را با عقب راندند در سال ۶۱۲ ق.م) دشمن جدیدی علیه آشوریان قیام کرد، دشمنان جدید اقوام اومان ماندا (از قبایل ماد) بودند که با نابوپولاسار و هووخشتره پادشاه ماد متحد شد. از کنار دجله بطرف نینوا متوجه شدند. شهر نینوا با آنکه سه مرتبه در مقابل حملات مهاجمین مقاومت کرده بود در ماه آب (تیر - مرداد) سال چهاردهم زمامداری نابوپولاسار (۶۱۲ ق.م) بتصرف متحدین درآمد از این ببعد از شین شارایشکون پادشاه آشور خبری در دست نیست (ص ۲۷۳ کتاب)

۱- تاریخ (۶۳۳ - ۵۸۵ ق.م) برای سلطنت هووخشتره در کتاب ایران باستان احتمالاً نادرست است.

زمان سلطنت کیاکزار (سیاگزار) سکاییان (اقوام سکایی یا اسکیت. ن) مغلوب شدند... کیاکزار خود را بر ضد آشور آماده کرده بود به نظر می‌رسد که وی (کیاکزار) نخست با تسخیر هرهر (Har har) (خارخار) در کنار دیاله که مرکز اداری آشور در دره‌های زاگرس بود شروع کرده باشد (حمله و جنگ را. ن) تا در نتیجه راه نینوا به روی او باز شود. وی برای حمله به پایتخت آشور دیگر تنها نبود: یکی از حکام بابلی بنام نبوپلسر (نبوپولاسار) بر اثر سیاست ماهرانه او و ضعف آشور، حاکم مطلق بابل گردید، و به نوبه خود به پادشاه متبوع دیروزین (یعنی پادشاه آشور. ن) حمله برد ولی آشور به علت وساطت مصر نجات یافت. مع هذا این امر چندان طول نکشید: در سال ۶۱۵ ق. م (در متن ۷۱۵). اشتباه چاپی است. ن) کیاکزار به نینوا مجدداً حمله کرد و نینوا مقاومت ورزید او (یعنی کیاکزار. ن) به طرف نقاط شمالی تر راند و پایتخت قدیم آشور را تصرف کرد. نبوپلسر عجله نمود و پیمانی بین ماد و بابل منعقد شد و غائله با ازدواج ولیعهد بابل، بخت نصر (نبوکد نصر) با آمیتیس - نواده کیاکزار - ختم گردید... سال بعد در ۶۱۲ ق. م دو متحد - کیاکزار و نبوپلسر - نینوا را متصرف شدند... " (ص ۱۱۷)

دیاکونوف در تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز) نویسد: "در بهار سال ۶۱۶ ق. م نبوپلسر (حاکم بابل. ن) عازم بخش علیای فرات شد تا قبایل آرامی را که تحت اطاعت آشور بودند رام کند و از ایشان اطلاع یافت که آشوریان در کابلین (Kablin) - که احتمالاً اندکی پایین تر از ملتقای فرات ورود خابور (Xabur) قرار داشت - موضع گرفته و لشکریان ماننا (دولت ماننا. رک ص ۱۳۹ کتاب) نیز همراه ایشان بودند. روز ۱۲ آب (تقریباً اوایل ماه اوت) پیکار قطعی درگرفت که منجر به شکست آشوریان و اسارت سران جنگی آشور و ماننا گشت... در بهار سال ۶۱۵ ق. م (در آذار

یعنی فوریه و مارس) نبرد دیگری میان بابلیان و آشوریان روی داد... بابلیان آشوریان را به رود زاب کوچک ریختند و بنه ایشان را تصاحب کردند... قلع و قمع لشکریان ماننا در کابلین (در فوق. ن) سرحدات ماننا را فاقد دفاع ساخت و احتمالاً خاک ماننا در سالهای ۶۱۵ - ۶۱۶ ق.م توسط کیاکسار (هوخشتره) اشغال و به امپراطوری ماد ملحق گشت. بدین طریق کیاکسار (هوخشتره) به طرفداری از بابل وارد جنگ آشور و بابل شد (شاید منظور یاری غیرمستقیم و بی قرارداد است. زیرا مادها از فرصت مناسب برای بسط و گسترش مرزهای خود استفاده کردند و مستقل از بابلیها اقدام نمودند. ن) و چیزی نگذشت که در آن گیرودار وظیفه رهبری را بعهده گرفت (یعنی هوخشتره. ن)... سال بعد (۶۱۴ ق.م) لشکریان ماد به فرمان کیاکسار (هوخشتره) راه پیمائی و مانور درخشانی به عمل آورده و بالاتر از نینوا به معابر دجله رسیدند... سپس از دجله گذشته از کرانه راست آن شط تا آشور پیش راندند... این لشکرکشی به سرعت صورت گرفت و با تسخیر شهر مقدس آشوریان یعنی آشور... پایان گرفت... به روایت "تاریخ گد" [پادشاه] اکد (یعنی بابل و لشکریان وی که به کمک مادیها می رفتند به روز پیکار نرسیدند) (پیکار قطعی. ن) [آشور خراب شده بود]

دیاکونوف می افزاید: "مسلماً تأخیر نبویلسر عمدی بود" زیرا "بزرگان شهر آشور و کاهنان آن را روابط استوار و دیرین (و) اشتراک منافع و سنن مذهبی با بزرگان و کاهنان بابل مربوط می ساخت... نبویلسر در نوشته های خود مصرحاً می گوید که او در توهین به معابد آشور شرکت نجست و حتی بخاطر آنها عزادار شد و بر روی خاک خوابید. مع هذا به ویرانه های آشور قدم نهاد و در آنجا - در اردوگاه مادیها - نبویلسر و کیاکسار (هوخشتره) "با یکدیگر عهد دوستی و اتحاد بستند" و این دوستی احتمالاً در همان زمان با ازدواج سیاسی مسجل و مستحکم شد." (ص ۲۸۰)

دیاکونوف در حاشیه این مطلب می‌نویسد: "اگر کیاکسار (هوخستره) واقعاً فرزند فراثورت خشتریتی (پادشاه ماد ن. - که در سال ۶۵۲ هلاک شده) باشد پس از سال ۶۱۵ مردی معمر بوده بدین سبب ممکن است که نبوپلسر واقعاً - چنانکه از تألیف یوسیف فلاویوس (مورخ) برمی‌آید - برای فرزند خود دختر کیاکسار را به زنی نگرفته بلکه دختر آستیاگ یعنی نواده کیاکسار را گرفته باشد. بنا به گفته بروس که در تألیف یوسیف فلاویوس (مورخ) محفوظ مانده "باغهای معلق کذائی بابل به فرمان نبوکد نصر (فرزند نبوپلسر ن) برای زوجه مادی وی احداث شده زیرا که زن او می‌خواست همه چیز همچنان باشد که در میهن او بوده چون در کاخهای ماد به دنیا آمده بود..."

برهان دیاکونوف سست و بی‌پایه است: هرودوت می‌گوید: دیوکس (به قول هرودوت پادشاه ماد) فرزندی داشت فراورت نام (فراثورت - خشتریتی یا خشترتیه - فروریش) که بعد از مرگ او که پنجاه و سه سال پس از آغاز سلطنتش رویداد سلطنت را بارث بخود منتقل کرد. ولی فراثورت در جنگ با اقوام آشوری پس از بیست و دو سال سلطنت کشته شد. در حدود سال ۶۵۳ یا ۶۵۲ ق.م. در این زمان سکاییان به کشور ماد حمله کرده و به قول هرودوت "ماد بیست و هشت سال تحت قیادت آنان باقی ماند یعنی از ۶۵۳ ق.م تا ۶۲۵ ق.م."

هرودوت می‌گوید پس از مرگ فراثورت پسرش که نوه دیوکس بود و سیاگزار نام داشت جانشین او شد. باز هم هرودوت می‌گوید این پادشاه چهل سال سلطنت کرد و درگذشت در سال ۵۸۴ ق.م و پسرش آستیاژ (اژدهاک) جانشین او شد.

نخست آنکه بدرستی معلوم نیست سیاگزار فرزند فراثورت باشد و در سال ۶۵۲ جانشین او شده باشد در صورتیکه واقعاً فرزند او بوده و در سال ۶۵۳ یا ۶۵۲ جانشین پدرش شده باشد می‌بایستی ۲۸ سال دست

نشاندۀ سکایی‌ها باشد. فرض کنیم همه این روابط و تاریخ‌ها درست باشد یعنی در سال ۶۵۲ سیاه‌گزار پادشاهی رسیده باشد در اینصورت تفاوت آن با سال ۶۱۵ فقط ۳۷ سال است و این چگونه مردی معمره است که تا سال ۵۸۴ ق.م یعنی ۳۱ سال بعد هم سلطنت کند؟ بعلاوه دختر خود را در یکسالگی به بخت نصر داده است؟! (بخت‌النصر)

دیاکونوف از قول بُرس (یا بروس) نقل می‌کند که: نبویلسر باکیاکسار (هوخشتره) عهدی بست و دختر او آمی تیدا (Amiitida) (آمی تیس) را برای پسر خود نبوکد نصر به زنی گرفت" (ص ۲۷۶)

واقعیت تاریخی آنستکه: بخت‌النصر (یا نبوکد نصر) فرزند نبویلسر (یا نبوپولاسار...) پادشاه بابل با یک شاهزاده خانم مادی بنام آمی تیس (یا آمی تید...) ازدواج کرده است این زن در هنگام پادشاهی بخت‌النصر ملکه بابل بوده و شاه برای در قصر خود در بابل باغهای معلق را (یا صحیح‌تر بگوییم باغچه‌های معلق) ساخته که از شگفتیهای دوران باستان محسوب می‌شود آثار این باغچه‌های معلق اولین بار در قرن گذشته به وسیله باستان‌شناسان آلمانی کشف شده (رجوع کنید به فرهنگ باستان‌شناسی Racht به زبان فرانسوی)

نبویلسر در تاریخ ۱۷ اوت ۶۰۵ ق.م درگذشت و پسرش نبوکد نصر که در هنگام فوت پدر در سفر جنگی بود در تاریخ ۷ سپتامبر ۶۰۵ به بابل بازگشته و جانشین پدر شد (رک تاریخ جهان فیشر Fischer. جلد ۴ به زبان آلمانی)

بخت‌النصر (نبوکد نصر) بسال ۵۶۲ ق.م در بابل درگذشته و پسرش اویل مردوک (یا اویل مروداخ نامی که در توراۀ ثبت شده) به تخت سلطنت نشست و تا سال ۵۶۰ ق.م یعنی دو سال سلطنت کرده و پس از او رئیس و فرمانده سپاه بابل نری گلی سار (یا نرگال شار اوصر) سلطنت بابل را غصب کرده است.

در اینصورت بخت‌النصر ۴۳ سال سلطنت کرده و اگر ازدواج در سالهای بین ۶۱۵ تا ۶۱۰ ق.م صورت گرفته باشد آمی تیس اگر در هنگام سلطنت پسرش هنوز زنده بوده زنی سالخورده (در حدود ۶۰ سال تا ۶۵ سال) بوده است. بعلاوه فتح اکباتان بدست کورش بسال ۵۵۰ ق.م اتفاق افتاده و در اینصورت آمی تیس ملکه بابل معقولاً نمی‌توانسته بهمسری کورش درآید گمان دیگری نیز ممکن است که: دختر آستیاز نیز همانند عمه خود آمی تیس نام داشته و اگر قول کتزیاس درست باشد بعقد کورش درآمده است.

هرودوت در تاریخ خود نام آمی تیس یا آمی تیدا را نمی‌برد. بروس (بُرس) مورخ بابلی از آمی تیدا ملکه بابل نام برده و کتزیاس از آمی تیس دختر آستیاز در اکباتان اسم می‌برد. در کتاب گزارش‌های باستانشناسی (جلد ۴ ص ۱۴۲ بزبان فارسی) می‌نویسند:

«کورش کبیر سه زن داشت که نام دوتای آنها: کاسان دان و آمی تیس می‌باشد. از کاسان دان دو پسر کمبوجیه (کبوجیه) و بردیا (اسمردیس) و از زن دوم دو دختر: آتوسا و مروئه Meroe و از زن سوم دختری بنام آرتیس تن...» (بدون ذکر مأخذ است)

هرودوت می‌نویسد: نخستین جنایت کمبوجیه قتل برادرش اسمردیس (بردیا) بود که از یک پدر و مادر بودند (هرودوت جلد سوم بند ۳)

در کتیبه بیستون (ستون اول بند ۱۰) نوشته‌اند: کمبوجیه برادری داشت بنام بردیا که از یک پدر و مادر بودند «دو کلمه هم‌اماتا (هم مادر) و هم‌اپیتا (هم پدر) به کار برده شده است»

در اینحال چنانچه گزارش کتزیاس مورد توجه قرار گیرد باید گفت: کورش با آستیاز (اژدهاک) هیچ‌گونه نسبت خانوادگی تا قبل از وصلت با آمیتیس (دختر آستیاز) نداشته است و در اینصورت داماد آستیاز است. چنانچه گزارش هرودوت را با گزارش کتزیاس بهم بیامیزیم باید

بگوییم: ماندان، مادر کورش دختر آستیاژ است و آمی تیس دختر دیگر آستیاژ، خاله و همسر کورش.

گزنفون نیز افسانه خود را نقل می‌کند که: ماندان مادر کورش دختر آستیاژ و آستیاژ پسری بنام سیاگزار (هم اسم پدر بزرگش) داشته که دایی کورش است و او دختری بنام آمی تیس داشته که نوه آستیاژ است و با کورش وصلت نموده است.

کتزیاس در روایت خود، آمی تیس را زنی صاحب نفوذ و انتقام جو معرفی می‌کند و نقل می‌کند:

وقتی کورش در سارد (پایتخت لیدی) بود: "... خواجه پته زاکاس را که مورد اطمینان وی بود به ایران فرستاد تا آستیاژ را از نزد بارکانی‌ها^۱ باز گرداند زیرا خود وی و هم چنین آمی تیس دختر آستیاژ مشتاق تجدید دیدار با پدرشان^۲ بودند ولی اویباراس (فرمانده سپاه کورش به قول کتزیاس) به پته زاکاس توصیه کرد: آستیاژ را در کویر (بیابان) رها کرده تا از تشنگی و گرسنگی تلف شود، و او نیز چنین کرد. رؤیا (خواب) جنایت را فاش ساخت (یونانیان به صدق رؤیا اعتقاد بسیار داشتند علاوه بر آن مورخان یونانی برخی از اتفاقات آتی و یا رازهای نهفته و اخبار پنهان تاریخ گذشته را که دیگر نقل مجالس زمان ایشان بود بصورت افسانه‌های

۱- ژوستین Justin (مورخ رومی) می‌نویسد: "کورش حکومت هیرکانی را به آستیاژ داده بود - بارکان استانی در همسایگی هیرکانی است." * هیرکانی = گرگان * - دیاکونوف می‌نویسد: ظاهراً آنچه کتزیاس (کتزیاس) بارکانیا می‌نامد همان هیرکانی (گرگان) است زیرا این کلمه از (وارکانا) در پارسی باستانی مشتق شده و همچنین و هرکانا در لغت اوستایی به معنی "سرزمین گرگ" است. (ص ۳۲۸ تاریخ ماد)
* حاشیه کتاب تاریخ کتزیاس به زبان فرانسوی (ص ۸۸). * رک: تاریخ ایران تا اسلام: گیرشمن

۲- کتزیاس پیش از این مطلب گفته است: کورش آستیاژ را پدر خواند. و مقصود وی آن نیست که آستیاژ پدر بزرگش بوده زیرا آستیاژ (به قول) کتزیاس هیچ نسبت خانوادگی با کورش نداشته است.

رؤیایی غیرقابل باور ولی شیرین در کتب خود روایت می نمودند: تاریخ هرودوت پر از رؤیاست) و بعلت اصرار و سماجت مدام آمی تیس، سرانجام کورش پته زاکاس را به دست انتقام این شاهزاده خانم سپرد. وی (آمی تیس) ابتدا چشم‌هایش را کور کرد سپس دستور داد پوستش را کنند و بعد نیز او را به صلیب آویختند. (ر.ک به تاریخ شکنجه چاپ گستره سال ۱۳۵۷ و چاپ قصیده سرا سال ۱۳۸۱)

اما، اوباراس از ترس آنکه دچار چنان مجازات و عذابی شود، ده روز غذا نخورد تا از گرسنگی درگذشت با اینکه کورش قبل به او قول داده بود که اجازه نخواهد با وی چنان رفتاری شود^۱

(ص ۱۵ و ۱۶ تاریخ کتزیاس یونانی - فرانسه)^۱
دنباله سرگذشت آمی تیس - اگر روایات کتزیاس را باور کنیم، همانند تراژدی‌های تاریخی است: کتزیاس پس از نقل مقدماتی که شرح آن آورده شد می‌گوید:

در جنگ میان کورش و سکاها، پادشاه سکاها بنام آمرژس شوهر اسپارثرا به اسارت کورش درآمد. ملکه اسپارثرا پس از اسارت شوهرش، سپاهی متشکل از سیصد هزار مرد و دویست هزار زن علیه کورش گرد آورد (اعداد اغراق آمیز است. ن) و خود فرماندهی سپاه را بدست گرفت و کورش را شکست داد در میان افراد بسیاری که باسارت وی درآمدند، برادر آمی تیس بنام پارمیس و سه پسر این شاهزاده (یعنی پارمیس) بودند. بخاطر آنها بود (یعنی بخاطر برادر آمی تیس و سه پسرش) که بعداً آمرژس رها شد زیرا آنها نیز آزاد شدند (مبادله اسراء شد. ن)

(تاریخ کتزیاس بند سوم - کتاب یونانی. فرانسه)^۲
پیش از این گفتیم که به قول هرودوت آستیائز فرزند ذکور نداشته و گزنفون در داستان خود نوشته نام پسر آستیائز سیاگزار بود...

۱- ترجمه مؤلف این کتاب چاپ نشر کارنگ.

۲- ترجمه مؤلف این کتاب چاپ نشر کارنگ.

پیرنیا در کتاب ایران باستان می‌نویسد: "موافق نوشته‌های هرودوت و کورش پس از فتح همدان بجنگ پادشاه لیدیه که بایران حمله کرده بود پرداخت ولی کتزیاس گوید که بأمور مشرق ایران پرداخت توضیح آنکه بطرف باختر راند ولی جنگی روی نداد زیرا همینکه باختری‌ها دانستند که کورش داماد آستیگاس (آستیاز) آخرین پادشاه ماد است، تمکین کردند، اما سکاها تمکین نکردند و جنگی روی داد که بسیار سخت بود، طرفین پا فشردند و بالاخره سکاها شکست خوردند و سردارشان آمرگس (آمرژس) نام اسیر شد زن او اسپارترا حاضر نشد صلح کند.... (رک به مطلب قبل) (ص ۲۶۷ کتاب جیبی)

هرودوت درباره وقایع میان فتح اکباتان (۵۵۰ ق.م) بدست کورش و آغاز جنگ کورش و کرزوس (پادشاه لیدی) در حدود سال ۵۴۷ ق.م و فتح سارد (پایتخت لیدی) (۵۴۷ ق.م) چیزی نمی‌گوید. به عبارت دیگر این تصور پیش می‌آید که کورش بلافاصله پس از فتح اکباتان به جنگ بالیدی‌ها پرداخته است. ولی کتزیاس جنگ باسکاها (جنگ اول) را مقدم بر جنگ بالیدی (باکرزوس) دانسته و می‌گوید:

کورش و آمرژس (که پس از آزادی متحد کورش شده بود) علیه کرزوس و سارد لشکر کشیدند (بند ۴ کتاب کتزیاس)

در کتاب تاریخ ایران (ترجمه کریم کشاورز ص ۷۷) می‌نویسند: "به سال ۵۵۰ ق.م کورش پس از شکست آستیاز قلمرو ماد را بتصرف درآورد... در طی دو سه سال بعد کورش کشورهایی را که جزو قلمرو دولت ماد بودند زیر فرمان خود گرفت (پارت، هیرکان یا گرگان - و غیره) به سال ۵۴۶ ق.م لیدی به تصرف کورش درآمد...."

کتزیاس چنین ادامه می‌دهد:

کورش در بستر مرگ (به علت زخمی شدن در جنگ. ن) پسر بزرگش کمبوجیه را جانشین خود ساخت و برادر کوچکتر او تانیوخارکس (بردیا)

را فرمانروای باختریان، خورامینان، پارت‌ها و کرمانیان نمود. کورش سه روز بعد از این انتصابات درگذشت (به علت جراحات وارده).

کمبوجیه پادشاه شد و تانیوخارکس (بردیا) به سرزمین‌های فرمانروایی خود رفت. روزی "مغی بنام سپنداد (اسفندادات) که مرتکب خطایی شده و به دستور تانیوخارکس شلاق خورده بود به حضور کمبوجیه رفت و به دروغ تانیوخارکس برادر شاه را متهم به توطئه علیه شاه (کمبوجیه) کرد و برای آنکه ثابت کند تانیوخارکس سر از اطاعت پیچیده اظهار داشت: اگر شاه او را احضار کند، نخواهد آمد.

کمبوجیه برادرش را احضار کرد ولی او بعلت مشغولیات گوناگون حاضر نشد، از اینرو مغ (یعنی سپند داد. ن) در انتساب تهمت و افترا گستاخ‌تر شد.

آمی تیس، مادر شاهزاده، که به تزویر و حیله مغ پی برده بود، [آمی تیس، مادر هر دو شاهزاده (مادر کمبوجیه و بردیا به قول کتزیاس ن.)] پیوسته به کمبوجیه سفارش می‌کرد، به مغ اعتماد نکند. ولی کمبوجیه فقط تظاهر می‌کرد که به حرفهای مغ گوش نمی‌دهد ولی در پنهان بیش از پیش او را مورد اعتماد خود قرار می‌داد.

دفعه بعد که کمبوجیه برادرش را احضار کرد، آمد. با اینکه قصد کمبوجیه کشتن او بود ولی هنگام ورودش به منظور ظاهر سازی، او را در آغوش گرفت. زیرا هنوز هم در جستجوی طریقی بود تا قصد سوء خود را بدون آگاهی آمی تیس به مورد اجرا گذارد.^۱

بالاخره، کتزیاس افسانه معروف را بر روایات فوق افزوده و می‌گوید: سپنداد (مغ) که در توطئه کشتن بردیا همدست شاه (کمبوجیه) بود راه حل مشکل را یافته و به کمبوجیه پیشنهاد کرد بدین شرح که:

۱- باید توجه داشت مورخین قدیم یونانی گزارش‌های تاریخی خود را به سادگی قصه و داستان نقل می‌کنند.

چون خود مغ (سپنداد) شباهت بسیار به تانیو خارکس (بردیا) داشت لهذا پیشنهاد کرد ابتدا اعلام کنند که مغ (یعنی سپنداد) را به جرم افترا و تهمت به برادر شاه گردن خواهند زد ولی در پنهان تانیو خارکس (بردیا) را کشته و لباس وی را به مغ بیوشانند تا همه تصور کنند که او بردیا (تانیو خارکس) است.

بدین گونه نیز عمل کردند، ابتدا به تانیو خارکس (بردیا) خون گاو خوراندند^۱ تا مُرد سپس لباس او را به مغ پوشانیدند و او را به جای (بردیای راستین) معرفی کردند.

پنج سال همه را فریب دادند چون بردیای دروغین (تانیو خارکس دروغین) چنان به بردیای راستین شباهت داشت که حتی (لابوخوس) رئیس خواجهگان بردیای راستین از بازشناسی وی درماندند و چنان رفتار و کرداری همانند تانیو خارکس راستین داشت که او را به مرکز فرمانروایی باختر اعزام داشتند و کسی او را باز نشناخت.

اما سرانجام پس از گذشت پنج سال، آمی تیس توسط خواجه‌ای از واقعه جنایت آگاه شد و اصرار کرد تا سپنداد را بدست او بسپارند چون کمیوجیه امتناع نمود آمی تیس نفرینش کرد و سپس با زهر خود را کشت (نقل از کتاب کتزیاس. خلاصه مطالب)

هرودوت قتل بردیا را به گونه‌ای کاملاً متفاوت نقل می‌کند (رک کتاب سوم هرودوت ص ۱۳۳) بیش از این نیز گفتیم: هرودوت از آمی تیس نام نمی‌برد.

۱- برای اطلاع بیشتر رک. به تاریخ شکنجه چاپ گستره و چاپ جدید قصیده‌سرا.

کاساندان - کاساندانه - کساندانه

هرودوت می‌نویسد: همینکه کورش درگذشت^۱ کبوجیه (کمبوجیه) جانشین او شد. وی فرزند کورش و کاساندن دختر فارناسپ (فارناسپه) بود چون کاساندان قبل از کورش درگذشت، کورش عزاداری بسیار کرد و فرمان داد تمام اتباعش نیز عزاداری کنند... (ص ۱۰۴ جلد دوم. ترجمه فارسی) همچنین: "کبوجیه پسر کاساندانه دختر فارناسپ هخامنشی بود" (بند ۲ کتاب سوم) بعلاوه هرودوت می‌نویسد: ... اولین جنایت^۲ (کمبوجیه) این بود که برادر خود بردیا را که با هم از یک پدر و مادر بودند بقتل رسانید... " (ص ۱۳۲ جلد سوم ترجمه فارسی) پیش از این گفتیم در کتیبه بیستون (کنیه داریوش) ثبت شده که: کمبوجیه و بردیا از یک پدر و مادر بودند. پس اگر، برخلاف گفته کتزیاس، کمبوجیه فرزند کاساندان باشد بردیا نیز فرزند همین همسر کورش است. هرودوت در روایتی دیگر و مربوط به واقعه‌ای دیگر می‌گوید "...

۱- تابستان سال ۵۲۹ ق.م (زیرنویس ترجمه فارسی) - برابر است با تابستان سال ۱۱۴۹ - شمسی هجری.

۲- فارناسپ پدر اوتالین بود که دختر او زن کورش بود که دختر او زن داریوش شد و خود فرناسپ اوتانس خواهر داریوش را بزوجیت داشت و دختر دیگرش زن خشایارشا شد.

کبوجیه پسر کاساندانه دختر فارناسپ و از خانواده هخامنشی بود...."
(ص ۱۱۰ کتاب سوم)

در سال ۱۳۲۷ شمسی هجری در کاوشهای باستانشناسی در آرامگاه کورش (نزدیک بازارگاد) دو قبر سنگی در پشت بام آرامگاه یافت شد. در کتاب گزارش‌های باستانشناسی جلد چهارم می‌نویسند: "راجع به هویت و چگونگی دو قبر مکشوفه متصل بهم می‌توان تصور نمود که یکی جسد کورش کبیر را در آغوش می‌گرفته (؟) و دیگری ملکه وقت "کاسان دان مادر کبوجیه و بردی" را..." (نظر گزارشگران از حدس و گمان بالاتر نمی‌رود و هیچ دلیل و مدرکی نیز بر صحت آن ارائه نشده)
بریان می‌نویسد که کاساندان خواهر اوتانس بوده است. (۲۶۵ بریان)

اسپارترا Sparethra

کتزیاس می‌گوید: در جنگ میان کورش و سکاها^۱، پادشاه سکاها به اسارت کورش درآمد ولی همسر وی (اسپارترا) یا ملکه سکاها (به قول کتزیاس) پس از اسارت شوهرش فرماندهی سپاه را برای نبرد با کورش بدست گرفت و سپاهی بالغ بر سیصد هزار مرد و دویست هزار زن گرد آورد (اعداد بسیار اغراق آمیز است. ن) و علیه کورش به جنگ پرداخته و کورش را شکست داده و اسیر بسیار گرفت در میان اسراء، پارمیسیس (برادر آمی تیس) و سه فرزند او بودند که بعد در مقابل آزادی آمرژس^۲ پادشاه سکاها (و همسر اسپاترا) آزاد شدند. پس از این واقعه آمرژس متحد کورش شد و در جنگ علیه لیدی و پادشاه آن کرزوس شرکت داشت و پس از آن نیز در نبرد کورش با دربیکیس^۳ها^۴ به کمک کورش شتافت... (بند ۳ و بند ۶ تاریخ کتزیاس)^۵

در تاریخ هرودوت از نبرد مذکور و ملکه‌ای بنام اسپارترا و پادشاه سکاها بنام آمرژس ذکری نشده است.

بنظر گزنفون نیز سکاها متحد کورش بودند (کورشنامه کتاب پنجم بند ۳)

۱- سکاها؛ اقوامی صحرائشین در همسایگی شرقی باختریان بودند.

۲- آمرژس یا آمرگس Amorges

۳- دربیکیس‌ها (Derboikes) اقوامی از اسکیت‌ها در بخش شرقی دریاچه کاسپین

۴- ر.ک به تاریخ کتزیاس ترجمه مؤلف - چاپ نشر کارنگ ۱۳۸۱.

تومیریس Tomyris (تموروس)

هرودوت می‌نویسد: "وقتی کورش ملت بابل را مطیع کرد. در فکر شد که قوم ماساژت^۱ را نیز مطیع خود کند. بطوریکه نقل می‌کنند این قوم، قومی است بزرگ و بی‌باک که در جهت طلوع فجر و آفتاب صبح، در آنسوی رود آراکس^۲ در مقابل قومی دیگر که ایسدون^۳ نام دارد زندگی می‌کند بعضی‌ها معتقدند که این قوم از نژاد سیت بوده است... (ص ۲۷۶ جلد اول هرودوت ترجمه فارسی)

در دنباله این مطالب هرودوت می‌نویسد: "در آن زمان (که کورش قصد جنگ با ماساژت‌ها داشت. ن) زنی که تومیریس نام داشت بعد از فوت شوهرش بر قوم ماساژت سلطنت می‌کرد. کورش اظهار تمایل کرد که او را بزنی برای خود بگیرد و کسی باین قصد بنزد او فرستاد تا از جانب او تقاضای ازدواج کند، ولی تومیریس دانست که آنچه کورش می‌طلبد کشور ماساژت‌ها است، نه شخص او... (ص ۲۷۹. جلد اول. همان کتاب) "چون کورش دید که با خدعه کاری از پیش نمی‌رود، بسوی آراکس

۱- ماساژت Massaget. ماساژت‌ها اقوام صحرائشین در مشرق دریاچه کاسپین این اقوام با اسکیت‌ها (سیت‌ها) و سکاها خویشاوندند.

۲- آراکس در غرب دریاچه کاسپین است (ارس) هرودوت اشتباه کرده است. منظور وی همانگونه که استرابون نیز می‌نویسد: Oxus یعنی آمودریاست. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به حاشیه کتاب فوق - هرودوت ترجمه دکتر هدایتی)

۳- Issedon یکی از تیره‌های سیت‌ها. در مشرق دریاچه کاسپین

حرکت کرد و آشکارا با ماساژت‌ها بجنگ پرداخت. برای عبور سپاهیان خود چند پل بر روی رودخانه افکند و بر روی کشتی‌هایی که از رود می‌گذشتند برج‌هایی بنا کرد.

در موقعی که او باین کار مشغول بود، تومیریس کسی بنزد او فرستاد و چنین پیغام داد: "ای پادشاه مادها، ازین کار دست بکش، بر اتباع خود سلطنت کن و بگذار ما نیز بر اتباع خود سلطنت کنیم. تردیدی نیست که تو حاضر بقبول اندرزه‌های من نیستی و هر چیز دیگری بیش از دعوت بصلح بر تو خوش آیند است. در اینصورت، چنانچه واقعاً آرزو داری با ماساژت‌ها دست و پنجه نرم کنی، زحمت افکندن پل بر روی رود بر خود هموار مکن، ما حاضریم بفاصله سه روز راه از این رود بداخل کشور خود عقب نشینی کنیم تا تو بتوانی قدم بر خاک ما گذاری و اگر ترجیح دادی با ما در خاک خودت روبرو شوی، آنچه پیشنهاد کردم تو خود انجام ده!"^۱

کوروش برای اتخاذ تصمیم با همراهانش مشاوره کرد، پارس‌ها عقیده داشتند که باید گذاشت تومیریس از رود گذشته و در اینطرف در سرزمین کوروش به جنگ پردازد ولی کرزوس از اهل لیدی که همراه کوروش بود عقیده داشت باید از رود گذشت و نیز به خدعه و نیرنگ متوسل شده و ماساژت‌ها را شکست داد. پس کوروش نظر کرزوس را پذیرفته و به تومیریس پیغام داد که عقب‌نشینی کند تا کوروش از رود بگذرد و با او

۱- دکتر هدایتی (مترجم تاریخ هرودوت) ذیل این مطلب می‌نویسند: پیشنهاد ملکه ماساژت‌ها تا اندازه‌ای عجیب بنظر می‌رسد، چه در هر حال کوروش برای عبور از رود ناگزیر بساختن پل بود با این تفاوت که چنانچه تعرضی از جانب ماساژت‌ها نمی‌شد فقط ساختن استحکامات در جوار پل غیر ضروری بنظر می‌رسید.

بنظر نگارنده این گونه افسانه‌ها که یا ساخته و پرداخته هرودوت است و یا ساخته و پرداخته‌های نقل شده برای هرودوت نیاز چندانی به تحلیل‌های منطقی ندارد.

خود هرودوت بگونه‌ای نقل می‌کند که گویا منشی مخصوص پیغام ترمیریس را ثبت نموده و قریب بیک قرن بعد به دست هرودوت افتاده. شیرینی این گونه افسانه‌ها در عدم تحلیل منطقی آنهاست.

بجنگ سپرداد. ملکه تومیریس همانطور که قبل وعده داده بود عقب‌نشینی کرد" (نقل از تاریخ هرودوت. کتاب اول)
 کورش از رود گذشت و یک روز در سرزمین ماساژت‌ها پیشروی کرد سپس چنانچه کرزوس سفارش کرده بود با توسل به حيله، جمعی کثیر از ماساژت‌ها را کشت و عده بیشتری از جمله فرزند ملکه تومیریس بنام سپارگاپیز را اسیر کرد.

وقتی تومیریس از آنچه بر سپاه و فرزند او گذشته بود مطلع شد کسی بنزد کورش فرستاد و چنین پیغام داد: "ای کورش که تشنه خون هستی، از آنچه رویداده هرگز مغرور مشو، زیرا بکمک میوه درخت موکه وقتی شما از آن(؟) تا گلو می‌خورید مانند دیوانه‌ها می‌شوید، بدرجه‌ای که همچنان که بتدریج در شکم شما فرو می‌رود سخنان زشت برزبان شما صاعد می‌کند.... زیرا بکمک چنین سمی به حيله و نیرنگ بر فرزند من غالب شدی^۱، نه بازو آزمایی در میدان جنگ. اکنون من بتو نصیحتی می‌کنم و

۱- هرودوت می‌گوید: کرزوس خدعه‌ای بشرح ذیل به کورش پیشنهاد کرد:
 وقتی در سرزمین ماساژت‌ها پیشرفت می‌کند عده‌ای از قوای خود را به قصد عقب‌بگذارد و با آنها سفره رنگینی از غذاهای لذیذ ایرانی و شراب بسیار بجای گذارد. ماساژت‌ها به آنها حمله خواهند کرد و پس از کشتن آنها به خوردن و نوشیدن خواهند پرداخت و در اینحال که مست هستند کورش به آنها حمله کرده و آنها را از میان ببرد. ترجمه دکتر هدایتی چنین است:

کورش بقاصله یک روز از رود آراکس (Oxus. ن) پیش رفت (در جانب ماساژت‌ها. ن) و آنچه کرزوس سفارشی کرده بود انجام داد (خدعه کرزوس. ن) آنگاه با افراد خوب سپاه پارسی بسوی آراکس مراجعت کرد و عده‌ای از سپاهان خود را که سربازان خوبی نبودند در عقب بجاگذارد. ماساژت‌ها با یک سوم قوای خود رسیدند و سربازانی را که کورش در عقب سپاه باقی‌گذاشته بود با وجود مقاومتی که از خود نشان دادند قتل عام کردند. همینکه چشم ماساژت‌ها بعد از شکست دشمن به مجلس ضیافت افتاد خود را برخوان نعمت افکندند و به عیش و نوش پرداختند. و وقتی شکم آنها از شراب و غذا اشباع شد بخواب رفتند. در این موقع پارس‌ها از راه رسیدند و جمعی کثیر از آنان را بقتل رساندند و عده بیشتری از آنان را اسیر کردند. فرزند ملکه تومیریس نیز که سپارگاپیز نام داشت و

تو سخن مرا گوش دار: فرزند مرا بمن بازده و با وجود خسارتی که به یک سوم سپاه ماساژت وارد کرده‌ای این سرزمین را بدون مجازات ترک کن، اگر چنین نکنی، من به خورشید، خداوند ماساژت‌ها سوگند یاد می‌کنم که هر اندازه خونخوار باشی، ترا از خون سیراب (؟) خواهم کرد" (بند ۲۱۲ کتاب اول هرودوت ترجمه دکتر هدایتی به فارسی)*

"وقتی کورش از این پیام مطلع شد کمترین توجهی بدان نکرد و اما سپارگاپیز فرزند ملکه‌ی تومیریس، وقتی از مستی به حال آمد و از سرنوشت شوم خود باخبر شد از کورش استدعا کرد زنجیرهای او را بگشاید کورش چنین کرد، ولی همینکه او از بند نجات یافت و دستانش آزاد شد خود را بقتل رسانید (خودکشی کرد. ن) (بند ۲۱۲ ترجمه فارسی)

"سپارگاپیز بترتیبی که گفته شد بقتل رسید (خودکشی کرد. ن) تومیریس بعد از آنکه کورش تقاضای او را رد کرد تمام سپاه خود را گردآورد و بجنگ با کورش عزیمت کرد. بنظر من این جنگ از تمام جنگ‌هایی که بین وحشیان (در متن بربرها) در گرفته شدیدتر و سخت‌تر بوده است. شرح این جنگ آنطور که بمن گفته‌اند چنین است: برای من نقل کرده‌اند که ابتدا دو حریف از هم فاصله گرفتند و با کمان‌های خود بسوی هم تیر انداختند. وقتی تیرهای آنها پایان رسید با نیزه و خنجر بجان هم افتادند و جنگ مغلوبه شد. بطوریکه نقل می‌کنند، در مدتی طولانی با هم ستیز کردند و هیچیک از دو حریف حاضر نبود از میدان بگریزد. سرانجام ماساژت‌ها پیروز شدند، قسمت بزرگی از سپاه پارس در محل نابود شد و کورش نیز شخصاً بقتل رسید. او جمعاً بیست و نه سال سلطنت کرده بود. تومیریس امر کرد مشگی از خون انسانی پرکنند و

→ فرماندهی سپاه ماساژت را بعهده داشت از جمله اسیران بود" (بند ۲۱۱ کتاب اول هرودوت)

* این قسمت در ترجمه هرودوت توسط آقای وحید مازندرانی نقل نشده است.؟!
بندهای ۲۱۳-۲۱۴ حذف شده است.

سپس جنازه کورش را بین کشته شدگان بیابند. وقتی جسد کورش پیدا شد ملکه سر او را در مشگ خون فرو کرد و در حالیکه با جسد چنین بدرفتاری می کرد. خطاب بآن چنین گفت: "ای پادشاه، با اینکه من زنده ام و سلاح بدست بر تو پیروز شده ام، چون با خدعه و نیرنگ بر فرزند من دست یافتی و در حقیقت مرا نابود کردی، من نیز بنوبه خود همانطور که تهدید کرده بودم ترا از خون سیراب خواهم کرد (؟ بجای این کلمه بهتر است غرقه بخون آید. ن) ولی من (یعنی هرودوت. ن) آنرا که بیش از دیگران معتبر دانسته ام نقل کردم" (بند ۲۱۴ کتاب اول).

احتمالاً در سال ۵۳۰ ق.م کورش به جانب آسیای مرکزی، شرق دریاچه کاسپین لشکرکشی کرده است ولی از جریان این لشکرکشی و سایر رویدادهای بعدی و مرگ یا کشته شدن کورش و شرح حال ملکه تومیریس و فرزند او، مدرک تاریخی غیر از روایت هرودوت که شباهت به افسانه دارد، در دست نیست.^۱

۱- دکتر هدایتی مرقوم داشته اند «نکته مسلم آنکه آنچه هرودوت درباره جزئیات این واقعه نقل می کند بیشتر جنبه افسانه دارد... از روایت او چنین نتیجه گرفته می شود که جسد کوروش بدست دشمنان او افتاد، در حالی که امروز مقبره این پادشاه در قلب سرزمین پارس در دشت مرغاب قرار دارد. (زیرنویس صفحه ۲۸۷ ترجمه تاریخ هرودوت هدایتی)

درباره مقبره کوروش در دشت مرغاب دکتر هدایتی نظری صائب را ارائه نمی فرماید. زیرا این مقبره خالی است و تاکنون نیز هیچ مدرک قانع کننده ای بدست نیامده است که: اولاً بنائی که در دشت مرغاب است (معروف به مقبره مادر سلیمان) مقبره کورش باشد. ثانیاً اگر مقبره ای برای کورش بوده است، جسد وی در آن دفن شده باشد ثالثاً اگر جسدی در آن وجود داشته باشد چه شده است. رابعاً در سقف آن نیز دوگور خالی یافت شده است متعلق به چه کسی بوده است؟!

دکتر هدایتی مرقوم داشته اند گزنفون نوشته است که کورش بین افراد خانواده خود در پارس به مرگ طبیعی در گذشته است.

کنزیاس می نویسد: که کورش در جنگ با دربیکس ها زخم برداشته و پس از چند روز در گذشته است.

(کنزیاس بند ۶ - ۱ - ۲ - ۳ - ۴ ترجمه مؤلف)

تیگرانوی - تیگرانوهی - دیگرانوهی (پیرنیا. ص ۲۰۴ جیبی)

Digranouhi - Tigranouhi (پیرنیا)

موسی خورن^۱ نویسد: اژدهاک (Ajdahak) در متن ارمنی^۲ پادشاه ماد از

۱- مورخ ارمنی. Moise Khoren: مؤلف کتاب "تاریخ ارمنستان" در مورد زمان زندگانی این مورخ و تألیف کتاب اختلاف نظر بسیار وجود دارد: برخی او را مربوط به قرن پنجم میلادی می‌دانند و برخی دیگر معتقدند که این مورخ در قرن دهم میلادی می‌زیسته است. کتاب‌های معروف او یکی تاریخ ارمنستان تا سال ۴۵۰ می‌باشد و دیگر کتاب جغرافیای اوست که هر دو را نوشته قرن ۷ می‌دانند.

۲- در متن ارمنی اژدهاک. موسی خورن در بند ۳۰ کتاب خود (ترجمه فرانسه) می‌نویسد: پس از آنکه اژدهاک کشته شد، تیکران زن و فرزندان او را (رک: آنوئیش یا آنوش) در منطقه کوهستانی جای داد، اخلاف اژدهاک به نژاد اژدها^۳ معروف شدند زیرا در زبان ما (یعنی زبان ارمنی) اژدهاک به معنی اژدها است.

(توجه کنید: در اوستایی: آژی‌دهاک یا آژی‌دهاکا (اسم خاص) در پهلوی آژی‌دهاک (نام خاص) در پازند آژی‌دهاک از نام اژدها مأخوذ است چنانچه در پهلوی کلمه ترکیبی اژدهاک رزم به معنی رزم آوری است که مانند اژدها می‌جنگد.)

دوستی و اتحاد میان تیگران^۱ و کورش بسیار نگران بود (به قول

۱- دیاکونوف (تاریخ ماد ص ۳۲۴) می‌نویسد: "مورخ ارمنی (موسی خورن. ن) به داستان تیگران - فرزند یرواند" اهمیت خاص می‌دهد. و سخنان فراوان در آن باره می‌گوید و ضمناً به سروده‌های حماسی ارمنی استناد می‌کند. به گفته وی تیگران متحد آژدهاک پادشاه ماد بوده ولی در عین حال با کورش پارسی نیز دوستی داشته است. آژدهاک که می‌خواست تیگران را به خود نزدیک کند با تیگرانویی خواهر تیگران ازدواج کرد. سپس تیگران را ظاهراً برای مذاکره به نزد خویش خواند و قصد داشت او را بکشد. ولی تیگران در رأس عده‌ای از ارمنیان و ایبریای و آلبانیان به جنگ آژدهاک رفت و پس از پنج ماه پیکار به دست خود حریف را در نبرد کشت و آنگاه تیگرانویی را به نزد خویش برد..."

دیاکونوف (تاریخ ماد ص ۳۶) می‌گوید: در بخش ارمنستان در کتاب کورش‌نامه گزنفون "نام شاهزاده تیگران جالب نظر است. چنانکه دانسته است (؟ شاید چنانکه می‌دانیم. ن) این نام در میان پادشاهان بعدی ارمنستان نیز مرسوم بوده است. گمان می‌رود که در دوران پارسیان این نام به ساتراپهای موروثی ارمنستان اطلاق می‌شده و گزنفون نیز آن را شنیده و نقل کرده است" (گمان دیاکونوف چنانچه در ذیل خواهیم دید نادرست است. ن) دیاکونوف (تاریخ ماد ص ۴۶) ذیل مطالبی که موسی خورن درباره آژدهاک می‌نویسد: ظاهراً موسی خورن در اینجا (یعنی درباره مطالب راجع به آژدهاک که از قول موسی خورن در کتاب آورده شده. ن) نه فقط روایات تاریخی ایرانی بلکه از حماسه ارمنی نیز استفاده کرده است و در حماسه مزبور (حماسه ارمنی. ن) تیگران قهرمان (که مورخ وی را با تیگران منقول یونانیان از گزنفون یکی دانسته است) به اتفاق فریدون ایرانی در نقش مبارز علیه آژدهایی که آژدهاک نام داشت نمودار می‌شود"

- در کتاب تاریخ هرودوت (جلد هفتم بند ۶۲ و جلد هشتم بند ۲۶) می‌خوانیم: تیگرانس Tigranes فرزند آرتابانوس (در دوران) هخامنشی، فرمانده سپاه مادها. - البته در زمان لشکرکشی خشایارشا به یونان - ولی معلوم می‌شود تیگران اسمی ارمنی نبوده و به معنی ساتراپ موروثی هم نیست. شاید این اسم (خاص) مشتقی از تیغ فارسی یا تیر باشد که در زبان اوستایی تیغر - یا تیگر (به تلفظ امروزی تیر زیرا تلفظ آنرا در فرهنگهای مختلف به این دو صورت نوشته‌اند: Tir یا Tigr) به معنی تیر و یا تیغ (خار و یا شمشیر). حال ممکن است در نام‌گذاری به صورت ترکیبی: تیغ یا تیگ + ران و یا مشتق با پسوند "ان" باشد: تیگر + آن. در کتیبه نقش رستم تیگرا خوانده Tigraxande به معنی قوم یا مردمی هستند که کلاه نوک تیز بر سر دارند.

نخستین "تیگران" که بر ارمنستان پادشاهی کرده و بخود لقب شاهنشاه داده است در بین سالهای ۹۵ تا ۵۵ ق.م بوده. این پادشاه داماد مهرداد ششم است از سلسله اشکانیان) و در جنگ‌های مهرداد علیه رومی‌ها شرکت داشته است.

موسی خورن: خواب بچشمش نمی آمد) و بارها از خود سؤال می کرد: چگونه می توان رشته اتحاد میان تیگران از نژاد هاییک و پارس ها را پاره کرد؟

در همین زمان نیز؛ "شبی خوابی دید بس هولناک که بروحشت او افزود (پیرنیا ص ۲۰۴) اژدهاک پس از مشورت با مشاورانش نقشه ای طرح کرد که بموجب آن از طریق پیوند زناشویی با خواهر تیگران بنام تیگرانویی روابط نزدیکی با تیگران برقرار نموده و در موقع مناسب، نزدیکان تیگران را به ضرب مال و پول به خیانت واداشته و تیگران را با خنجر یا زهر هلاک کنند و یا به قیمت زر، دوستان و حکام ولایت وی را از او جدا نموده و مانند طفلی بی دفاع بر او مسلط شوند.

بنابراین، اژدهاک نامه ای خدعه آمیز به تیگران نگاشت و ضمن آن خواستار ازدواج و پیوند با تیگرانوهی، خواهر تیگران شد. تیگران بی آنکه به خدعه پی برد، خواهر خود را طی تشریفات مرسوم پادشاهان به نزد اژدهاک اعزام نمود و اژدهاک وی را بخاطر زیبایی بسیارش و هم چنین بمنظور اجرای نیرنگی که در پیش داشت، مقدم بر سایر زنهایش کرد.

پس از آنکه اژدهاک تیگرانوهی را ملکه دربار خود کرد، در همه امور کشوری و کشورداری با وی به مشورت می پرداخت و همه امور را طبق دستور وی سامان می داد با اینحال تدریجاً کوشش کرد تا تیگرانوهی را نیز

→ این پادشاه شهری بنام تیگرانوکرت (تیگرانوگرد - در جنوب دریاچه وان) بنا کرده که پایتخت وی بوده است.

باید دانست:

۱- موسی خورن (مورخ) زمانها (گاهها) را با یکدیگر خلط کرده است. یعنی او و سایر مورخان ارمنی پیش از او حدود زمان یک قرن پیش از میلاد را با پنج قرن پیش از میلاد مخلوط می نمایند.

۲- موسی خورن افسانه های حماسی ارمنی را به جای تاریخ معرفی می نماید.

با خود همراه سازد اما تیگرانوهی که به خدعه شوهرش پی برده بود پنهانی برادرش را متوجه خطر کرد. تیگران به تدارک نبرد پرداخت و بلافاصله پس از آنکه ازدهاک برای اجرای حيله‌اش دست بکار شد جنگ میان مادها و آرامنه درگرفت. در این جنگ که طرفین دلیرانه با یکدیگر به نبرد پرداختند، ازدهاک کشته شد.

پس از پیروزی، تیگران، خواهرش، تیگرانوهی را با شکوه بسیار به ارمنستان آورد و او را در قصری که بنام او ساخته بود، جای داد. نام این قصر تیگراناکرت (تیگرا نوگراد) است (بند ۲۵ تا ۳۰ تاریخ ارمنستان) در اینجا عین ترجمه در کتاب موسی خورن را ذکر می‌کنیم.

این قسمت از کتاب تاریخ ارمنستان تألیف موسی خورن ترجمه آقای ابراهام او آساییان باهتمام آقای ابراهیم دهگان چاپ اراک کتابفروشی داودی سال ۱۳۳۱ نقل شده است.

اتحاد تیگران با (کیورس) کوروش بزرگ که اروپائیان او را سیروس می‌گویند.

بهنگام سلطنت تیگران یرواندیان قویترین پادشاه همسایه جنوب غربی آرامنه، کشور مادستان و پادشاه آن سرزمین ازدهاک بود که در نواحی جنوب مملکت ماد یعنی سرزمین فارسستان (پارس) نوه ازدهاک جوانی رشید و قهرمان بنام کوروش (کیورس) پادشاهی میکرد.

کوروش از پدر بزرگ خود ازدهاک نفرت داشت و حتی مصمم بود که پادشاهی ایرانرا از وی گرفته و ماد و پارس را یک مملکت نماید. کوروش برای این مقصود نخست با تیگران از در دوستی درآمد و با ملت آرامنه عقد اتحاد و وداد بست. ازدهاک وقتیکه از این اتحاد باخبر شد در شک و تردید و یا بعبارت دیگر بهراس افتاد. شبی در اثر خیال و فکر زیاد در عالم رؤیا خوابی هولناک دید و در همان شب، ندیمان و حکیمان کشور خود را احضار نموده و با ترس و لرز خواب خود را برای آنان گفت و تعبیر خواب

خود را خواستار گردید. آزداهاک خواب خود را باینصورت برای بزرگان و حکیمان کشور خود بیان کرد.

خواب دیدم که در ارمنستان بودم، در روی یکی از کوههای مرتفع پر برف نشسته و در این میان دیدم زن بلند قد بسیار زیبایی را که او هم نشسته بود. من مبهوت دلربائی آن زن بودم و متحیرانه بوی مینگریستم که ناگهان از آن زن سه فرزند دلیر متولد شد. اولین آنان سوار بر شیر گردید و به طرف غرب روان شد. دومی بر زرافه‌ای نشست و بطرف شمال راند. سومی آنان لجام بر اژدهائی زده و بر آن سوار گردید و بطرف کشور ماد حمله نمود.

در این هنگام مثل این بود که من در بالای بام قصر خود بودم و با بزرگان کشور جهت ارضای خدایان قربانی می‌کردم که آن دلیر اژدها سوار بر ما چیره گردید و می‌خواست که خدایان را درهم بشکنند. من با عصبانیت تمام برای مقابله او پیش دویدم. جنگ سختی درگرفت که نخست با نیزه و سپر و شمشیر و بعد از آن اسلحه دیگر بکار رفت تا آنکه من از پا درآمده و بر زمین افتادم.

اکثر مشاورین بعد از شور و بکار بردن رموز کهنانت خواب پادشاه را چنین تعبیر کردند که از طرف پارسیان بحمايت ارمنستان خطر بزرگی متوجه مملکت ماد خواهد گردید و سلطنت مادستان بدست پارسیان از میان خواهد رفت.

کهنه کشور ماد برای رفع این خطر مصلحت چنان دیدند و بشاه خود پیشنهاد نمودند که حيله‌ای بکار بندد و آن نیرنگ را بصورت زیر پیشنهاد نمودند که از طرف دولت آزداهاک هدایای گرانبها و نامه‌ای محبت‌آمیز به پیش پادشاه ارمنه فرستاده و پیشنهاد کند که تیگران با او از در دوستی و صمیمیت درآید.

و برای اینکه این دوستی با دوام و در خور بقا باشد تیگران خواهر

خود تیگرانوهی را بزینت پادشاهی ماد داده و از این وصلت رشته اتحاد را محکم سازد. شاه ایران هم بدون درنگ پیشنهاد آنانرا پذیرفته و هدایا و تحف زیادی بدربار شاهی ارامنه فرستاده و تقاضای وصلت با خواهر او را نمود. تیگران فکر کرد که با این خویشاوندی می تواند سرحدات جنوبی ارمنستان را کاملاً حفظ نموده و مملکت خود را از این طرف مصون دارد. لهذا با احترامات بزرگ و هدایای گرانبها خواهر خود را بعنوان ازدواج بمادستان روان ساخت. آزداهاک با دیدن شاهزاده خانم زیبای ارمنستان بسیار خورسند گردید و فرمان داد که جشن باشکوهی بعنوان این عروسی بر پا کنند. تیگرانوهی در اندک مدتی ما بین حرم سرایان آزداهاک از همه محبوبتر گردید و جلوه زیبایی او دیگر بانوان را در پس پرده اختفا قرار داده و موفق شد که خود را ملقب به بانوی بانوان گرداند.

جنگ تیگران و آزداهاک

روزهای خوشی تیگرانوهی بدیر نپائید و ایام عزتش بشام نرسیده بود که آزداهاک مشکوک القلب نسبت بوی بدبین گردید و همسر خود را متأثر گردانید.

آزداهاک میل داشت که بوسیله تیگرانوهی بر ناحیه ارمنستان مسلط گردد و از ضعف دولت مرکزی خود جلوگیری کند.

پادشاه ماد به تیگرانوهی همسر خود میگوید. زن تیگران موسوم بزاروهی برای آنکه خودش ملکه روی زمین گردد تیگران را بر ضد مملکت مادستان شورانیده تا بدین وسیله سلطنت بزرگی از ماد و ارمن تشکیل داده خود پادشاه و زن او زاروهی ملکه هر دو مملکت گردد.

تیگرانوهی که به برادر خود سخت وفادار بود و هم از نیرنگ پادشاه ماد مطلع گردیده درست گوش بحرف شوی نداد و بدون فوت وقت مقصود اصلی آن بخت برگشته را در خفا به برادر خود اطلاع داد که

هوشیار باشد و بجمع سپاهی قیام نماید ولی در عین حال صورت موافقت را از دست نداده و دوستی ظاهری را حفظ نماید.

آژدهاک که بر وفاداری تیگرانوهی اعتماد کلی داشت و از نیرنگ خواهر و برادر بی اطلاع بود چند نفر از معتمدین خود را به ارمنستان فرستاد تا روابط دوستی را محکمتر نموده و از وی دیدن نمایند. نمایندگان ماد چند کورت بدربار ارمنستان آمد و شد کردند تا بالاخره تیگران غضبناک گردیده و نمایندگان ماد را برگردانید و جنگ را پذیره شد و بجمع سپاهی قیام نمود.

تیگران بلادرنگ به کیورس (کوروش) دشمن دیگر دولت ماد یعنی همدست خود پیغام داد که فرصت خوبی بدست آمده و از آن غفلت جایز نیست. از هر دو طرف بمملکت ماد باید حمله ور گردید.

پادشاه ارمنستان از نواحی مختلف کشور ارتش بزرگی آماده نمود و بکشور ماد حمله ور گردید و از طرف جنوب نیز کیورس با سربازان دلیر پارس به مملکت ماد حمله ور شد هنوز جنگ شروع نشده بود که تیگرانوهی یعنی زن آژدهاک با اطرافیان خود از ارتش ماد جدا شده و بقشون برادر ملحق گردید. این فرار بیشتر مزید بر غضب پادشاهی ماد شد و جنگ را بیش از پیش آماده گردید.

هر دولشگر با شدت غیض (غیظ) و غضب تمام بر یکدیگر تاختند و جنگ بزرگی را برپا ساختند.

در حین جنگ تیگران که شخص آژدهاک را منظور نظر قرار داده بود بر وی چیره گردید و با یک ضربت نیزه حریف پرزور خود را از پای در آورد و از اسب سرنگون ساخت.

لشگریان ماد که سردار خود را از دست داده پای مقاومتشان سست و قسمتی مقتول و دسته‌ای اسیر و مابقی پراکنده شدند و غنائم بسیار از خود بجا گذاشته و رو بفرار نهاده و پرچم سیادت خود را تسلیم حریف نمودند.

با کشته شدن آزدهااک سلطنت مادستان پایان رسید و کوروش بزرگ بر قسمت اعظم مادستان دست یافت.

آنوش ملکه آزدهااک و دختران او اسیر تیگران گردیدند و تمامت آنانرا در قسمت ماسیس (آرارات) سکنی دادند.

با این عده از نجبا هزار نفر اسیر دیگر بودند که تمامت آنان در دامنه‌های کوههای ماسیس منزل گرفته و تدریجاً رشد نژادی خود را ظاهر ساخته و بمرور زمان ثروت زیادی اندوخته نموده و یکی از طوائف نجیب و مشهور ارمنستان گردیدند.

ایندسته از نجبای ایرانی را نوازندگان ناحیت (گفنان) بنام ویشاپازونک نامیده‌اند که بمعنی نسبت به آزدهااک می‌باشد چه سر دسته آنها آزدهااک پادشاه ماد بوده.

این قوم بعدها به موراستان موسوم گردیدند؛ روابط ماد با ارمنستان بصورت بالایکسره گردید و بعد از سقوط دولت ماد تیگران تمامت واردات تیگراناگرد (تیگران آباد) و نواحی مختلفه آنرا بخواهر واگذار نموده تا آنکه او هم چون دیگر سلاطین متصرفاتی داشته و چون ملکه‌های روزگار زندگانی نماید.

تیگران بعد از این وقایع سالیان دراز بصلح و صفا زندگانی نمود و جز اصلاح داخلی کشور مقصودی بر نمی‌پروراند تا زندگانی وی پایان پذیرفت. (پایان نقل از تاریخ موسی خورن)

انوشه. انوئیش Anouich^۱

موسی خورن مورخ ارمنی می نویسد: (کتاب اوّل، بند ۳۰ تاریخ ارمنستان):

پس از کشته شدن اژدهاک و پیروزی آرامنه بر مادها، تعداد زیادی (ده هزار نفر) از مادها به اسارت آرامنه در آمدند. از جمله اسراء انبوهی از شاهزادگان، پسران و دختران جوان اژدهاک بودند که همراه انوئیش، همسر نخست اژدهاک به دام افتادند. تیگران دستور داد اسراء را در منطقه‌ای در کوهپایه شرقی آارات تا سرحد قلعه نخجوان جای دادند. انوئیش و فرزندانش در جائیکه فروریختگی‌های آارات پایان می‌گیرد اقامت گزیدند. تیگران، گروهی از مادها را برای خدمتگزاری در اختیار انوئیش قرار داد...^۲ در دیگر جای موسی خورن اسراء را ۱۰۰۰ نفر ذکر می‌کند.

پیرنیا در کتاب ایران باستان (ص ۲۰۴ قطع جیبی. کتاب اوّل) می‌نویسد:

موسی خورن از قول مارآپاس کاتینا مورخ ارمنستان می‌نویسد "...

۱- در متن اصلی انوئیش. این اسم (خاص) از کلمه انوشک (پهلوی) انوشه - (اوستایی) به معنی بی‌مرگ، ماخوذ است

۲- این افسانه نیز ماخوذ از حماسه‌های ارمنی است و جایگاهی در تاریخ ندارد.

بالاخره در جدالی که تیگران با اژدهاک کرد، او را کشت و خانواده‌اش را به ارمنستان برده در شرق آارات جاداد. عدهٔ زنان، دختران، پسران و سایر اسراء بده هزار می‌رسید. و ملکهٔ انوایش نام داشت. راجع به روایت مورخ مذکور، باید گفت، که برخلاف نوشته‌های مورخین یونانی و رومی است. راست است که گزنفون... از تیگران نامی اسم برده و او را پادشاه ارمنستان دانسته ولی چنین روایتی را او هم ذکر نکرده... روایت مارآپاس کاتینا را باید یکی از گفته‌های داستانی پنداشت." (ر.ک به صفحه قبل دنبالهٔ نقل از تاریخ ارمنستان)

نی‌ته‌تیس یا نی‌تت Nitetis

هرودوت دربارهٔ این زن دو روایت مختلف نقل می‌کند. یکی از قول ایرانیان به شرح ذیل:

بار اول که کمبوجیه به مصر لشکر کشید آمازیس (Amasis - ۵۶۸ - ۵۲۵ ق.م^۱) پادشاه (فرعون) مصر بود

برضد این آمازیس بود که کبوجیه فرزند کورش بجنگ پرداخت و علاوه بر مردمانی که بر آنها سلطنت می‌کرد تعدادی از یونانیان یونی‌ها واثولی را نیز با خود برد و اما چنین بود علت این جنگ: کبوجیه رسولی به مصر فرستاده بود تا از دختر آمازیس خواستگاری کند این تقاضا را او بتوصیه یکنفر مصری کرده بود و این مصری بآنجهت محرک این واقعه بود که نسبت به آمازیس کینه می‌ورزید و علت کینه او این بود که در موقعی که کورش کسی بنزد آمازیس فرستاده بود و بهترین طبیب مصر را برای معالجه چشمان خود خواسته بود (در دوران باستان چشم‌پزشک‌های مصری مشهور بودند.) آمازیس از بین تمام اطبای مصری او را انتخاب و از زن و فرزندش جدا و به پارسی‌ها تسلیم کرده بود. این مصری که از این حیث باو کینه داشت، با توصیه و اصرار خود کبوجیه را برانگیخت تا از دختر آمازیس خواستگاری کند قصد او از این

۱- این تاریخ در ذیل (ترجمهٔ تاریخ هرودوت ۵۷۰ تا ۵۲۵ ثبت شده است)

عمل آن بود که اگر آمازیس دختر خود را بدهد ناراحت می‌شود و اگر ندهد خصومت و دشمنی کبوجیه را برمی‌انگیزد.

آمازیس که از قدرت پارس‌ها مضطرب و بیمناک بود، نه می‌توانست دختر خود را بدهد و نه می‌توانست از دادن او امتناع کند. زیرا بخوبی می‌دانست که کبوجیه او را بزنی نمی‌گیرد بلکه برای هم‌خوابگی مطالبه می‌کند. آمازیس پس از آنکه درباره این مطلب خوب اندیشید، چنین تصمیم گرفت؛ از پادشاه قبلی یعنی آپریس (APRIES) (فرعون مصر از سال ۵۸۸ یا ۵۹۳ تا ۵۶۵ ق.م.ن) دختری باقی بود بلند بالا و بسیار زیبا و تنها فردی بود که از خانواده آپریس باقی بود.

این دختر (نی‌ته‌تیس) نام داشت. آمازیس این دختر جوان را با لباس‌های فاخر و زیورآلات بیاراست و بجای دختر خود به پارس فرستاد. بعد از مدتی چون کبوجیه پیوسته در موقع سلام دادن او را بنام پدرش می‌خواند. دختر با او چنین گفت:

"پادشاه، متوجه نیستی که آمازیس ترا فریب داده است. او مرا با ظاهری آراسته بنزد تو فرستاده و چنین وانمود کرده که دختر خود را بتو داده است در حالیکه من در حقیقت دختر آپریس هستم که ارباب این مرد بوده و این مرد با مصریان بر ضد او قیام کرده و او را کشته است" این سخنان و اتهاماتی که بیان شد کبوجیه فرزند کورش را سخت برآشفته و وی را برانگیخت که به مصر حمله کند. چنین است آنچه پارسی‌ها نقل می‌کنند.

(تاریخ هرودوت. ترجمه فارسی کتاب سوم. بند ۱)

و روایت دیگر از قول مصریان به شرح ذیل:

اما مصری‌ها کبوجیه را از خود می‌دانند و مدعی هستند که او از همین دختر (یعنی نی‌ته‌تیس) آپریس بدنیا آمده، زیرا آنکس که از دختر آمازیس خواستگاری کرده کورش بوده نه کبوجیه.

ولی این ادعای مصریان حقیقت ندارد و آنها بخوبی می‌دانند (زیرا اگر اقوامی وجود داشته باشند که از عادات و رسوم پارسی‌ها با خبر باشند مصریان یکی از آنها می‌باشند) که اولاً بین پارسی‌ها مرسوم نیست که وقتی فرزند شرعی وجود دارد فرزندی غیر شرعی بسطنت برسد. ثانیاً کبوجیه پسر کاساندانه دختر فارناسپ و از خانواده هخامنشی بود و از آن زن مصری بدنیا نیامده بود" (کتاب سوم ترجمه فارسی بند ۲) هرودوت در ادامه مطلب می‌گوید:

ولی آنها (یعنی مصریان. ن) با این تظاهری که بداشتن روابط خویشاوندی با خاندان کورش می‌کنند حقیقت را تحریف می‌کنند. در این باره چنین بود واقعیت مطلب (یعنی قول ایرانیان. ن) هم چنین افسانه‌ای در این باره نقل می‌کنند که به شرح زیر است و برای من (برای هرودوت. ن) باورکردنی نیست:

روزی یکی از زنان پارس که بنزد زنان کورش آمده بود در کنار کاساندانه (همسر کورش. ن) اطفالی زیبا و بزرگ مشاهده کرد. آن زن از آن اطفال تعریف فراوان کرد. اما کاساندانه که زوجه کورش بود چنین گفت: "با این حال و با اینکه من مادر چنین فرزندان هستم، کورش بمن توجهی ندارد و توجه او بزنی است که در مصر گرفته" (در اصل متن چنین است: که با خود از مصر آورده است. ن) (در هر دو صورت باید توجه داشت کورش به مصر نرفته است. ن)

ظاهراً این گفته او بعلت خشمی بود که بر (نی تیتس) داشت. و کبوجیه ارشد فرزندان او در همان موقع چنین گفته بود: "مادر، وقتی من بزرگ شدم مصر را زیر و رو خواهم کرد" چنین بود آنچه کبوجیه ظاهراً در سن ده سالگی گفته بود و این مطلب زنان را دچار شگفت و حیرتی فراوان کرده بود. اما او که خاطره این روز را بیاد داشت همینکه بزرگ شد و سلطنت را بچنگ آورد ظاهراً بهمین جهت به لشکرکشی به مصر دست زد. (کتاب سوم بند ۳. ترجمه دکتر هدایتی)

هرودوت این افسانه‌ها را به منظور ذکر علتی برای لشکرکشی کبوجیه به مصر روایت می‌کند ولی همانگونه که مورخان پس از هرودوت می‌گویند علت لشکرکشی کبوجیه به مصر سیاسی بوده است.

اما پس از تنظیم کرنولوژی (گاه‌شناسی) مصر روشن می‌شود که: آپریس فرعون مصر در سال ۵۶۹ ق. م (بین ۵۷۰ و ۵۶۸ ق. م) کشته شده است (به دستور آمازیس در آب نیل غرق شد) و چون کورش در سال ۵۲۹ ق. م در گذشته است پس نی‌ته‌تیس دختر وی در این زمان کمتر از ۴۰ ساله نداشت است. در اینصورت ازدواج وی با کبوجیه غیرمحمول است. مگر آنکه فرض شود "نی‌ته‌تیس" نوه آپریس بوده است زیرا خود هرودوت نیز به صورتی قابل تردید بیان می‌کند و می‌گوید: ... تنها فردی (دختری) بود که از خانواده آپریس باقی بود.

برخی مورخان معتقدند که اسم "نی‌ته‌تیس" مصری است و در صورت اسامی مصری‌ها یافت می‌شود و ماخوذ از اسم Neith یکی از الهه‌های مصری است.

پیرنیا در کتابهای تاریخ ایران باستان (ص ۵۰۷) می‌نویسند: ... بهرحال از اسناد رسمی مصر واضح است که مصریها کبوجیه را زاده و فرعون قانونی خود دانسته باین عقیده بودند که بار فتن او به مصر سلسله بیست و ششم مصری، یا سلسله پادشاهان سائیس (Sais) منقرض شده و کبوجیه سلسله ۲۷ را تأسیس کرده‌مان‌تن مورخ مصری هم شاهان هخامنشی را از کبوجیه تا اردشیر دوم سلسله ۲۷ فراغنه دانسته. پس از آن، از جهت عزت ملی یا ملاحظه سیاسی در میان مصریها داستانی شیوع یافت مبنی براینکه، اگر حق کبوجیه بتخت و تاج مصر بیش از سلسله سائیس نباشد. بهرحال کمتر نیست چه کورش نی‌ته‌تیس دختر آپریس پادشاه مصر را در حرم خود داشت و پس او کبوجیه بمصر قشون کشی کرد، تا مملکت جد مادریش را از چنگال آمازیس غاصب بیرون آرد.

دان دامایف (کتاب تاریخ سیاسی امپراطوری هخامنشی. ترجمه انگلیسی از روسی. چاپ بریل) می نویسد: «کامبیز (کبوجیه) سلسله ۲۷ مصر را بنیاد نهاد. چنانچه منابع مصری نشان می دهد، او به تصرفات خود در مصر، صورت اتحادی مجاز و مشروع داد. او طبق رسم و عرف محلی بر تخت سلطنت جلوس کرد، نظام گاه شماری مصری را پذیرفت^۱ هم چنین عنوان پادشاه مصر... و سایر عناوین را اختیار نمود...»^۲

بنابراین قضاوت نادرستی نیست اگر (به قول پیرنیا) گفته شود: داستان ازدواج کورش با نی ته تیس دختر آپریس فرعون مصر و هم نژادی کمبوجیه با مصریان از جهت حفظ عزت ملی و ارضای غرور ملی برای ملت مغلوب مصر شیوع یافته و به ملاحظه سیاسی نیز برای قوم غالب مفید واقع شده است.

لکن مورخان این احتمال را نیز از نظر دور نمی دارند که همسر سوم کورش شاهزاده مصری بوده (شاید نی ته تیس) و از او فرزند دختری متولد شده است. در این باره باز هم گفتگو خواهد شد.

۱- تقی زاده در گاه شماری می نویسد (ص ۱۱۵): محتمل است که پس از افتادن مصر بدست ایرانیها در عهد کمبوجیه و آشناسدن آنان با اصول تمدن عالی و بسیار قدیم مصر... گاه شماری ساده و منظم مصری که نزدیک بسال شمسی حقیقی بود... نظر ایرانیها را جلب کرده... باشد.

۲- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. ترجمه روحی ارباب - چاپ بنگاه - ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲.

آتوسا Atossa

آتوسا، دختر بزرگ کورش^۱ است. پدر بزرگش از طرف پدر، کبوجیه^۲ رئیس پارس‌ها در جنگ با مادها کشته^۳ شده است. مادر بزرگش از طرف پدر، ماندان^۴ دختر اژدهاک^۵، پادشاه مادهاست. اژدهاک در جنگ با کورش شکست خورده^۶، به اسارت درآمده^۷ سپس کشته شده است^۸.
مادر وی، کاساندان^۹ (یا کاساندانه، همسر اوّل کورش) دخت

-
- ۱- کورش بزرگ، کورش دوم. (در کتاب ایران باستان: کورش سوم. زیرا در شجره‌نامه کورش به قول این کتاب دو کورش پیش از وی وجود داشته‌اند - این شجره‌نامه احتمالاً خطاست. ن)
 - ۲- کبوجیه دوم. کامبیز دوّم
 - ۳- به قول کتزیاس. ۴- ماندانا. ماندانه؛
 - ۵- به قول هرودوت. ولی کتزیاس منکر این خویشاوندی است.
 - ۶- به قول هرودوت. کتزیاس و سالنامه نبوئید. (از مدارک بابلی). گزنفون در رمان تاریخی خود (کورش‌نامه)
 - ۷- هرودوت، کتزیاس، سالنامه نبوئید. (مدارک بابلی) نیکلای دمشقی.
 - ۸- هرودوت می‌گوید "کورش آستیاژ را تا پایان عمر نزد خود نگاهداشت و در این مدت آسیبی باو وارد نکرد" (جلد اوّل. بند ۱۳۰. ترجمه فارسی). کتزیاس می‌گوید: در اسارت بدستور یکی از فرماندهان کورش و بدست خواجه‌ای تلف گردید. نیکلای دمشقی و با اقتباس از او موسی خورن می‌گویند کشته شده است. (شاید از قول کتزیاس). گزنفون می‌گوید به مرگ طبیعی درگذشت و در اسارت کورش نبوده است. (موسی خورنی: با اقتباس از منابع ارمنی می‌گوید در جنگ با تیگران کشته شده است).
 - ۹- رک کاساندان.

فرناسپ^۱ است. فرناسپ (فرناسپ) از خاندان هخامنشی بود.^۲ در این صورت فرناسپ پدرزن کورش و پدر بزرگ آتوسا از طرف مادر است. هرودوت می‌گوید: اوتان فرزند فرناسپ یکی از هفت تن سوگند خوردگان است که در توطئه قتل بردیای دروغین شرکت کرد.^۳

بنابراین قول، اوتان باید برادر زن (برادر کاساندان) کورش و دایی آتوسا باشد ولی در کتیبه داریوش آمده است: اوتان پارسی پسر شوخرا (Thukhra)^۴

نام آتوسا را، در آثار باستانی یونانی که محفوظ مانده، برای نخستین بار در تراژدی معروف^۵ شاعر نامدار یونانی؛ اشیل می‌خوانیم. در این تراژدی، آتوسا به عنوان همسر داریوش و مادر خشایارشا معرفی می‌گردد. هر چند نام "آتوسا" در متن اشعار برده نشده یعنی در صحنه نمایش بزبان نمی‌آید ولی در نمایشنامه نام او بعنوان بازیگر اصلی ثبت شده است. این نقص فنی در اسلوب نمایشنامه‌نویسی، تعبیری جز این ندارد که بگوییم: تماشگر یونانی در آن زمان با نام آتوسا آشنایی کامل داشته است.

هرودوت داستان آتوسا را چنین آغاز می‌کند:

۱- فرناسپ. برناسپ. ورناسپ. پیرنیا می‌نویسد: فرنس پس (از قول هرودوت Pharnaspes) دکتر هدایتی می‌نویسد: فرناسپ

۲- هرودوت جلد سوم بند ۲.

۳- داریوش یکی دیگر از هفت تنان است. (رک بند ۶۸ جلد سوم. ترجمه فارسی). جمله هرودوت چنین است: اوتان فرزند فرناسپ و از حیث نژاد و ثروت با بزرگترین پارسها برابر بود...

۴- ستون چهارم بند ۱۸ رک ترجمه کنید به زبان انگلیسی از آگوست روبین سن.

۵- رک: ایرانیان. از اشیل. ترجمه نگارنده. اشیل به سال ۵۲۵ یا ۵۲۴ ق.م در آتن متولد شده است و به سال ۴۵۶ ق.م درگذشته است در جنگ ایران و یونان شرکت داشته و تراژدی ایرانیان را نخستین بار در سال ۴۷۲ ق.م و دومین بار به سال ۴۷۰ ق.م بروی صحنه آورده است.

"کبوجیه عاشق یکی... از خواهران خود شده و میل داشت با وی نزدیک شود. ولی چون نقشه او برخلاف عادات و رسوم وقت بود (زیرا تا آن زمان هزگز این رسم بین پارسی‌ها وجود نداشت که خواهر را بزنی بگیرند) پس قضات شاهی را بحضور طلبید و از آنها سؤال کرد که آیا قانونی وجود دارد که ازدواج خواهر و برادر را برضایت شخصی اجازه دهد. قضات شاهی از برگزیدگان پارس‌ها هستند، اینان مقام خود را تا زمان مرگ حفظ می‌کنند مگر در موردی که مرتکب قضاوت نادرست گردند. اینان دعاوی را رسیدگی و قوانین ملی را تفسیر می‌کنند و همه امور از زیر دست آنها می‌گذرد. آنان به سؤال کبوجیه جوابی دادند که نه بر خلاف حقیقت بود و نه برای آنها خطری ایجاد می‌کرد (؟). آنها پاسخ دادند که هیچ قانونی را سراغ ندارند که ازدواج خواهر و برادر را اجازه دهد ولی اضافه کردند که قانون دیگری وجود دارد که بموجب آن پادشاه می‌تواند بهر عملی که مایل است دست زند. بدین ترتیب بی‌آنکه از ترس کبوجیه قانونی را ملغی کنند رعایت کامل آنرا برای حفظ جان خود لازم ندانستند و توانستند قانون دیگری بیابند که به حال پادشاه که مایل با ازدواج با خواهران خود بود مساعد باشد. پس کبوجیه با خواهرش (یعنی آتوسا. ن) که مایل بود ازدواج کرد ولی کمی بعد یکی دیگر از خواهران خود را نیز بعقد خود درآورد...^۱" (بند ۳۱ جلد سوم ترجمه فارسی)

پس از عزیمت کبوجیه با سپاه خود، به جانب مصر، آتوسا با سایر زنان حرم کبوجیه در قصر سلطنتی ماند.

هرودوت می‌نویسد: "در همانموقع که کبوجیه فرزند کورش در مصر بانجام کارهای حیرت‌آور خود مشغول بود و اقامت او در آنجا

۱- زیرنویس همان صفحه: هرودوت از خواهر دوم نیز نامی نبرده ولی استرابون او را مروئه دانسته... (رک. مروئه)

بدرازامی کشید. دو مغ که با هم برادر بودند بر ضد او قیام کردند^۱ کبوجیه یکی از این دو نفر را بسمت ناظر مأمور اداره اموال خود کرده بود و همین شخص بود که توطئه را طرح کرد. این شخص متوجه شده بود که مرگ بردیا را از مردم پنهان کرده بودند و فقط تعداد کمی از پارس‌ها از آن با خبر بودند و دیگران هنوز او را زنده تصور می‌کردند. پس طرح خود را بر این اساس پایه گذارد و بخاندان سلطنت تجاوز کرد. او برادری داشت که بشرحی که نقل کردم در شورش سهیم بود. این برادر بقدری به بردیا فرزند کوروش و برادر کبوجیه که بامر شاه کشته شده بود شباهت داشت که می‌توانست ایجاد شبهه کند. نه تنها از لحاظ صورت به بردیا شبیه بود^۲ بلکه نام او هم بردیا بود.

پاتی‌زیتیس مغ^۳ با او اطمینان داد که شخصاً جریان را بنفع او رهبری خواهد کرد. پس او وی را به قصر سلطنتی برد و بر تخت شاهی قرار داد"
(بند ۶۱ کتاب سوم ترجمه فارسی)
هرودوت چنین ادامه می‌دهد:

۱- زیرنویس (ص ۱۶۰ کتاب سوم) - "در کتیبه بیستون صحبتی از وجود دو برادر نیست و فقط از گئومات مغ گفتگو شده. بعلاوه هیچیک از مورخان باستان غیر از هرودوت و ژوستن قیام بردیای دروغی را با مشارکت برادر او ندانسته‌اند"

در کتیبه داریوش آمده... پس از آن یکنفر مغ بنام گئوماته که از (پشی‌یاووادایا) در کوهستان (ارکدریش) قیام کرد. او در چهاردهم ماه و یاخنه (ویخن) قیام کرد مردم را فریب داد که من "بردیا" پسر کوروش و برادر کبوجیه هستم. پس از این مردم از کبوجیه روی برگرداندند و بوی روی آوردند حتی پارس و ماد و سایر ایالات، او تخت پادشاهی را تصرف کرد. روز نهم از ماه گرما پاده (گرم پد) "بود که او تخت شاهی را تصرف کرد پس از آن کبوجیه بدست خود مُرد (سهواً یا عمدتاً. ن.)

- این گمان را نیز از نظر نمی‌توان دور داشت که همه داستان‌ها ساختگی باشد. بویژه آنکه داریوش کودتای خود را توجیه کرده است و چنین شایعاتی را پراکنده است.

۲- در داستان "آمی‌تیس" روایت شد که کتزیاس مغ دیگری را شبیه بردیا دانسته بود (گویا یکی از ویژگیهای مغ‌ها آن بوده که شبیه بردیا باشند. ن) (رک آمی‌تیس)

۳- Patizeithes: برادر بردیای دروغین (به قول هرودوت)

"آن مغ، پس از مرگ کبوجیه با خیال راحت نام بردیا فرزند کورش را غصب کرد و مدت هفت ماه از باقیماندهٔ سال هشتم سلطنت کبوجیه [را] سلطنت کرد و در این مدت بهمه اتباع خود خوبی‌های فراوان کرد بدرجه‌ای که هنگام مرگ او تمام اقوام آسیایی باستثنای پارس‌ها بر وجود او افسوس خوردند (بر عدم وجود او. ن) این مغ کسانی بتمام نقاط امپراطوری فرستاد و اعلام کرد که مدت سه سال از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات معاف‌اند این فرمان را بمحض اینکه حکومت را بدست گرفت صادر کرد" (هرودوت ترجمهٔ فارسی بند ۶۷ ج سوم)

اما در ماه هشتم نیرنگ او فاش شد (برای اطلاع از چگونگی کشف نیرنگ به قول هرودوت رجوع کنید به: فدیمه در همین کتاب)

اوتان فرزند فرناسپ که از بزرگان پارس‌ها بود اولین کسی بود که حدس زد که این مغ (بردیای دروغین) فرزند کورش نیست پس برای دختر خود فدیمه پیغام فرستاد و پرسید: مردی را که با او هم‌بستر است چه کسی است، بردیا فرزند کورش است یا شخص دیگر. زیرا در این زمان فدیمه دختر اوتان در حرم بردیای دروغین بسر می‌برد (یکی از زنان او بود. ن) دختر برای پدرش پاسخ داد از این موضوع بی‌خبر است چون بردیا فرزند کورش را هرگز ندیده است پس اوتان پیغام دیگری فرستاد و پرسید^۱:

"اگر تو بردیا فرزند کورش را نمی‌شناسی از آتوسا دربارهٔ مردی که هر دو با او زندگی می‌کنید سؤال کن زیرا او باید لااقل برادر خود را بشناسد"

"دختر اوتان باو چنین پاسخ فرستاد: من بهیچ وسیله نمی‌توانم با آتوسا سخن بگویم و یا یکی از زنانی را که در این قصر زیست می‌کنند ببینم. زیرا این مرد، هر که هست، پس از آنکه بقدرت رسید هر یک از ما را در جایی جداگانه قرارداد..." (بند ۶۸ و ۶۹ کتاب سوم)

بدین ترتیب به قول هرودوت، پس از آنکه بردیای دروغین (گئومات مغ) بر تخت سلطنت نشست و قصر را تصاحب کرد، حرم کمبوجیه و زنان او را (از جمله آتوسا) بخود اختصاص داد.

پس از آنکه داریوش به کمک یارانش (هفت تن: داریوش و شش تن از سران هخامنشی) بردیای دروغین (گئومات مغ) را کشتند و به تخت سلطنت نشست، آتوسا را به همسری خود برگزید.

هرودوت می‌نویسد: "داریوش ازدواج‌هایی کرد که در نظر پارس‌ها بسیار محترم بود. وی با دو دختر کورش آتوسا و آرتیستون (Artystone) ازدواج کرد. آتوسا قبل از آن همسر برادر خود کمبوجیه بوده و بعد از آن نیز همسر مغ شده بود ولی آرتیستون دختری جوان بود" (هرودوت بند ۸۸ کتاب سوم)

هرودوت برای علت لشکرکشی داریوش به یونان افسانه‌ای نقل می‌کند که در صحنه‌سازی آن آتوسا بازیگر اصلی می‌شود:

می‌گوید در دربار داریوش طیب یونانی حاذقی بود که وقتی بیماری داریوش را معالجه کرده و پس از آن شخصیت بزرگ و محترم در دربار داریوش شده بود (رک بند ۱۳۲ کتاب سوم)

هرودوت پس از شرحی مبسوط دربارهٔ این طیب که نام او را دموسد (دموکدس) ذکر می‌کند می‌افزاید:

"... آتوسا دختر کورش و زوجهٔ داریوش دملی در سینه داشت که سرباز کرده بود و کم کم توسعه پیدا می‌کرد... بالاخره: کسی را بنزد دموسد (دموکدس) فرستاد و آنرا باو نشان داد. دموسد قول داد او را معالجه کند ولی از او خواست که بنوبه خود سوگند یاد کند که هر آنچه او می‌خواهد انجام دهد و اضافه کرد که چیزی برخلاف اصول شرافت از او نخواهد خواست" (بند ۱۳۳ جلد سوم)

دموسد (دموکدس) از آتوسا خواسته بود تا داریوش را وادار به

لشکرکشی به یونان کند. علت نیز این بود که دموسد آرزو می‌کرد به یونان بازگردد (بند ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶ جلد سوم)

هرودوت می‌نویسد:

هنگامیکه کوروش قصد لشکرکشی به مصر و آتن داشت میان پسرانش اختلاف بزرگی بروز کرد چون طبق قانون پارس‌ها هنگامی وی می‌توانست برای جنگ عزیمت کند که یکی از آنان را به جانشینی خود تعیین کرده باشد.

در واقع، داریوش پیش از آنکه بسطنت رسد از همسر نخستین خود، دختر گوبریاس، سه پسر داشت و پس از آنکه پادشاهی رسیده بود، از آتوسا، دختر کوروش چهار پسر دیگر نصیبش شده بود.

در میان گروه نخست؛ آرتوبازان (Artobazan) بزرگتر از دیگران بود و در میان گروه آخر خشایارشا. چونکه ایشان از یک مادر نبودند با یکدیگر برای سلطنت نزاع داشتند. آرتو بازان باین علت که از سایر اخلاف بزرگتر بود و در همه جا مرسوم است که بزرگترین پسران پادشاه بشود. در مقابل وی، خشایارشا بدین علت که پسر آتوسا دختر کوروش است و چون کوروش کسی بوده که به پارس‌ها آزادی اعطا کرده بود (از قید اسارت مادها. ن)

(بند ۲ کتاب هفتم. هرودوت)

هرودوت می‌نویسد: چون داریوش در تصمیم‌گیری مردد بود لهذا دماراتوس (دمارات) فرزند آریستون یونانی راه حلی جست و به خشایارشا پیشنهاد نمود که: چون وی (خشایارشا) در زمانی تولد یافته که پدرش داریوش پادشاه بوده و اما آرتابازان وقتی متولد شده که هنوز داریوش به مقام شاهی نرسیده پس این حق خشایارشا است که جانشین پدر شود. داریوش این حق را مورد تأیید قرار داد.

هرودوت اضافه می‌کند: "به نظر من (یعنی هرودوت) حتی بدون

چنین توصیه‌ای نیز خشایارشا پادشاه می‌شد چون آتوسا همه قدرت را در دست خویش داشت " بدین ترتیب خشایارشا پس از پدرش داریوش به تخت سلطنت نشست.

(بند ۳ کتاب هفتم)

چنانچه هرودوت روایت می‌کند؛ آتوسا چهار فرزند پسر داشته است:

- ۱- خشایارشا که پس از داریوش بر تخت سلطنت تکیه زد
- ۲- هیستاسپ فرمانده سپاه باختریان و سکاها در جنگ خشایارشا با

یونان

۳- ماسیست از فرماندهان سپاه خشایارشا در لشکرکشی به یونان^۱.

۴- هخامنش. ساتراپ مصر. فرمانده نیروی دریایی مصری در

لشکرکشی به یونان

کوروش به ۵۳۹ یا ۵۳۰ ق.م در گذشته است. محاسبات مورخان معاصر نشان می‌دهد که این تاریخ در اواخر سال ۵۳۰ ق.م است. کبوجیه یا کمبوجیه در سال ۵۳۰ ق.م جانشین کوروش شده است.

آمازیس فرعون مصر به سال ۵۲۷ ق.م (به قول اکثر مورخان) و یا سال ۵۲۶ ق.م (به قول عده‌ای از مورخان) در گذشته است.

کبوجیه به سال ۵۳۵ ق.م در ماه اوت، پس از تسخیر مصر، رسماً بعنوان پادشاه مصر تاجگذاری کرده است.

چون تسخیر مصر زمانی طول کشیده است پس می‌بایست ازدواج آتوسا با برادرش کبوجیه در بین سالهای ۵۳۰ ق.م تا ۵۲۶ ق.م صورت گرفته باشد. زیرا به قول هرودوت این ازدواج پیش از عزیمت کبوجیه به مصر بوده است. بعلاوه هرودوت می‌گوید. کمبوجیه ابتدا با آتوسا ازدواج نمود، و کمی بعد یکی دیگر از خواهران خود را نیز بعقد خود درآورد و این خواهر دوم بود که در مصر با او هم سفر بود...

بدین ترتیب تاریخ ازدواج کیوجیه با آتوسا باز هم به سال ۵۳۰ ق.م نزدیکتر می‌شود. کیوجیه سه سال در مصر به سر برده است و در راه بازگشت به ایران در ماه مارس یا آوریل ۵۲۲ ق.م خبر قیام بردیا (یا بردیای دروغین) به او اطلاع داده شده است. گئومائه یا بردیا (یا بردیای دروغین) در یازدهم مارس ۵۲۲ ق.م قیام کرده است.

کیوجیه در سال ۵۲۲ ق.م در ماه آوریل کشته شده است (بطور تصادفی و یا خودکشی) و در اول ژوئیه سال ۵۲۲ ق.م گئومائه بنام بردیا (بردیای دروغین) پسر کورش در پاسارگارد تاجگذاری کرده است. در این زمان قصر و حرم کیوجیه را تصرف نموده است یعنی آتوسا که در حرم بوده، همسر گئومائه یا بردیا (یا بردیای دروغین) شده است.

گئومائه به سال ۵۲۲ ق.م در ۲۹ سپتامبر بدست داریوش در جریان کودتای هفت تن به قتل رسیده است چند روز پس از آن یعنی در سوم اکتبر ۵۲۲ ق.م داریوش بشاهی رسیده و صاحب حرم گئومائه گردیده و با آتوسا ازدواج نموده است.

داریوش به سال ۴۸۶ ق.م در ماه اکتبر در گذشته است. کتزیاس می‌گوید سن او در هنگام مرگ ۶۴ سال بوده و هرودوت می‌گوید ۷۲ سال. ما نمی‌دانیم سن آتوسا در هنگام ازدواج با کیوجیه چه بوده است (۱۴ سال؟) ولی از سال درگذشت کورش (۵۳۰ ق.م) تا درگذشت داریوش (۴۸۶ ق.م) ۴۴ سال گذشته بوده است. در اینصورت سن آتوسا در هنگام درگذشت داریوش بین ۵۵ تا ۶۰ سال بوده.

خشایارشا در نوامبر سال ۴۸۶ ق.م در سن ۳۶ سالگی به تخت سلطنت نشسته است این سن با تاریخ ازدواج داریوش و آتوسا سازگار است.

با اینحال برخی مورخان سال تاجگذاری وی را ۴۸۵ ق.م ثبت کرده‌اند.

جنگ ایران و یونان (لشکرکشی خشایارشا) به سال ۴۸۰ ق.م آغاز شده است. خشایارشا در سال ۴۷۹ ق.م مردونیه را با سپاهی در آتن گذاشته و به سوی ایران بازگشت نموده است.

از هیستاسپ یا ویستاسپ یا گشتاسپ برادر خشایارشا خبری در دست نیست. ولی فرزند وی (پی سوتن *Pissouthnes*) ساتراپ سارد بوده و در ۴۵۴ یا ۴۵۳ ق.م با آتنی‌ها در آسیای صغیر قرارداد صلح بسته است. (رک دان دامایف ص ۲۵۲ انگلیسی)

ماسیست (ماسیسته): از فرماندهان سپاه خشایارشا، در تمام مراحل جنگ با یونان شرکت داشته است. (رک کتاب هفتم بند ۸۲. هرودوت) هرودوت می‌گوید؛ خشایارشا در حین پیشروی در یونان در ناحیه تراس از دریسکوس (*Doriskos*) تا آکانتوس (*Acanthos*) نیروی خود را به سه بخش کرد و یک بخش را تحت فرماندهی مردونیه و ماسیست قرارداد تا از طریق ساحل دریا حرکت نمایند. (رک کتاب هفتم بند ۱۲۱ هرودوت)

هرودوت باز هم می‌نویسد: در جریان بازگشت نیروهای خشایارشا به سوی ایران اختلاف میان، ماسیست و یکی از فرماندهان بنام آرتاینت *Artayntes* بروز کرد. ماسیست این فرمانده را ترسوتر از یک زن خواند و چون آرتاینت نمی‌توانست این توهین تحمل کند می‌خواست ماسیست را به قتل برساند ولی ماسیست بوسیله یکی از افراد نجات پیدا کرد... (هرودوت بند ۱۰۷ کتاب هفتم)

سرانجام پس از بازگشت خشایارشا به شوش، ماسیست و تمام خانواده‌اش در راه فرار به جانب باختر به دستور خشایارشا کشته شدند. چهارمین پسر آتوسا از کورش، هخامنش است: هرودوت می‌گوید: فرمانده مصریان (ناوگان مصریان در ارتش

خشایارشان^۱) هخامنش برادر داریوش از یک پدر و مادر بود (برادر تنی) (هرودوت کتاب هفتم بند ۹۷)

هرودوت در جای دیگر می‌گوید: خشایارشا پیش از لشکرکشی به یونان به مصر عزیمت کرد زیرا در مصر شورش در گرفته بود پس خواباندن شورش و مطیع کردن مصریان، برادرش هخامنش را به حکومت آنجا گمارد... (بند ۷ کتاب هفتم)

هخامنش از نبرد دریایی سالامین از مرگ جسته و به مصر، مقرر ساتراپ نشین خود بازگشته ولی در سال ۴۶۰ ق.م (در برخی مدارک ۴۵۹ ق.م) در نبرد با شورشیان مصر به فرماندهی ایناروس (در پاپرمیس. در دلتای غربی نیل) مصری با همراهان پارسی خود از پای درآمده است. خود خشایارشا؛ پس از بازگشت به شوش "... بکلی فاقد اراده شد و جهانگیری را فراموش کرده در عیش و عشرت فرورفت. بزرگان پارس از این جهت که در خط کشورگشایی افتاده بودند و در سلطنت هر کس ممالکی به ایران ضمیمه کرده بودند، از سستی خشایارشا ناراضی گشته با نظر حقارت در او نگریستند. در این احوال، اردوان رئیس قراولان مخصوص کنگاشی برضد او ترتیب داده خواجه‌ای مهرداد نام را در آن داخل کرده -کنزیاس نام این خواجه را اسپاتامیتریس نوشته - و بدستیاری خواجه در شب وارد خواب‌گاه خشایارشا شده او را در خواب کشتند..." (ایران باستان ص ۹۰۴ جلد جیبی)

گیرشمن (تاریخ: ایران از آغاز تا اسلام ص ۲۱۶) می‌نویسد:
 "این بدبختیها (شکست یونان و عدم لیاقت فرماندهان و...) خشایارشا را به خشم آورد و وی هرگونه امید انتقام را از دست داد، و دیگر از پایتخت‌های خود (شوش و پاسارگاد. ن) بیرون نیامد. در تخت جمشید -

۱- مصریها تعدادی کشتی جنگی برای خشایارشا فرستاده بودند فرمانده این ناوگان هخامنش Akhemench بود (Achemenech) یا (Achaemenes)

مانند شوش - او کارهای ناتمام پدر را به اتمام رسانید، و از ایجاد ساختمانهای تازه‌ای که در آنها تکبر بی اندازه استبداد وی به سبکی نزدیک به خارق‌العاده جلوه می‌کرد، لذت می‌برد. تاریخ جدید می‌کوشد برای پسر داریوش تجدید اعتبار کند. می‌توان قبول کرد که روایات یونانی - که تنها منابع ما در این خصوص هستند - به وجهی غیرقابل اجتناب درباره تخریب آتن (نادرست است. ن) اغراق گفته باشند و ممکن است که شکستهای مذکور نزد معاصران او کمتر اهمیت داشته باشد تا نزد اخلاف. هر چند قرینه‌ای در دستست که این جنگ‌ها به شدت در کشور وی تأثیر کرده بود... "بالاخره "خشایارشا، محاط در میان درباریان و خواجه سرایانی که بیش از پیش بر او تسلط می‌یافتند، زندگانی خود را به وجهی اسف‌آور به پایان رساند و در کاخ مجلل خود کشته شد - ۴۶۵ ق.م."

ما از عاقبت کار و سرانجام، آتوسا خبری در دست نداریم هرچند در نمایشنامه تراژدی ایرانیان، اشیل در صحنه‌سازی، آتوسا را هنگام بازگشت خشایارشا در قید حیات نشان می‌دهد ولی ما مدرک تاریخی دال بر صحت این گفتار در دست نداریم. آنچه مسلم است آتوسا پیش از قتل ماسیست به دستور خشایارشا درگذشته است. زیرا خشایارشا در زمان حیات آتوسا جرأت اقدام به چنان جنایتی نداشته است.

آ - داندامایف. آتوسا را بیکاره و جاه‌طلب معرفی نماید و می‌نویسد که در تعظیم و تکریم داریوش نقش اساسی را بازی کرده است.

۲۴۵ - داندامایف ترجمه فارسی در ایران در دوره نخستین پادشاهان

هخامنشی، ۱۳۵۱ چاپ بنگاه، ترجمه و نشر کتاب

هم‌چنین داندامایف از قول گلانیک GLANIK آتوسا را مخترع خط میخی کتیبه‌ها میدانند و یا ظاهراً در زمان او این خط بکار رفته است ۸۲ داندامایف.

مروئه Meroe

هرودوت می‌گوید: (کتاب سوم بند ۳۱) پس از آنکه کبوجیه با خواهر خود (آتوسا، دختر کورش. ق) ازدواج کرد "... کمی بعد یکی دیگر از خواهران خود را نیز بعقد خود درآورد. این خواهر دوم بود که در مصر با او هم سفر بود و پادشاه او را بقتل رسانید"

هرودوت ادامه می‌دهد (کتاب سوم بند ۳۲): "در باره مرگ او نیز مانند مرگ بردیا (برادر کبوجیه، پسر کورش. ن) دو روایت وجود دارد. بطوریکه یونانی‌ها نقل می‌کنند. کبوجیه بچه شیرری را با بچه سگی به جنگ انداخته بود و با این زن بتماشای این منظره مشغول بود. سگ در حال شکست خوردن بود که ناگهان سگ کوچک دیگری که با سگ اول از یک پدر و مادر بود ریسمان خود را درید و بکمک او شتافت و هر دو با هم کمک کردند و بچه شیر را از میدان بدر بردند. کبوجیه از مشاهده این منظره لذت می‌برد ولی زن او که در کنار او قرار داشت می‌گریست. کبوجیه متوجه او شد و علت گریه او را پرسید. زن پاسخ داد که وقتی مشاهده کرد آن سگ بانتقام برادر خود شتافت اشک از چشمان او جاری شد زیرا بیاد بردیا افتاد و بخاطر آورد که کسی نبود که انتقام او را بگیرد. بعقیده یونانیان همین سخن موجب شد که کبوجیه امر بقتل او داد. اما مصریان نقل می‌کنند که آندو بر سر خوردن طعام بودند. زن کاهویی

بدست گرفت و برگ‌های آنرا کند و از شوهر خود پرسید که آیا آن کاهو پرپر شده زیباتر است یا وقتی که چاق (؟) و انبوه بود کبوجیه پاسخ داد: وقتی چاق و انبوه بود. پس زن باو گفت: با این حال تو خاندان کورش را به سرنوشت این کاهو دچار کرده‌ای و شاخه‌های آنرا از هم جدا ساختی. کبوجیه خشمگین شد و بالگد باو حمله کرد. زن حامله بود جنین او سقط شد و خود در گذشت (هرودوت. ترجمه فارسی، کتاب سوم)

البته هرودوت توجه ندارد که خود وی بارها در کتاب تاریخش تکرار نموده که ماجرای قتل بردیا کاملاً محرمانه بوده و کسی از آن خبر نداشته است. حال منبع خبر زن وی چه بوده است معلوم نیست.

دکتر هدایتی ذیل این بند می‌نویسد: هرودوت از خواهر دوم نیز نام نبرده است (از خواهر اول هم نام نبرده بود. ن) ولی سترابون (استرابون) او را مروئه Meroe دانسته و مدعی است که شهر مروئه در مصر بآنجهت بنام وی خوانده شد که کبوجیه او را در همین محل بقتل رسانید. (ص ۱۳۵ کتاب سوم)

دیودور سیسلی و یوسف فلاویوس (هر دو مورخ) نیز همین عقیده را ابراز کرده‌اند (رک دیودور: کتاب اول بند ۳۳. و تاریخ فلاویوس کتاب دوم بند ۱۰. و جغرافیای استرابون کتاب ۱۷ بند ۱ تا ۵)^۱
روایت فوق بی‌پایه و اساس است:

آثار شهر مروئه (به فرانسه Meroe) به سال ۱۸۲۱ م. بوسیله باستانشناس فرانسوی (Caillaud) در سودان کشف شده. این شهر در دویست کیلومتری از خرطوم (پایتخت سودان) در ساحل راست نیل قرار دارد. این شهر در زمان پیانخی Piankhy مؤسس سلسله ۲۵ مصر وجود داشته است پیانخی در حدود سال ۷۵۱ ق.م تاجگذاری کرده و شهر

۱- گیرشمن نیز در کتاب خود آورده " ... شهری به نام زوجه کبوجیه - مروئه - بنا نهاده شد" (ص ۱۴۹. تاریخ ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه معین)

مروئه را پایتخت خود قرار داده است... (این اطلاعات از روی مدارک بدست آمده در آثار باقیمانده این شهر است و در سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۳ در دانشگاه هاروارد مورد مطالعه قرار گرفته است) (رک فرهنگ باستان‌شناسی. فرانسه)

در کتاب گزارش‌های باستان‌شناسی می‌نویسند... کورش از زن دومی (یعنی آمی تیس. ن. به قول خود کتاب) دو دختر داشته است آتس سا (آتوسا) و مروئه (Meroe) (این کتاب منبع استفاده خود را ذکر نکرده است.)

اما باید دانست :

- ۱- روایت هرودوت نقل افسانه‌های رایج در یونان است.
- ۲- معلوم نیست که کبوجیه با خواهر دوم خود ازدواج کرده باشد، سپس او را کشته باشد.
- ۳- روایت مورخان باستانی درباره اطلاق نام مروئه به دختر دوم کورش و سپس بنا کردن شهری بنام او ساختگی است.

رخسان. رکسان. روکسانه.

دکتر زرین کوب در کتاب تاریخ مردم ایران (ص ۱۳۸) می‌نویسد: ... اینک وی (یعنی کمبوجیه ن.) خواهرش روکسانه را که از او حامله هم بود بخاطر دلسوزی که بر حال برادرشان بردیا کرده باشد (بود) (در متن باشد) (رک: مروئه)... ظاهراً قسمتی از همان شایعات خلاف حقیقت است که داریوش می‌گوید "نه فقط در ماد و پارس بلکه در سایر ولایات نیز دربارهٔ احوال و اطوار وی منتشر می‌شد و وی را در نزد مردم نیم دیوانه‌یی شکست خورده و بهانه جوی نشان می‌داد و طبعاً مردم را به مدعی او که در ماد به عنوان بردیا پسر کورش قیام کرده بود علاقمند می‌ساخت..."

البته مطالب فوق برداشت‌های مؤلف محترم کتاب است و نه گفته‌های داریوش در کتیبهٔ معروف^۱. (رک: کتیبهٔ داریوش معروف به کتیبهٔ بهستان در کتاب فرهنگ فارسی قدیم. هم‌چنین ترجمهٔ پیرنیا در کتاب ایران باستان ترجمه شارپ / ترجمه کنت. کتاب کنت توسط آقای عریان ترجمه و چاپ شده است.)

پس از آنکه مادر کمبوجیه (آمی تیس) او را نفرین کرد و خود را کشت

۱- تبیین مراتب صحت مطالب مؤلف فوق خارج از موضوع این کتاب است.

(رک: آمی تیس)، «کبوجیه گوسفندی قربانی کرده بود ولی از قربانی ذبح شده، خون جاری نشد و او (یعنی کبوجیه) نگران شد. در همان زمان نیز رخسان (Roxane) فرزند بی سر برای او بدنیا آورد، باز هم نگران تر شد...»^۱ (بند ۱۲. تاریخ کتزیاس)^۲

از مفهوم جمله معلوم است که رخسان، همسر کبوجیه بوده است ولی کتزیاس مشخص نمی کند که این همسر دختر چه کسی بوده است.

۱- پیرنیا می نویسد:... همه این گفته ها شاخ و برگهای داستانی است... (رک ص ۴۸۳ کتاب دوم جیبی)

۲- کتاب کتزیاس - ترجمه دکتر کامیاب خلیلی - مؤلف این کتاب

آرتیس تن - آرتیستون - آرتیستونه - ایرتاش دونه (Irtasduna)

کتاب گزارش‌های باستانشناسی (جلد ۴ ص ۱۴۲) می‌نویسد:
کوروش "از زن سومی دختری بنام آرتیس تن داشته"
هرودوت می‌نویسد: "... داریوش (داریوش بزرگ) ازدواج‌هایی کرد
که در نظر پارس‌ها بسیار محترم بود. وی با دو دختر کوروش، آتوسا و
آرتیستون^۱ ازدواج کرد. آتوسا قبل از آن همسر برادر خود کبوجیه بوده و
بعد از آن نیز همسر مغ^۲ شده بود ولی آرتیستون دختری جوان بود"^۳
هرودوت در کتاب هفتم بند ۶۸ می‌نویسد: فرمانده اعراب و
حبشی‌ها، در لشکرکشی خشایارشا بصوب یونان، ارسام فرزند داریوش
از همسرش آرتیستون دختر کوروش بود. داریوش این زن را بیش از
دیگران دوست می‌داشت. چنانکه به افتخار او امر داده بود از او مجسمه
طلا بسازند.

و در بند ۷۲ همان کتاب می‌نویسد: فرمانده ماریاندینیان و اهالی لیکیه
و سریانیها (در لشکرکشی خشایارشا به یونان) گبریاس Gobryas پسر
داریوش از آرتیستون دختر کوروش بود (رک ص ۷۳۵. ایران باستان قطع
جیبی و بند ۷۲ کتاب هفتم هرودوت)

۲- بردبای دروغین یا گنوماته.

Artystone - ۱

۳- دوشیزه بود.

نام پارسی این زن که هرودوت به یونانی وی را، آرتیستون (آرتیستون) می‌خواند: ایرتاش دونه است. در یکی از لوحه‌های گلی بدست آمده در کاوش‌های تخت‌جمشید، داریوش بزرگ (به سال ۵۰۶ ق.م) به رئیس چوپانان دستور می‌دهد: "از اموال من (یعنی داریوش) به شاهزاده خانم ایرتاش دونه یکصد گوسفند بده"

(رک ص ۴۵۹ تاریخ هخامنشیان. بریان Briant)

در این لوح گلی، در کنار نام ایرتاش دونه، کلمه "دوخشش" به کار رفته است کامرون (Cameron: خاورشناس) آنرا: "دختر من" ترجمه کرده است ولی مورخان اخیر ترجمه این کلمه را با مقایسه با سایر الواح و کتیبه‌ها: "پرنسس: شاهزاده خانم" ترجمه می‌کنند. با اینحال باید در نظر داشت چیزیکه سبب تردیدها شده اینستکه، داریوش کلمه‌ای که ترجمه آن "ملکه" است به کار نبرده است.

گفتیم، هرودوت از دو پسر آرتیستون و داریوش (برادران خشایارشا) نام برده و ایشان را ارسام و گبریاس می‌خواند.

به قول هرودوت، برادران خشایارشا که در لشکرکشی به یونان شرکت داشتند عبارت بودند از:

۱- هیستاسپ^۱ پسر داریوش از آتوسا دختر کورش فرمانده باختری‌ها.

۲- آرسامن پسر داریوش فرمانده میکیان‌ها

۳- ارسام^۲ پسر داریوش از آرتیستون دختر کورش فرمانده اعراب و

حبشی‌ها

۴- گبریاس پسر داریوش از آرتیستون دختر کورش فرمانده

ماریاندینیان.

۴- آری مرد پسر داریوش مادر او پارمیس دختر سمردیس (بردیا) یا

نوه کورش بود. فرمانده موسیکانها، تیباری‌ها، ماکرونها و موزنیک‌ها

- ۶- ماسیست پسر داریوش از آتوسا. از فرماندهان ارتش پیاده‌نظام و جزء شش نفر فرمانده
- ۷- آریایگ نس (آریاپکین) پسر داریوش از دختر گبر یاس فرمانده نیروی دریایی ینانی و کاری‌ها.
- ۸- هخامنش برادر تنی خشایارشا (پسر آتوسا) فرمانده نیروی دریایی مصری‌ها. ساتراپ مصر)
- ۹- آبراکوم^۱ (هبروکام)
- ۱۰- هیپرانت^۲ (هیپرنات) که هر دو در جنگ کشته شدند این دو از فرتاگن دختر آرتان بود.
- به ترتیبی که هرودوت می‌شمارد ده تن از برادران خشایارشا در جنگ شرکت داشتند. اشیل (شاعر یونانی. در تراژدی ایرانیان) دو تن از افراد مذکور را نام می‌برد^۳.
- ۱- آرسامس یا ارسام، و می‌نویسد در نبرد کشته شد.
- ۲- آریو مردوس یا آری مرد یا آریامرد. که اشیل «شاعر تراژدی‌نویس» می‌نویسد در نبرد کشته شده است.
- از این برادران:
- ۱- هخامنش پس از لشکرکشی به یونان به مصر بازگشته ساتراپ مصر بوده است و در آنجا در جنگ با ایناروس کشته شده است.
- بیش از این درباره کشته شدن وی (از قول هرودوت) روایت شد. اما کنزیاس هم چیزی بر آن افزوده است و می‌گوید: وقتی ایناروس در مصر شورش کرد خشایارشا برادر خود هخامنش را به آنجا فرستاد.
- میان سپاه پارس‌ها و مصریان دو نبرد صورت گرفت در نبرد اول هخامنش پیروز شد و در نبرد دوم ایناروس شکست سختی به سپاه پارس

Hyperanthes - ۲

Abrokomes - ۱

۳- رک. ایرانیان ترجمه نگارنده

داد و یکصد هزار نفر از چهارصد هزار نفر نیروی آنها را کشت (اعداد اغراق آمیز است. ن) و هخامنش نیز زخم برداشت و در اثر آن زخم درگذشت (بند ۳۲ و ۳۳ تاریخ کتزیاس)^۱

۲- آریو مردوس یا آری مرد. اشیل «شاعر یونانی» می گوید که در جنگ کشته شده است.

۳- ماسیست. پس از بازگشت به شوش به دستور خشایارشا کشته شده است.

۴- ارسام پسر آرتیستون به قول اشیل کشته شده است.

۵- آریاییگنس در نبرد دریایی کشته شده است (رک: آتوسا. و آرتیمیزیا)

علاوه بر اینها: هرودوت در (بند ۲۲۴ کتاب هفتم) می نویسد: در راه بازگشت دو تن از پسران داریوش آبراکوم و هییرانت در نبرد بالئوئیداس و اسپارتی ها کشته شدند و کمی بعد (بند ۲۲۵) می افزاید: بدین ترتیب دو تن از برادران خشایارشا کشته شدند.

پس یک تن از پسران آرتیستون بنام ارسام در نبرد یونان کشته شده است ولی از پسر دیگر بنام گبرياس یا گوبرياس خبری در دست نیست. هم چنین از سرانجام و عاقبت آرتیستون نیز چیزی نمی دانیم.

این بانو، املاکی در کرمانیه داشته است که گنج مربوط باو و آب موش را به شوش حمل می کردند یا که این پرداخت مالیات و یا سهم خزانه شاهی بوده است.

ر.ک به آب موش - تاریخ بریان صفحه ۹۶۴

هم چنین این بانو دو خانه، یکی در مراندو و دیگری در کرکوک ن.ک داشته است و نیز املاک در قریه متانان داشته است و برای تهیه غلات به این قریه نامه فرستاده است ۹۳۱ بریان و مباشر او شل من نام داشته است.

۱- ر.ک به کتزیاس ترجمه نگارنده

آباکیش

در میان الواح گلی (لوحه‌های کوچک گلی) یافت شده در تخت جمشید ترجمه لوحه شماره ۶) به قرار زیر است:^۱

[”بفرمان شاه (اسم داریوش برده نشده ولی از مهریکه روی لوحه زده‌اند معلوم می‌گردد که مقصود از شاه در اینجا داریوش بزرگ است) مبلغ ۱۶۵ کارشا نقره بدست یک مدیر برای خرج معیشت زنانیکه مأمور اسبهای بانو (آباکیش) هستند و مسئول کار ایشان اپی شیاتیش است بدیشان ارزانی گردید - این لوحه را دادومانیا مرقوم داشت”

توضیح - از عبارت فوق چنین استنباط می‌شود که بانو آباکیش یکی از خانم‌های محترمه دربار داریوش بوده است. ضمناً نگهداری اسبهای بانوان دربار را بعهدہ زنان می‌گذارند تا مهتران مرد در کار این اسبان دخالتی نداشته یا کمتر دخالت پیدا کنند نام دادومانیا نویسنده این لوح در متن فارسی کتیبه‌های هخامنشی داترواها نوشته می‌شد...]

(گزارش‌های باستانشناسی جلد اول)

۱- در گمانه زنی‌های تخت جمشید. در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ تعداد زیادی لوحه کوچک گلی بدست آمده که از سی هزار متجاوز است و آنها را شماره‌بندی نموده‌اند.

فدیمه Phedyme (ردیمه)

نام فدیمه در کتاب ایران باستان به اشتباه (ردیمه Rhedime) ثبت شده است^۱

هرودوت قصه شیرین فدیمه را به تفصیل نقل کرده که خلاصه‌ای از آن چنین است:

پس از آنکه کبوجیه درگذشت و مغی بنام گئومات^۲ شورش کرده و بنام بردیا (معروف به بردیای دروغین) بر تخت سلطنت تکیه زد و قصر و اموال و زنان کبوجیه را تصاحب نمود. اوتان فرزند فارناسپ که از بزرگان پارسها بود اولین کسی بود که حدس زد این مغ بردیا (به قول هرودوت اسمردیس) فرزند کورش نیست. بویژه آنکه مغ از قصر خارج نمی شد و بزرگان پارس را به حضور نمی پذیرفت. چون یکی از دختران اوتان بنام فدیمه زن کبوجیه بود و در آن زمان نیز در اندرون مغ گرفتار شده بود پس اوتان پنهانی برای او پیغام داد و پرسید: آیا مردی که با او هم‌بستر می شود بردیا فرزند کورش است یا شخص دیگر. فدیمه جواب داد که او بردیا فرزند کورش را هرگز ندیده است.

۱- رک به اصل متن در تاریخ هرودوت بند ۶۸ کتاب سوم و ترجمه فارسی آن.
۲- در کتیبه داریوش نام این گئومات یا گئوماته است ولی هرودوت نام او را اسمردیس ثبت کرده و می‌گوید این مغ هم شبیه اسمردیس فرزند کورش بود و هم نامش اسمردیس بود (؟) البته باید توجه داشت نام برادر کبوجیه پسر کورش بردیا (بردی) بوده و در کتیبه داریوش نیز ثبت شده است.

پس اوتان باز پیغام داد: «اگر تو خود بردیا فرزند کوروش را نمی‌شناسی از آتوسا درباره مردی که هر دو با او زندگی می‌کنید سؤال کن زیرا او لاقل باید برادر خود را بشناسد؟»

فدیمه جواب: من نمی‌توانم با آتوسا صحبت کنم زیرا این مرد پس از آنکه به قدرت رسید زنان را از یکدیگر جدا کرده است. پس اوتان پیغام سوی او فرستاد و گفت: پس آنچه می‌گویم انجام ده، وقتی او با تو هم‌بستر می‌شود، همینکه به خواب رفت گوشهای او را با دست لمس کن اگر گوش دارد فرزند کوروش است و اگر گوش ندارد مغ است و به دروغ نام خود را بردیا نهاده است. فدیمه چنین کرد و برای پدرش پیغام فرستاد که این مرد گوش ندارد.

هرودوت توضیح می‌دهد: که این مغ در زمان حیات کبوجیه بعلت تقصیری مجازات شده بود.

بدینصورت که کبوجیه دستور داده بود گوشهای او را ببرند.

اوتان پس از کشف حقیقت سایر بزرگان پارسها را گرد آورده با هم نزد داریوش رفتند و با یکدیگر سوگند خوردند مغ را به قتل رسانند و تخت سلطنت را به پارسها بازگردانند. زیرا آن مغ از اهالی ماد بود ... (رک به تاریخ هرودوت بند ۶۸ کتاب سوم ترجمه فارسی و تاریخ ایران باستان ص ۵۲۰ قطع جیبی)

واقعیت تاریخ هرچه باشد به شیرینی این افسانه نیست. توطئه و کودتای داریوش پس از مرگ کبوجیه به هر بهانه‌ای صورت گرفته باشد. داریوش را به تخت سلطنت نشانده^۱ و پس از آن برای استحکام روابط و

۱- برخی مورخان این احتمال را پیش کشیده‌اند که قتل بردیا بدست کبوجیه و جانشینی مغ (گئومات) به جای بردیا شایعه‌ای برای غصب سلطنت و برکناری بردیای حقیقی بوده است زیرا کبوجیه فرزندی از خود بجای نگذاشته بود. ولی همه اینها فرض است زیرا کتیبه داریوش بزرگ سند تاریخی است هرچند دروغ و ساختگی باشد و بدستور داریوش جعل شده باشد.

پیوندها با بزرگان پارسی وصلتهای متعددی صورت گرفته است. علاوه بر دو دختر کوروش (آتوسا و آرتیستون) فدیمه دختر اوتان^۱ فرزند فرناسپ^۲ نیز به عقد داریوش (بزرگ) درآمده است.

اوتان (اوتانس) از بزرگان پارسها و از اعضای هفت تن سوگند خوردگان است و در توطئه برای قتل بردیا (بردیای دروغین) شرکت داشته است.

اما در کتیبه داریوش نام پدر اوتان، (ثوخره یا ثوخرا - در متن Thukhrhya) ثبت شده و می نویسد: پارسی است.

کنزیاس (مورخ) نام این شخص را (اونوفاس) (Onophas) ثبت کرده است.

پس از آنکه داریوش به سلطنت رسید، اوتان پدرزن خود را با سپاهی به (ساموس^۳) فرستاد تا سیلوسون را به حکومت آنجا منصوب نماید. اوتان در آنجا دست به قتل عام گشاد و به قول هرودوت وقتی سیلوسون آنرا تحویل گرفت تمام ساکنان آن تلف شده بودند^۴.

اوتان در سیلوسون بیمار گردید (کتاب سوم هرودوت بند ۱۴۱ تا ۱۴۹)

اگر به قول هرودوت اوتان فرزند فرناسپ می بود پس می باید برادر زن کوروش باشد. از اینرو دیودور (مورخ) اوتان را یکی از اعضای خانواده کوروش تلقی می کند ولی کتیبه داریوش چنانکه گفته شد می نویسد: پدر اوتان (ثوخره بود). از سرانجام فدیمه اطلاعی نداریم.

۲- Pharnaspes

۱- Otanes

۳- Samos جزیره ای در ساحل غربی آسیای صغیر. شهری که در این جزیره است بهمین نام ساموس مشهور است.

۴- دکتر هدایتی می نویسد: استرابون می گوید که خود سیلوسون جزیره را به آن حالت انداخت یعنی قتل عام کرد. سیلوسون برادر پولیکرات حاکم ساموس بود که به قتل رسیده بود و پس از قتل برادر سیلوسون فراری شده و در سپاه کبوجیه در مصر خدمت می کرد.

پارمیس. پارمی Parmys (پرمیس)

هرودوت می نویسد: داریوش غیر از آتوسا و آرتیستون (دختران کوروش، زن دیگری گرفت که از دختران بردیا (بردیة) فرزند کوروش بود و پارمیس نام داشت (بند ۸۸ از کتاب سوم)، پارمیس نوه کوروش بود. سپس می گوید (بند ۷۸ کتاب هفتم): فرمانده موسی کانه‌ها Mosghan (قومی در گرجستان) و تی باره ینان (قومی در شمال شرقی آسیای صغیر) آریومرد (Ariomardos) پسر داریوش از دختر بردیا (هرودوت بردیا را سمردیس می خواند. ن) بنام پارمیس بود (بردیة فرزند کوروش و پارمیس همسر داریوش). هرودوت در اینجا از لشکرکشی خشایارشا به یونان گفتگو می کند و آریومرد فرمانده واحدهایی از ارتش سازمان یافته است.

اشیل در تراژدی ایرانیان می گوید: آریومرد در نبرد کشته شد. از سرانجام پارمیس خبری در دست نیست.

Phratagune فراتاگونه

هرودوت می‌نویسد: در نبرد ترموپیل (نبرد میان ارتش خشایارشا و اسپارتیها) دو برادر خشایارشا کشته شدند. این دو برادر بنامهای آبراکوم Abranome (آبروکوس) و هی پرانت Hyperanthe (هی پرانتس) فرزندان داریوش‌اند. این دو پسر را داریوش از فراتاگون دختر آرتان (ارتانس) داشت.

آرتان دختر خود را به داریوش داد. چون فرزند دیگری نداشت، و این دختر تنها فرزند او بود، تمام دارایی خود را نیز به داریوش داد.
(نبرد ترموپیل ۴۸۰ ق. م)

بریان می‌نویسد که ارتانس (ارته سن) برادر داریوش دختری بنام فراتاگونه داشت که داریوش با او ازدواج کرد.

آرتوزسترا Artozostra

هرودوت می‌نویسد:

در زمان عملیات جنگی پارسها علیه یونان، پارسها عملیاتی را که برای مجازات یونانی‌ها آغاز کرده بودند یک سال متوقف کردند. اما در آغاز بهار (بهار سال ۴۹۲ ق. م) پادشاه (یعنی داریوش) سران پارس را از کار برکنار کرد و مردونیه (مردونیوس) فرزند گوبارو (گبیرياس) در رأس سپاهی بسیار قوی معین کرد و نیروی دریایی مهمی به سوال (سواحل یونان) وارد کرد. مردونیه جوانی بود که به تازگی با یکی از دختران داریوش بنام (آرتوزسترا) ازدواج کرده بود (بند ۴۲ و ۴۳ کتاب ششم هرودوت ترجمه فارسی)

گوبارو (به قول هدایتی در ترجمه تاریخ هرودوت و گوبریاس Gobryas به قول هرودوت) یک تن از هفت تنان سوگند خورده است که بردیای دروغین را به قتل رساندند و از میان خود داریوش را به پادشاهی برگزیدند.

در کتیبه داریوش این نام (گوبروا) پسر (مردونیه یا) پارسی آمده است. کتزیاس (مورخ) به جای این نام «مردونیوس» نوشته که نام پدر گوبارو است.

گوبارو پدرزن داریوش بوده (رک کتاب هفتم هرودوت بند ۲) و

داریوش از این همسر نخست خود، پیش از آنکه به پادشاهی رسد سه پسر داشته (پیش از سال ۵۲۲ ق. م) (همچنین رجوع کنید به: آتوسا) همچنین گوبارو به نوبه خود با خواهر داریوش ازدواج کرده و مردونیه فرزند این همسر گوبارو بوده. یعنی: مردونیه پسرعمه خشایارشا است (ر ک کتاب هفتم هرودوت بند ۵)

پس از آنکه داریوش به سلطنت رسید: گوبارو به سمت یکی از فرماندهان عمده ارتش داریوش منصوب شده و در سال (۵۲۰ ق. م) با سپاهی بزرگ مامور به دفع شورش ایلامی‌ها (عیلامی‌ها) گردیده است. در سال ۵۱۲ ق. م گوبارو از همراهان نزدیک داریوش در لشکرکشی علیه سکا‌های غربی بوده است. پس از این جنگ در مدارک تاریخی نامی از گوبارو برده نمی‌شود ولی بر طبق یکی از لوحه‌های گلی یافته شده در تخت جمشید در سال (۴۹۸ ق. م) گوبارو جیره‌ای برای عزیمت به شوش دریافت داشته است (ر ک ص ۱۴۸. تاریخ امپراطوری پارس. بریان)

مردونیه پسر گوبار و حاصل وصلت گوبارو با خواهر داریوش است. و پیش از آنکه از طرف داریوش به فرماندهی سپاه ایران مستقر در آسیای صغیر منصوب گردد (سال ۴۹۲ ق. م) با (آرتوزسترا) دختر داریوش (خواهر خشایارشا) ازدواج نمود. وی نامدارترین سردار ایرانی در جنگ‌های ایرانیان با یونانیان است.

مردونیه در نبردهای داریوش با یونانیان، سپس در نبردهای خشایارشا با یونانیان شرکت داشته و در نبردهای اخیر از فرماندهان زنده و عمده ارتش ایران بوده.

پس از نبرد سالامین (نبرد دریایی سالامین) خشایارشا با سپاه خود به جانب ایران بازگشت داد و در راه بازگشت، مردونیه را با بخشی از سپاه در منطقه تسالی یونان باقی گذارد و خود به آسیای صغیر عقب کشید. (کتاب هفتم بند ۱۰۸ هرودوت)

سرانجام، مردونیه پس از نبردهای متعدد در یونان در جنگ پلاته در هنگام نبرد کشته شد. (۴۷۹ ق. م)

هرودوت از یک پسر مردونیه نام می‌برد و می‌گوید نعش مردونیه در میدان جنگ (پلاته) پس از دو روز مفقود شد. بعدها عده‌ای ادعا کردند که نعش را یافته و دفن کرده‌اند و بدین سبب افراد زیادی که مدعی این خدمت بودند از آرتون Artontes (آرتوته) پسر مردونیه جایزه دریافت کردند... (کتاب نهم بند ۸۴)

آرتون بعد از سال ۴۶۰ ق. م در آسیای صغیر دارای منصب و مقامی بوده است (رک زیرنویس ص ۱۳۷ ترجمه تاریخ هرودوت به آلمانی Goldmanns)

از سرانجام و عاقبت آرتوزسترا خبری نداریم.

آمس تریس Amestris (آمس تری)

هرودوت می نویسد: فرمانده پارسی ها در لشکرکشی خشایارشا به یونان: اوتان (اوتانس) پدرزن خشایارشا بود و نام این زن را آمس تریس ثبت می کند. (کتاب هفتم بند ۶۱)

کتزیاس (مورخ) می نویسد: پس از آنکه خشایارشا به سلطنت رسید با آمس تریس دختر اونوفاس Onophas ازدواج نمود و از این همسر صاحب چهار فرزند شد: اول یک پسر بنام داریوش دوسال بعد یک پسر دیگر بنام هیستاسپ سپس یک دختر بنام (آمی تیس) که نام جده او بود و دختر دیگر بنام رودگون یا رودگونه Rodogune (تاریخ کتزیاس بند ۲۰) (ترجمه نگارنده)

با اینکه کتزیاس طبیب دربار ایران بوده و زبان ایرانی آن زمان را میدانسته و معمولاً اسامی را با تلفظ زبان خود ثبت نموده ولی تاریخ کتزیاس مفقود شده است و خلاصه ای از آن موجود است که از روی یکی از نسخ تهیه شده و قطعاً دارای خلط و اشتباه است. اختلاف هرودوت با کتزیاس در ثبت نام پدر آمس تریس است. ولی منظور کتزیاس هم «اوتان» بوده فقط خطا در ثبت رخ داده است. زیرا کتزیاس (یا خلاصه نویس تاریخ کتزیاس) نام اوتان یکی از هفت تن هم سوگند یعنی داریوش و دستیارانش را نیز Onophas ثبت کرده است (رک تاریخ کتزیاس بند

۱۴) در صورتی که این نام در کتیبه داریوش (ستون ۴ بند ۱۸) اوتانه Utana ثبت شده است.

هرودوت (در کتاب هفتم بند ۱۱۴) در تاریخ خود «داستان» شگفت‌آوری را نقل کرده که البته بی‌اساس است. وی می‌گوید: در لشکرکشی خشایارشا به یونان، وقتی ارتش در ناحیه «نه راهه»^۱ در یونان از پلهای رودخانه استریمون (در تراس) گذشتند. چون اطلاع یافتند نام منطقه «نه راهه» است، ۹ نفر از پسران و ۹ نفر از دختران (پسر بچه و دختر بچه) مردم محل را زنده بگور کردند و می‌افزاید: زنده بگور کردن رسم پارسی هاست، چنانچه من شنیدم (یعنی هرودوت) آمس تریس همسر خشایارشا نیز چون سالخورده شد دستور داد؛ دو هفت (چهارده) کودک پارسی از خانواده‌های محترم زنده بگور کنند تا نشانه سپاسگزاری وی نسبت به خداوند زیرزمین باشد. (رک به تاریخ ایران باستان ۷۴۹ قطع جیبی و تاریخ هرودوت)

هرودوت درباره آمس تریس در آخرین کتاب خود (کتاب نهم) افسانه دیگری را روایت می‌کند:

می‌گوید؛ وقتی خشایارشا در راه بازگشت از لشکرکشی به یونان به سارد^۲ رسید. در آنجا چندی اقامت گزید. در این زمان همسر ماسیست (ماسیست برادر خشایارشا) نیز در همانجا توقف کرده بود. خشایارشا به این زن میل بسیار پیدا کرد. چون پیغام فرستاد و زن رد کرد و خشایارشا به ملاحظه برادرش نمی‌خواست به زور متوسل شود پس اندیشه دیگری در سر پروراند. برای آنکه بدین زن آسانتر دست یابد و او را به خود نزدیکتر کند دختر^۳ این زن از ماسیست را برای پسرش داریوش به همسری برگزید. وقتی به شوش رسیدند و داریوش همسرش را به خانه آورد.

۱- Enneahodoi. امروزه بنام Emboli ۲- در آسیای صغیر. لیدی.

۳- نام این دختر Artaynte آرتائنته (آرتائنه) (هرودوت بند ۱۰۹ کتاب نهم)

خشایارشا به دیدن دختر، عشق سوزانش از مادر بریده شد و به دختر افتاد. راز عشق پنهان نماند.

آمس تریس همسر خشایارشا باخبر شد و تقصیر را به گردن مادر انداخت. چون پنداشت که این مادر دختری یعنی همسر ماسیست است که اسباب این عشق را فراهم کرده است پس به قصد انتقام از شوهرش، خشایارشا خواست تا همسر ماسیست را در اختیارش گذارد. خشایارشا در این میانه سرگردان شد و برادرش ماسیست را به حضور خواست و چنین گفت:

«ماسیست! تو فرزند داریوش و برادر منی، افزون بر اینها تو دلاوری. با زنی که اکنون همسر توست بیش از این بسر مبر، چه، من دختر خود را به تو می‌دهم که با هم زندگی کنید، به نظرم همسر تو شایسته تو نیست. وی را نگه مدار!»

ماسیست پاسخ داد: «شاهها این چه دشنام است که به من روا می‌داری و به من امر می‌کنی که از همسری که از او پسران جوان و دختر دارم و حتی یکی از آنها عروس توست جدا شوم و با دختر تو ازدواج نمایم؟ ... من به این دو کار دست نخواهم زد ... برای دخترت مرد دیگری نشان خواهم داد که کمتر از من نیست. اما بگذار من و همسرم با هم به زندگی خود ادامه دهیم»

در این حال خشایارشا با خشم فریاد زد: «ماسیست! در اینصورت وضع تو بدین قرار است که نه دخترم را به تو خواهم داد و نه با زنت دیگر خواهی بود تا یادگیری هرچه به تو می‌دهند، بپذیری.»

وقتی ماسیست این را شنید، پیش از آنکه خارج شود فریاد زد: شاهها! نکند برای من مصیبت آفریده‌ای؟

در همین هنگام که خشایارشا با ماسیست گفتگو می‌کرد، آمس تریس به قراولان خشایارشا دستور داد تا همسر ماسیست مثلثه کنند. پستانهایش

را بریدند و پیش سگان انداختند، بینی، گوشها، لبان و زبان او را قطع کردند و او را مثله شده به خانه فرستادند.

ماسیست با اینکه خبر نداشت چه شده؟ ولی انتظار مصیبتی را می‌کشید از اینرو به شتاب به سوی خانه دوید. وقتی زنش را در آن حال دهشتناک دید فرزندان را با خود برداشت و به جانب باختر (بلخ) روان شد. فرار او را به اطلاع خشایارشا رساندند.

عده‌ای را به تعقیب فرستاد و پس از دستگیری، امر به قتل او و فرزندان داد. (هرودوت کتاب نهم بند ۱۰۸ تا ۱۱۲)

چنانکه گفتیم، کتزیاس در فصل مربوط به خشایارشا از چهار فرزند وی نام می‌برد ولی خود کتزیاس وقتی به داستان اردشیر (به قول کتزیاس Artoxerxes) می‌رسد. وی را نیز پسر آمس تریس معرفی می‌کند چنانکه می‌نویسد:

«وقتی مگابیز (شوهر آمی تیس دختر آمس تریس) در جنگ زخمی شد، اردشیر، آمی تیس، رودگون و مادرشان آمس تریس سخت اندوهگین شدند.

دیودور (مورخ) به صراحت از سه پسر خشایارشا به نامهای: داریوش، هیستاپ (هیستاسپ، وستاسب، گشتاسب) و... یاد می‌کند. این سه پسر و دو دختر که کتزیاس نام برده، هر پنج نفر فرزندان آمس تریس همسر رسمی خشایارشا (ملکه ایران) هستند. هرچند خشایارشا زنان متعدد غیررسمی و فرزندان بیشمار داشته ولی بر طبق رسوم آن زمان، چنانکه هرودوت می‌گوید؛

جانشین پادشاه از میان فرزندان رسمی برگزیده می‌شده است ولی در زمان داریوش با رندی و ظرافت رسمی دیگر نیز بر آن افزودند که پسری که جانشین پدر می‌شود باید پس از جلوس پدر به سلطنت متولد شده باشد و بدین ترتیب سه پسر داریوش که از همسری با زنی قبل از

سلطنتش متولد گردیده بودند از سلطنت محروم و اقبال بر خشایارشا فرزند آتوسا روی آورد. البته باید در نظر داشت همه این رسوم و قوانین وابسته نفوذ و قدرت مادر پسران یا خانواده آنان بوده است و چون آتوسا از این قدرت و نفوذ برخوردار بوده خشایارشا ابتدا ولیعهد سپس شاه شد. رسم دیگر چنان طبیعی بود که ضرورتی به تذکر نداشت و آن اینکه از میان پسران همسر رسمی و تولد یافته بعد از آغاز سلطنت پدر، پسر بزرگتر جانشین پدر می شد. این رسم طبیعی را نیز خواجه سرایان فسخ کردند و از این پس نیز هیچ رسمی جز رسم زور نماند.

خشایارشا در آخر عمر: «محاظ در میان درباریان و خواجه سرایانی که بیش از پیش بر او تسلط می یافتند، زندگانی خود را به وجهی اسف آور به پایان رسانید، و در کاخ مجلل خود کشته شد (۴۶۵ ق. م)» (گیرشمن. ترجمه معین ص ۲۱۷)

در این هنگام اگر آمس تریس از قدرت و نفوذ برخوردار بود: اولاً قاتلان شوهرش را رها نمی کرد. ثانیاً فرزند ارشدش، داریوش را به سلطنت می رسانید ولی:

«بزرگان پارس از این جهت که در خط کشورگشایی افتاده و در هر سلطنت ممالکی به ایران ضمیمه کرده بودند، از سستی خشایارشا ناراضی گشته با نظر حقارت در او نگرستند. در این احوال اردوان رئیس قراولان مخصوص شاه کنگاشی بر ضد او ترتیب داده، خواجه ای را مهرداد نام (میتری دات) در آن داخل کرد. اردوان به دستگیری خواجه مذکور شب وارد خوابگاه خشایارشا شده او را در خواب کشت ...» (ص ۹۰۴ ایران باستان)

با اینکه روایت فوق را می توان مورد تردید قرار داد ولی همه مورخان قدیم با تفاوتی جزئی داستان فوق را ثبت کرده اند. با اینحال باید دانست یکی از الواح گلی بدست آمده در بابل از قتل صحبت نمی کند.

اردوان پس از این قتل به اردشیر (کوچکترین پسر) تلقین کرد که داریوش (پسر بزرگتر) توطئه قتل را طرح نموده است. (کتزیاس و دیودور)، سپس با همدستی مهرداد اردشیر را که هنوز صغیر بود به تخت سلطنت نشاند و مدت چند ماه نیابت سلطنت را به عهده گرفت تا توطئه کشف شد.

کتزیاس می‌نویسد: پس از آنکه اردوان به دستگیری خواجه اسپامیترس Aspamitres (سایر مورخان نام این خواجه را مهرداد (یا میتراوات به یونانی) ثبت کرده‌اند. ن) خشایارشا را به قتل رسانیدند به پسرش اردشیر تلقین کردند که داریوش پسر دوم خشایارشا مسئول قتل است. داریوش توسط اردوان نزد اردشیر آورده شد. در حالیکه با فریاد اعتراض می‌کرد: که او پدرش را نکشته، اعدام شد. (کتزیاس بند ۲۹)

کتزیاس می‌نویسد: داریوش پسر دوم خشایارشا بود. پیرنیا در تاریخ ایران باستان می‌نویسد:

"چنین بنظر می‌آید، که داریوش قبل از سلطنت خشایارشا تولد شده بود و بنابراین ترتیبی که درباره خشایارشا اجرا شد نمی‌توانست بعد از او بر تخت نشیند" (ص ۹۰۸)

در دو صورت فوق نیازی به قتل وی نبوده است.

ژوستن (مورخ) می‌گوید: در این زمان (یعنی زمان آغاز سلطنت اردشیر) "داریوش هنوز بسن بلوغ نرسیده و اردشیر طفل بوده است" (نقل از تاریخ بریان ص ۵۸۳)

بعلاوه ژوستن به صراحت می‌نویسد که داریوش برای جانشینی خشایارشا در نظر گرفته شده بود و هیستاسپ که بزرگتر از اردشیر بود ساتراپ باختر بود. و در آن زمان رسم چنان بوده که برادر دوم پس از ولیعهد ساتراپ یک ولایت بزرگ می‌شد (نقل از تاریخ بریان ص ۵۸۳)

نقل همه این روایات بدان سبب است که بگویم آمس تریس پس از قتل شوهرش داغدار قتل فرزندش شد و چون بسیار زیست بار اندوه بسیار کشید.

هیستاسپ (ویشتاسب) پس از شنیدن ماجرا به ادعای سلطنت سربشورش برداشت اردشیر "قشونی بر ضد او فرستاد، ولی جنگ، با وجود اینکه طولانی و خونین بود، نتیجه نداد، بعد اردشیر قشون بیشتری جمع کرده باز با ویشتاسپ جنگید و این دفعه غالب آمد (حوالی ۴۶۳ ق.م)" (ص ۹۱۰ ایران باستان)

پس از این جنگ دیگر خبری از ویشتاسپ یا هیستاسپ نیست. احتمالاً کشته شده است گیرشمن می نویسد: وقتی اردشیر بر تخت سلطنت نشست با عصیان برادرش شهریان ایالت بلخ مواجهه شد. این اغتشاش بزودی سرکوب شد و در پی آن برادران شاه جدید به قتل رسیدند (ص ۲۱۷)

سرانجام راز توطئه اردوان فاش شد (رک: آمی تیس دختر خشیارشا). مهرداد دستیار او را زیر شکنجه سخت کشتند خود وی را همان گونه که خشیارشا را کشته بود به قتل رساندند (در خواب؟ ن.) (کتزیاس. بند ۳۰) پس از کشته شدن او درگیری میان پیروانش و پارسی ها (؟) آغاز شد. در این نبرد سه پسر اردوان کشته شدند (کتزیاس بند ۳۰)

ایران باستان از قول کتزیاس می نویسد: ایناروس در مصر شورش کرده و در جنگ همخامنش فرمانده پارس ها را کشته بود. اردشیر، مگابیز (یا به قول کتزیاس: بغابوخش. چنانکه پیرنیا در ایران باستان ثبت کرده است. ن^۱) مگابیز به او و همراهان یونانیش که اسیر شده بودند تضمین جانی داد و ایشان را با خود به دربار شوش برد... "در ابتدا آمس تریس مبادر

۱- احتمالاً نسخه ای از کتزیاس که در دسترس پیرنیا بوده است نام او غلط ثبت شده بود. این نام در متن اصلی یونانی تاریخ کتزیاس (خلاصه) مگابیز ثبت شده است (بند ۳۳ تاریخ کتزیاس)

هخامنش خواست که بتلافی قتل پسرش والی سابق مصر، ایناروس و یونانیها را تماماً بکشد. بغابوخش (غلط است) (مگابیز است. ن) مانع شده گفت من به یونانی ها قول داده‌ام که در امان خواهند بود و باین شرط تسلیم گشته‌اند این بود که شاه از قتل آنها صرف نظر کرد، ولی پس از پنج سال اصرار و ابرام بالاخره ملکه (یعنی آمس تریس. ن) موفق شد و شاه، ایناروس و پنجاه نفر یونانی را باو تسلیم کرد. پس از آن آمس تریس ایناروس را بدار آویخت و یونانی‌ها را سر برید... " (ص ۹۳۳. ایران باستان)

متأسفانه پیرنیا عدم صحت این افسانه را تذکر نداده است. افسانه‌ای بی اساس است و گاه‌ها و تاریخ‌ها با هم مخلوط شده است. هخامنش برادر خشایارشا است چنانکه گفته شد حاکم مصر بوده است و آمس تریس همسر خشایارشا و مادر اردشیر است. چنانچه خود پیرنیا در صفحه ۹۳۰ ایران باستان ثبت کرده است:

وقتی مصریها به فرماندهی ایناروس قیام کردند؛ "در ابتدا شاه (یعنی اردشیر) می خواست خود برای فرونشاندن شورش مصر حرکت کند ولی پس از اینکه درباریان حرکت او را صلاح ندانستند، هخامنش برادر خشایارشا یا عموی خود را بسرداری معین کرد..."

در همین مطلب نیز اشتباه دیگری رخ داده است: هخامنش در زمان خشایارشا حاکم یا ساتراپ مصر بوده است (رک: آتوسا)

داندامایف نیز در کتاب خود تاریخ سیاسی امپراطوری هخامنشی ص ۲۴۴. انگلیسی. همین ایراد را به کتزیاس گرفته و تذکر می دهد: هخامنش برادر خشایارشا است.

پیرنیا نیز در ذیل ص ۹۳۰ می نویسد: "هخامنش را بعضی برادر اردشیر دانسته‌اند ولی ظن قوی می رود که عموی او بوده زیرا هرودوت و کتزیاس (؟). کتزیاس نوشته است پسر آمس تریس بوده. ن) و دیودور نیز چنین نوشته است."

پیرنیا در مورد نام آمس تریس می نویسد: "در یونانی نام این ملکه را هامس تریس و اسم شهری را در مشرق آسیای صغیر، که همین نام داشته، هاماستریس، نوشته اند. و، اگر (یس) آخر کلمه را که یونانی است، حذف کرده در نظر آریم که چون در زبان یونانی (ش) نبوده بجای آن (س) استعمال می کردند: هاماشتر می شود که جذبی اختلافی با هماشتر دارد بنابراین ظن قوی می رود که اسم این ملکه هماشتر یعنی همای مملکت باشد.

البته غلط است: این نام همانگونه که Benvenite (در کتاب عناوین و نام های خاص در ایران قدیم) می نویسد: از کلمه اوستایی Hamoistri ماخوذ است و به معنی (پیروزمند) است و در اوستایی صفت برای مؤنث است (جانشین موصوف اسم است)

از انجام کار آمس تریس و تاریخ درگذشت وی خبری در دست نیست همینقدر می دانیم که مورخان پیوسته روایت می کنند که دیری زیسته است و در سالخوردگی و کهولت درگذشته است.

پیرنیا در پایان کار اردشیر می نویسد:... در میان زوجات او زنان بابلی زیاد بودند. زنانش نفوذی نسبت بوی (به اردشیر) نداشتند ولی آمس تریس مادر او و آمتیس خواهرش خیلی متنفذ بودند. گاهی اردشیر در تحت نفوذ مادر در می آمد و این زن هم در مواردی نفوذ خود را بخیر و صلاح مملکت بکار نمی برد... (ص ۹۵ ایران باستان)

آرتمیزیا. آرتمیزه Artemisia، آرتمیسیا

در فصولی که هرودوت به معرفی فرماندهان ارتش خشایارشا در لشکرکشی به یونان می‌پردازد. درباره زنی بنام آرتمیزیا از ستودن بسیار خودداری نمی‌نماید.

هرودوت پس از آنکه تعدادی از فرماندهان را نام برده و ملیت افراد آنان و نوع سلاح و نیروی ایشان به دقت تمام گزارش می‌کند مطلب را قطع کرده و می‌نویسد:

"ذکر نام سایر فرماندهان درجه بالا را لازم نمیدانم ولی مقتضی است از زنی بنام آرتمیزیا که علیه یونان وارد جنگ شد، یاد کنم. این زن، پس از درگذشت شوهرش سلطنت می‌کرد و با اینکه پسرش هنوز هم صغیر بود. (در ترجمه فارسی تواریخ نوشته شده است پسر رشیدی داشت) بعلت اراده شخصی و دلاوری بی آنکه مجبور باشد، دست به اقدام زد. نامش آرتمیزیا بود، دختر (لیگ دامیس). از جانب پدر اهل (هالی کار نازوس) و از جانب مادر اهل کرت بود. او سپاهیان هالی کارناسر، کوثر، نی سی ریر، و کالیدنیه را تحت فرمان داشت و پنج ناو جنگی را هدایت می‌کرد و در همه ارتش، معروفترین کشتی‌ها را، بلافاصله بعد از صیدایی‌ها (در اختیار داشت و در میان همه متحدان بهترین توصیه‌ها را به شاه می‌نمود..."

(هرودوت کتاب هفتم بند ۹۹)

حال باید دید روایت فوق تا چه اندازه صحت دارد:
 هرودوت (مؤلف تاریخ معروف) تخمیناً در حدود سال ۴۹۰ ق.م
 مسیح در یکی از شهرهای سرزمین کاری مرسوم به هالیکارناس متولد
 شده... (مقدمه تاریخ هرودوت. ترجمه فارسی)
 شهر "هالی کارناس" یا "هالی کارناسوس" واقع است در ساحل
 جنوب غربی آسیای صغیر و امروزه "بودروم" خوانده می شود
 در این شهر، جامعه‌ای از دوری‌ها (Dorie) می زیسته و زبان آنان یونانی
 بوده است.

این شهر یکی از شهرهای منطقه کاری (Carie) است که مانند سایر
 شهرهای این منطقه سلطان‌نشین کوچک مستقلی بوده است نظر به آنکه
 در بین راه بازرگانی با جنوب بویژه مصر قرار داشته، یکی از مراکز مهم
 بازرگانی در رفت و آمد کشتی‌ها بود و مردم آن در دریانوردی مهارت
 داشته و همانند کرت‌ها (جزیره کرت) و صیدایی‌ها (شهر صیدا) به
 کشتی‌رانی و دریانوردی معروف بوده‌اند.

ناحیه کاری از سال ۵۴۵ ق.م یکی از استان‌های ساتراپ نشین ایران
 بود و شهرهای آن از جمله هالی کارناس متحد ایران بوده و به ایران خراج
 می پرداخته‌اند.

مردم این نواحی و حاکمان مستقل آنها بوسیله اتحاد و خراج دادن به
 ایران خود را تحت حمایت امپراطوری ایران قرار داده تا از تجاوزات و
 تعرضات ناوهای جنگی یونانی که قصد سیادت بر دریا را داشته مصون
 باشند. علاوه بر آن برای دفاع از کشتی‌های بازرگانی خود نیز مجهز به
 ناوهای جنگی بودند. علت اصلی شرکت داوطلبانه نیروها و نیروی
 دریایی این مناطق را در لشکرکشی‌های ایران علیه یونان می‌بایست در
 منافع مستقیم خود این مناطق علیه یونان جستجو نمود چه نه فقط
 می‌خواستند اتحاد یونانی‌ها را درهم بشکنند بلکه نیروی دریایی آنان را
 نیز نابود نمایند.

آرتمیزیای اوّل (دختر لیگ دامیس) از سال ۴۸۰ ق.م و سلطنت هالی کارناس را در دست گرفته است. با در نظر گرفتن اینکه هرودوت در حدود سال ۴۹۰ ق.م متولد شده پس در این زمان در حدود ده سال از عمر او گذشته بوده.

تدارک و لشکرکشی خشایارشا به یونان نیز از سال ۴۸۰ ق.م آغاز شده است و آرتمیزیا چنانکه هرودوت می‌گوید با پنج کشتی خود و عده‌ای از نیروهای شهرهای متحد داوطلبانه در این جنگ شرکت کرده است.

این درست است که هرودوت افسانه را با تاریخ مخلوط کرده ولی افسانه‌هایی را که برای او نقل می‌کرده‌اند روایت نموده، گاه این افسانه‌ها را برطبق آموزش‌های محیط آن زمانی خود باور داشته و گاه باور نکرده و تذکر داده است. ولی آنچه مسلم است واقعه‌ای را که خود شاهد آن بوده، مردمی که با او می‌زیسته‌اند، دیده‌اند تاریخی را که تاریخ زمان خودش بوده جعل نکرده است. یعنی آرتمیزیا و سلطنت او و شرکت او در جنگ ساخته‌های ذهن او نبوده است اگر چه ممکن است برخی از وقایع مربوط به جنگ این زن را پرداخته باشد.

هرودوت می‌گوید: پیش از آنکه نبرد دریایی سالامین آغاز گردد. خشایارشا، دریاداران خود را در جلسه‌ای گرد آورده و مردونیه را به این جلسه اعزام نمود تا نظر هریک از آنان را سؤال کند. در میان این دریاداران فقط آرتمیزیا مخالف جنگ دریایی سالامین بود و به خشایارشا پیغام داد: شاه! جنگ دریایی مکن چون مردم اینجا در دریا در برابر افراد تو همانقدر قوی‌تراند؛ که مرد در برابر زن! (توجه کنید این مطلب هرودوت از قول آرتمیزیا می‌گوید که می‌ستودش. بعد خواهم دید وی تا چه اندازه باین اصل طبیعی خود پای بند است. ن) چه لزومی دارد که تو خود را حتماً در جنگ دریایی با خطر مواجه کنی؟ مگر آتن را در دست نداری که بخاطر آن لشکرکشی؟ مگر بقیه یونان را در دست نداری؟... (کتاب هشتم بند ۶۸)

(باید در نظر داشت هرودوت بعد از نبرد سالامین این سخنان را می‌نویسد. ق)

بالاخره، هرودوت راه حل نظامی خود را (بعبارت فنی‌تر: تاکتیک نظامی) در آنچه خشایارشا می‌بایستی اتخاذ می‌نمود ارائه می‌دهد. باید توجه داشت یونانیهای مغرور پس از شکست دادن خشایارشا در سالامین (این شکست فقط یک شکست جزئی در یک برخورد موضعی بوده آنچه سبب پیروزی یونانیها شده تلون مزاج و ضعف روحی خود خشایارشا است که سبب بازگشت گردیده) چنان مست پیروزی بودند که بازگشت خشایارشا را دلیلی بر شجاعت و دلیری خود در جنگ دانسته و اینگونه نشان می‌دادند که خشایارشا چاره‌ای جز درگیری در سالامین و در نتیجه شکست خوردن نداشته است و اگر شخصی چون هرودوت مدعی می‌شد که خشایارشا فقط یک خطای تاکتیکی مرتکب شده و راه پیروزی وجود داشته است به افتخارات ملی توهین کرده بود از اینرو هرودوت از زبان آرتیمیزیا نه فقط خطا را تذکر می‌دهد بلکه راه پیروزی را نشان می‌دهد. هرودوت از زبان آرتیمیز می‌گوید:

"... در راه تو هیچکس نیست که به مقاومت برخیزد، چنان دور شده‌اند که متناسب با حال و وضع ایشان است... " یعنی هزیمت کرده‌اند. در گئرو دار سخت نبرد دریایی، که ناوهای سبک یونانی به درهم شکستن و غرق کردن ناوهای ایرانی و متحدان مشغول بودند. نزدیکان خشایارشا، باو که در بالای صخره‌ای به تماشای نبرد پرداخته، گفتند؛ ناو آرتیمیزیا یک ناو دشمن را غرق نمود. و وقتی این خبر تأیید شد خشایارشا گفت: "مردان ما زن شده و زنان ما مرد شده‌اند!"

۱- این طرز تفکر یونانی در ایران رواج نداشته است. هرودوت درباره زن عقیده یونانیان را ابراز می‌کند و از قول خشایارشا روایت می‌نماید. معنی این جمله که بعدها در مدارک تاریخی ایران نیز دیده می‌شود اینستکه شجاعت و دلآوری از صفات مردان است و اگر

(هرودوت بند ۸۷ و ۸۸ کتاب هشتم)

این جمله از هرودوت معروف است و پس از وی مورخان دیگر تکرار کرده‌اند. وقتی در تنگه سالامین بسیاری از کشتی‌های ایرانیان و متحدان غرق شد، سایر کشتی‌های باقیمانده رو بفرار نهاده و خود را نزدیک به ساحلی کردند که نیروی زمینی در آنجا تجمع کرده بود. آرتیمیزیا نیز با کشتی‌های خود بطرف پهنه دریا گریخت.

→ زنی به چنین صفاتی متصف بوده همانند مرد شده و اگر مردی از این صفات عاری است، زن است.

باید دانست یونانیان بویژه آنتی‌ها با همه پیشرفت‌های تحسین‌آمیز و شگفت‌آورشان در علوم و ادبیات و گاه در حکومت مداری در برخی از موارد مهم اجتماعی و سیاسی ترقی نکرده و عقب افتاده باقی ماندند: یونانیان نژادپرست بودند هر غیر یونانی و حتی در درون خود یونان غیر آنتی و هر چه دارای عنصر غیر یونانی بود مطرود بوده. یونانیان ملی‌گرای افراطی و شونیست بودند. هر خارجی از نظر آنان غیر متمدن و بربر محسوب می‌شد. زنان از نظر آنان، انسانهای درجه دوم، غیر مساوی با مرد بوده و در نتیجه نمی‌توانستند حقوقی مساوی با مردان داشته باشند. آنها را فقط برای ازدیاد نسل و خانه‌داری مفید می‌دانستند و در دمکراسی آنان همانند بردگان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند. چنین طرز تفکری فقط تفکر رایج مردم نبود بلکه تعقل معمول فلاسفه نیز بود. یونانی‌هایی که در دربار ایران می‌زیستند و یا مورخان یونانی از دخالت زنان در امور سیاسی و حکومتی بسیار شگفت‌زده می‌شدند و آن پادشاهان که این حق را برای زنان قائل بودند از نظر یونانی‌ها، ضعیف‌النفس و بازیچه دست زنان قلمداد می‌گردیدند.

وقتی آرتیمیزیا در جنگ دریایی شرکت کرد یونانیان این امر را توهین بخود تلقی کرده و تنگ می‌دانستند که زنی با آنان بجنگد و اگر می‌توانستند از مقابله با وی حذر می‌کردند ولی اجباراً و خواه و ناخواه بجنگ می‌پرداختند زیرا طرف مقابل حمله می‌کرد. ولی خشایارشا این زن را با مرتبه بلند درباری و فرماندهی در سپاه خود جای داده بود. چنانکه به تاریخ پیش از آن نیز توجه شود به قول خود مورخان یونانی از جمله هرودوت، کورش با سپاهی جنگیده (سپاه سکاها...) که فرمانده آنها زن بوده و در آن نبرد هم (به قول هرودوت) کشته شده است. پیغامی که این زن به کورش داده که اگر با من بجنگی و پیروز شوی بر زنی پیروز شده و اگر شکست بخوری از زنی شکست خورده‌ای باز هم طرز تفکر یونانی است. چون کورش به قول خود هرودوت با این زن جنگیده است و کشته شده است.

هرودوت می‌گوید: یکی از یونانیان با کشتی خود به تعقیب کشتی آرتیمیزیا پرداخته ولی کمی بعد از دست تعقیب کشیده بود اما چنانکه او می‌دانست آن کشتی را خود آرتیمیزیا می‌راند، دست از تعقیب برنمی‌داشت زیرا فرماندهان آتنی برای کسی که آرتیمیزیا را زنده دستگیر کند ده هزار درهم (دراخم) جایزه تعیین کرده بودند. چون برای خود ننگ می‌دانستند که زنی به جنگ آتن آمده است.

(هرودوت کتاب هشتم بند ۹۳)

سرانجام پس از شکست خشایارشا باز جلسه مشورتی را تشکیل داد و هر یک از فرماندهان پیشنهادی نمود بویژه آنکه مردونیه (از فرماندهان عمده و داماد داریوش) پیشنهاد کرد تا خشایارشا باز هم در یونان بماند و به پلپونیه سوس (شبه جزیره جنوب یونان) لشکر کشد... سپس خشایارشا آرتیمیزیا را بحضور خواست و بعد از طرح نظرات سایر فرماندهان نظر او را جویا شد. آرتیمیزیا پیشنهاد کرد، شاه به ایران بازگردد و مردونیه را در یونان بگذارد چه اگر برای مردونیه اتفاقی افتد و نابود شود، یونانیان فقط خدمتگذاری را نابود کرده‌اند... (هرودوت وقایعی را که بعداً اتفاق افتاده از قبیل بازگشت خشایارشا و باقی‌گذاردن مردونیه و کشته شدن او... از زبان آرتیمیزیا بازگو می‌کند. ن) (کتاب هشتم بند ۱۰۱، ۱۰۲)

خشایارشا تصمیم به بازگشت گرفت. پسران خود را همراه آرتیمیزیا به افه سوس فرستاد (افه سوس یا افس شهری بندری در آسیای صغیر. در آن زمان جزو مستعمرات ایران بوده) (کتاب هشتم. بند ۱۰۲ و ۱۰۷)

در تاریخ هرودوت داستان آرتیمیزیا در همین جا (بند ۱۰۷) به پایان می‌رسد. در بند ۱۰۷ نیز هرودت همان جمله بند ۱۰۳ را تکرار می‌کند. یعنی فقط می‌نویسد: پس از آنکه، خشایارشا پسران خود را به دست آرتیمیزیا سپرد به مردونیه فرمان... (و وقایع بعد را می‌نگارد.)

از سرانجام و عاقبت آرتیمیزیا خبری در دست نیست.

بریان می‌نویسد فرزند نامشروع خود را نزد آرتیمیزیا گذارد.

ماندان دختر داریوش

دربارهٔ این زن، دیودور (مورخ) داستانی روایت کرده که در کتاب ایران باستان به شرح ذیل نقل شده است:

..... وقتی تمیستوکل (سردار نامی یونان که در جنگ دریایی سالامین شهرت رسید و پس از چندی به دربار ایران پناهند شد. رک: پلوتارک، تمیستوکل) در نهران بدربار ایران رسید و به حضور شاه (اردشیر برخی مورخان می‌گویند به دربار خشایارشا پناهند) باریافت، دشمنی نیرومند در اینجا (یعنی در ایران و در دربار) برای او پیدا شد. توضیح آنکه پسران ماندان دختر داریوش در جنگ سالامین کشته شده بودند و این زن از مصیبت وارده خیلی بیتابی می‌کرد. بنابراین وقتی شنید تمیستوکل به دربار ایران آمده، نزد شاه رفت و اشک‌ریزان درخواست کرد، از تمیستوکل انتقام پسران او را بکشد. شاه این خواهش ماندان را جداً رد کرد ولی چون این زن مورد احترام مخصوص پارسها بود، مردم به هیجان آمده در دربار جمع شده مجازات تمیستوکل را خواستند بالاخره قرار شد محکمه‌ای (دادگاهی.ن) از بزرگان پارسی تشکیل شود تا هر حکم که صادر شد، اجرا کنند ولی در تشکیل دیوان مذکور چندی تعلل شد و پس از اینکه تشکیل گردید تمیستوکل به زبان پارسی حرف زد و به قدری خوب از خود دفاع کرد که او را بیگناه دانستند ... » (دیودور کتاب ۱۱ - بند ۵۷.

ایران باستان اردشیر ص ۹۲۰- هم چنین رجوع کنید به کتاب تاریخ بریان
- تاریخ امپراطوری پارس ص ۹۲۹)

تاریخ نبرد سالامین در پاییز سال ۴۸۰ ق.م بوده است و یقین پسران
این زن در هنگام نبرد لاقلا بیست سال داشته‌اند (حداقل یکی از آنان)
اردشیر به سال ۴۶۵ ق.م به سلطنت نشسته است.

تمیستوکل در سال ۴۶۵ ق.م یا ۴۶۴ ق.م به دربار ایران پناهنده شده
مورخان می‌نویسند که اردشیر در هنگام جلوس به سلطنت صغیر بوده
است.

در اینصورت اگر داستان دیودور درست باشد ماندان می‌بایستی بیش
از ۵۰ سال سن داشته باشد.

(رجوع کنید به ساندوسه)

آمی تیس دختر خشایارشا. Amytis

دختر آمستریس و خشاریاشا، خواهر اردشیر معروف به دراز دست. همسر یکی از سرداران معروف ایران؛ مگابیز.

کتزیاس می نویسد: ... مگابیز (Megabyze) داماد خشایارشا، یعنی شوهر شاهزاده خانم آمی تیس بود (بند ۲۲. خلاصه تاریخ کتزیاس)^۱ در تاریخ باستان ایران، می نویسند مگابیزها و زوپیرها دودمان پرنام هستند:

در کتیبه داریوش (ستون ۴. بند ۱۸) یکی از هفت تن یاران هم سوگند چنین معرفی شده است:

بغابوخشا (یا باگوباخشا) پسر داتوهیه هیا پارسی.

Ba[gab]uxsa nama [Datu]hyahya, Puo Parsa^۲

بخش های بین دو گروه افتاده است و به قرینه یافت شده. نشانه O را مستشرقان قدیم برای حرف «ر» و «ل» بکار برده اند.

چنانکه بخواهیم کلمات فوق را از لاتین به فارسی برگردانیم عبارت است از:

۱- تاریخ کتزیاس ترجمه مؤلف

۲- دکتر هدایتی در ترجمه تاریخ هرودوت این دو نام را بصورت ذیل ثبت کرده است!
تاگابوخساوزند داد و دهیجا ص ۱۷۰ کتاب سوم ترجمه هدایتی.

بغه بوخشه نامه داتوهیه هیا پوره پارسه $a = \bar{a}$ فتحه $a =$ نام بغه بوخشه در یونانی بصورت مگایز یا مگایزوس در آمده. اما ما نمی دانیم که نام زوپیر تصحیف کدام اسم و یا برگردان خطای کدام نامه از فارسی قدیم و یونانی است.

ولی آنچه از روی مدارک تاریخی میدانیم اینست که زوپیرها فرزندان مگایزها بوده اند. روشن تر شرح دهیم:

نخستین مگایز یا به قول کتیبه داریوش بغه بوخشه (بگ بوخش) پسر داتوهیه هیا (داتوهی هیا) از یاران داریوش است و از سرکردگان پارسها. این مگایز را مورخان جدید «مگایز اول» نامگذاری کرده اند. مگایز اول پسری داشته بنام زوپیر (نام یونانی وی) که مورخان جدید بر نام وی نیز «اول» افزوده و زوپیر اول شده است. هرودوت از زوپیر اول داستانی روایت می کند که عقل سلیم آنرا باور نمی کند ولی چون سیر حلزونی تاریخ همیشه برگرد محور عقل راست نگردیده است، باور این افسانه نیز ناممکن نیست. و چنانکه دکتر هدایتی (مترجم تاریخ هرودوت) نقل می کند: «نظیر این سرگذشت در بسیاری از حوادث تاریخی دیگر مشاهده می شود...» (ص ۲۳۹ ترجمه فارسی تاریخ هرودوت جلد سوم. حاشیه) و اما خلاصه این داستان چنین است:

هنگامی که لشکر داریوش بسوی جزیره ساموس (در آسیای صغیر) در حرکت بود تا آن جزیره را به تصرف درآورد، مردم بابل شورش کردند، همینکه خبر این شورش به داریوش رسید تمام سپاه خود را گرد آورده و بسوی بابل حرکت کرد. وقتی در برابر قلعه شهر رسید آنرا محاصره کرد. محاصره یک سال و هفت ماه تمام طول کشید و داریوش با سپاه خود در برابر حصار بابل ماند و موفق به تسخیر شهر نشد. و از این حیث بسیار اندوهگین بود.

بابلی ها چنین وانمود می کردند که از این محاصره چندان ناراحت نمی باشند. از اینرو بالای حصار شهر رفته و به رقص مشغول شده و سپاه

داریوش و او را مسخره می‌کردند. روزی یکی از آنان خطاب به پارسی‌ها گفت: پارسی‌ها! چرا وقت خود را بیهوده تلف می‌کنید. فقط روزی که قاطر بزاید شما بابل را تصرف می‌کنید. یعنی چون قاطر نمی‌زاید شما هم بابل را تصرف نمی‌کنید.

در ماه بیستم محاصره زوپیر (اول) فرزند مگابیز شاهد اعجاز می‌شد: یکی از قاطرهایی که برای حمل آذوقه بکار می‌رفت، زاید. او به سربازان خود گفت از این معجزه سخن نگوئید و خود در اندیشه شد، و چون پیروزی را دیگر مسلم می‌دانست (قاطر زاییده بود. ن) طرحی را اندیشید تا تصرف بابل ممکن گردد: پس این طرح را بصورت زیر به مرحله اجرا گذاشت: اول خود را مثله کرد یعنی بینی و گوشهای خود را برید، گرداگرد سر خود را تراشید و خود را به ضرب شلاق خون‌آلود کرد، سپس با همین حال به حضور شاه رفت. داریوش سخت برآشفته و پرسید چه کسی او را بدین روز انداخته است. زوپیر پاسخ داد: سرور من هیچکس غیر از تو قدرت آنرا ندارد که شخصی مانند مرا به این حال اندازد (؟) ... من به دست خود چنین کرده‌ام (!)

بالاخره زوپیر نقشه خود را بر شاه فاش کرد که او قصد دارد به داخل شهر بابل داخل شود و چنین وانمود کند که داریوش او را مثله کرده، چون اطمینان بابلی‌ها را جلب کرد به دنبال فرصت باشد تا دروازه‌های بابل را به روی سپاه ایران بگشاید. برای آنکه این نقشه بر طبق قرار قبلی با داریوش مرحله به مرحله با موفقیت انجام شود. پیش از پناهندن به بابل خطاب به داریوش گفته بود:

اما تو، سرور من (یعنی داریوش . ن) ده روز بعد از ورود من به بابل هزارتن از سربازان را که از دست رفتن آنها چندان تأثیر ندارد انتخاب کن و آنها را در نزدیکی دروازه سمیرامیس قرار ده. هفت روز بعد دو هزارتن دیگر از همان سربازان را در نزدیکی دروازه نینوا بگمار. بیست روز بعد چهار هزارتن به نزدیکی دروازه کلدان‌ها بفرست. اما

باید که همه اینها برای دفاع فقط با خنجر مسلح باشند و سرانجام بیست روز بعد بقیه سپاه را بااستثنای پارسی‌ها برای حمله عمومی مستقیم بسوی شهر روان کن....» (بند ۱۵۵ تاریخ هرودوت ترجمه فارسی)

نقشه زوپیر (اول) بر طبق قرار، اجرا شد او به بابل رفت و بابلی‌ها هم فریب خوردند و تعدادی سپاه در اختیارش گذاردند و او هم مردی کرد، هفت هزار نفر از سپاه خود را به قتل رسانید تا اعتماد بابلی‌ها را جلب کند و بالاخره در هنگامی که بابلی‌ها در حال دفاع از شهر در مقابل هجوم سپاه داریوش بودند، دروازه‌های شهر را گشود و سپاه داریوش را وارد شهر کرد پس داریوش احترامات بسیار برای زوپیر قائل شد. حکومت بابل را باو داد و تا پایان عمر او را از پرداخت مالیات معاف نمود....

هرودوت اضافه می‌کند؛ از همین زوپیر (اول) مگابیز بدنیا آمد که فرماندهی پارس‌ها را در مصر بر ضد یونانی‌ها و متحدین آنها بعهده داشت و از این مگابیز نیز زوپیر دیگری بدنیا آمد که از نزد پارس‌ها گریخت و بصورت فراری به آتنی‌ها پناهنده شد^۱ (کتاب سوم هرودوت. ترجمه فارسی بند ۱۵۰ تا ۱۶۰)

مگابیز فرزند زوپیر اول؛ مگابیز دوم است و زوپیر فرزند مگابیز دوم؛ زوپیر دوم.

مگابیز دوم در لشکرکشی خشایارشا به یونان یکی از فرماندهان عمده سپاه بوده (رک بند ۸۲ و ۱۲۱ کتاب هفتم)

۱- پیرنیا ذیل نقل داستان فوق می‌نویسد: این بود مضمون نوشته‌های هرودوت راجع به شورش بابل که موافقت با واقع امر ندارد. توضیح آنکه نوشته‌های مورخ مذکور می‌رساند که محاصره بابل تقریباً ۲۲ ماه طول کشیده و حال آنکه اخیراً لوحه‌هایی در بابل یافته‌اند که مدت را تکذیب می‌کند

پیرنیا پس از ارائه این مدارک (رک ص ۵۵۳ و ۵۵۴ تاریخ ایران باستان. قطع جیبی) باین نتیجه می‌رسد که محاصره بابل فقط چهار روز دوام داشته... اضافه می‌کنند فی‌الواقع، در صورتیکه بابل پس از چهارروز محاصره بتصرف آمده باشد دیگر خدعه یا نیرنگی لزوم نداشته... (همان صفحه. همان کتاب)

کتزیاس می‌گوید: هنگامیکه خشایارشا در راه لشکرکشی به یونان در شهر اکباتان (هگمتانه) توقف کرده بود خبر یافت که در بابل شورش شده و بابلیها حاکم (یا فرماندار) خود زوپیر (اول) را کشته‌اند. پس مگابیز (دوم) را به آنجا اعزام نمود و مگابیز بار دیگر بابل را به تصرف در آورد. کتزیاس در همین جا اضافه کرده است مگابیز (دوم) شوهر آمی تیس دختر خشایارشا بود - یعنی دختر آمس تریس و خواهر اردشیر (معروف به دراز دست) - (بند ۲۲ تاریخ کتزیاس ترجمه نگارنده)

آنگونه که از روایت کتزیاس بر می‌آید، مگابیز پس از سرکوبی شورش بابل باز به سپاه خشایارشا پیوسته است زیرا به روایت کتزیاس، هنگامیکه خشایارشا به سارد عقب‌نشینی کرده و در آنجا توقف نموده بود، مگابیز را برای غارت معبد دلف اعزام می‌نماید و چون مگابیز از غارت معبد خودداری می‌نماید، خشایارشا خواجه (ماتا کاس) را اعزام نموده و وی به آپولون (خدای نور و هنر و پیشگویی). پسر زئوس. معبد دلف: معبد آپولون است) ناسزا نثار کرده و هرچه در معبد می‌یابد به غنیمت می‌برد. (بند ۲۷ کتزیاس)

مگابیز پس از بازگشت، آمی تیس دختر خشایارشا، همسر رسمی خود را متهم به زنا نمود و آمی تیس پس از آنکه مورد سرزنش برادرش قرار گرفت قول داد راه راست پیش گیرد

(کتزیاس بند ۲۸)

کتزیاس روایت خود را ادامه داده می‌نویسد: پس از آنکه اردوان به دستیاری خواجه‌ای خشایارشا را به قتل رسانیده و اردشیر را به تخت سلطنت نشانید به دروغ داریوش برادر اردشیر را متهم به قتل نمود و او را دستگیر نموده نزد اردشیر آورده و با حکم اردشیر به حیات وی خاتمه داد. اما پس از چندی ماجرای پنهان قتل فاش شد و بدستور اردشیر اردوان و دستیارش را کشتند ولی هواداران اردوان به خون‌خواهی او

برخاستند و در زد و خورد آنان با سایر پارس‌ها، مگابیز بسختی مجروح شد (رک: آمس‌تریس)

و تحت معالجات پیاپی با زحمت زیاد نجات یافت (بند ۳۰ کتزیاس)
در زمان اردشیر در مصر شورش شد. رهبر شورشیان ایناروس بود که
هخامنش حاکم (ساتراپ) پارسی را کشت. مگابیز را در رأس سپاه برای
سرکوب وی اعزام نمودند و مگابیز، ایناروس را شکست داده، او را
زخمی نمود، اسیر کرد و به ایران آورد (رک آمس‌تریس). مگابیز به
ایناروس و همراهان یونانی وی قول داده بود که در ایران جان ایشان را
تضمین خواهد کرد ولی به اصرار آمس‌تریس، ایناروس اعدام شد (رک
آمس‌تریس) بهمین علت مگابیز تقاضا کرد به سوریه فرستاده شود. وقتی
به سوریه رسید با شاه قطع رابطه کرد. اردشیر نیز اوزیریس را (Ousiris)
با سپاهی بالغ بر دویست هزار نفر (اغراق است. ن) برای جنگ با او
فرستاد. اوزیریس شکست خورده و مجروح به دست مگابیز اسیر شد.
در این جنگ دو پسر مگابیز: زویپر (دوم) و آرتیف (Artyphe: آرتیفه)
شرکت کردند. (رک بند ۳۷ کتزیاس)

بار دیگر اردشیر (دراز دست) سپاه دیگری به فرماندهی منوستانس
(Menostates) به جنگ مگابیز فرستاد. منوستانس پسر آرتاریوس
(Artarius)، برادر اردشیر و ساتراپ بابل بود. (یعنی برادرزاده
آمی‌تیس) منوستانس در مقابله با مگابیز شکست خورده، مجروح شده و
فراری می‌شود.

آرتاریوس چند سفیر نزد مگابیز اعزام نمود تا میان وی و شاه وساطت
کرده وضع و آشتی برقرار نمایند. مگابیز موافقت خود را با آشتی اعلام
نموده و آمستریس به شاه توصیه می‌کند با مگابیز فوراً صلح نماید به
دستور اردشیر آمی‌تیس و خود آرتاریوس (برادر شاه) نزد مگابیز اعزام
می‌شوند. مگابیز درخواست پوزش کرده و شاه می‌بخشد.

(کتزیاس بند ۳۹)

مگایز بار دیگر مقام و جایگاه خود را نزد شاه باز می‌یابد. روزی شاه به شکار رفته بود شیری بوی حمله می‌کند (به شاهان همیشه شیر حمله می‌کند. ن) ۱. مگایز زویینی می‌اندازد و شیر را می‌کشد. شاه سخت خشمگین می‌شود (زیرا کشتن شیر کار شاه است. ن) و دستور می‌دهد گردن مگایز را بزنند، ولی با شفاعت آمس‌تریس و آمی‌تیس و دیگران مگایز از مرگ نجات می‌یابد و به کناره دریاى احمر تبعید می‌شود. پس از آنکه پنج سال را در تبعید می‌گذراند خود را به شکل جذامی‌ها در آورده

۱- داستان شیر در تاریخ ایران منزلی خاص دارد. گویند تعدادی شیر در نزارهای ایران پراکنده بوده ولی قطعاً تعداد آنها به آن مقدار نبوده که هر شاهی در هر شکار چند تا از آنها را تلف کند با وجود این شاهان همیشه شیر شکار بوده‌اند. بعلاوه چون شیر علاوه بر صفاتی مانند دلیری و شجاعت و سخاوت طبع، بزرگواری با شکوهی و جلال... که همگی صفات نیک پادشاهان است (از اینرو سلطان حیوانات است) از هوش سرشار و ذکاوت بسیار نیز برخوردار بوده، از اینرو مقام و منزلت و منصب آدمها را تشخیص می‌دهد. بدین جهت است که وقتی اژدهاک (پادشاه ماد) را در بیابان برهوت و صحرای سوزان انداختند تا مُرد. شیران از جسد وی پاسداری کردند تا طعمه جانورانی از قبیل کرکس و کفتار نشود و جسد دست نخورده! در کنار دو شیر پیدا شد (کتزیاس بند ۵) و نیز بدین جهت است که شیران مقام و منزلت دانیال نبی را تشخیص دادند. در توراة آمده است: داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت یافت (شاید مقصود کورش هخامنشی. یا سیاگزار مادی باشد). دانیال نبی را که از اسرای بابل بود کار دیوانی و حسابرسی داد تا والیان به ایشان حساب پس دهند. پس وزیران چون بهانه می‌جستند تا دانیال را از کار براندازند به تفحص پرداختند ولی هیچ علت و تقصیری نیافتند چون دانیال امین بود و خطایی نمی‌کرد. پس او را متهم نمودند که به فرمان شاه که عبادت را ممنوع ساخته بود گردن نهاده و هر روزه سه بار مسئلت می‌نماید. پس شاه دستور داد او را در چاه شیران گرسنه انداختند و سر چاه را با سنگ بزرگی بستند و خود پادشاه آثرا بمُهر خود و مُهر امرای خویش مختوم ساخت. آنگاه روز بعد پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و بتعجیل بچاه شیران رفت با شگفتی بسیار مشاهده کرد که شیران هیچگونه ضرری بوی (دانیال) نرسانده‌اند. پس شاه فرمود آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشانرا با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز بته چاه نرسیده که شیران بر ایشان حمله آورده همه استخوانهای ایشان را خورد (خرد) کردند (تورات. کتاب دانیال نبی باب ششم)

به خانه آمی تیس باز می‌گردد. و آمی تیس شفاعت وی را کرده، شاه می‌بخشد. و سرانجام در سن ۷۶ سالگی در می‌گذرد (کتزیاس بند ۴۰)

اما آمی تیس پس از مرگ شوهرش همانند مادرش آمس تریس دنبال مردها می‌افتد (کتزیاس بند ۴۱) آمی تیس بیمار می‌شود، آپولونیدس (Apollonides) طیب از اهالی کرس (آسیای صغیر) به معالجه وی می‌پردازد و در این حال نیز به معاشقه با وی مشغول می‌شود و چون بیماری او شدت می‌یابد وی را رها می‌کند. آمی تیس در بستر مرگ راز را برای مادرش آمس تریس فاش کرده و در می‌گذرد. آمستریس نیز به اردشیر می‌گوید و چون آمی تیس در آخرین لحظات از مادرش خواسته بود آپولونیدس طیب را مجازات کند لهذا مادرش دو ماه طیب را شکنجه کرده و سپس او را در گور آمی تیس زنده بگور می‌کند. (کتزیاس بند ۴۲)

زویر (دوم) فرزند مگابیز و آمی تیس پس از درگذشت والدینش دربار را ترک کرده به آتن می‌رود و در آنجا عده‌ای از آتنی را گرد آورده با کشتی بسوی شهر کونوس^۱ حرکت می‌کند و از مردم آن شهر می‌خواهد شهر را باو تحویل دهند. ولی اهالی شهر پیغام می‌فرستند که حاضرند شهر را به او تحویل دهند مشروط بر آنکه آتنی‌ها با وی نباشند. او تنها به ساحل شهر پیاده شده و هنگامیکه به بالای باروی شهر می‌رود یکی از اهالی سنگی به سر او زده و او را می‌کشد (بند ۴۳ کتزیاس)

باید دانست: به قول فوتیوس خلاصه‌نگار تاریخ کتزیاس: با اینکه کتزیاس هرودوت را متهم افسانه‌پردازی و دروغ‌گویی کرده ولی خود نیز افسانه‌پرداز است (رک مقدمه خلاصه تاریخ کتزیاس. تألیف نوتیوس ترجمه نگارنده)

۱- شهری در جنوب منطقه (کاری) در آسیای صغیر

رودوگون. رودوگونه Rodogune

کتزیاس می نویسد: آمستریس (ر.ک. به: آمستریس) از خشایارشا دو دختر هم داشت:

آمی تیس (رک آمی تیس). رودوگون (کتزیاس بند ۲۰ و بند ۳۰)
در خلاصه تاریخ کتزیاس از این دختر خشایارشا (به قول کتزیاس)
دیگر نامی برده نمی شود.

رودوگون

دختر اردشیر (دوم) نیز رودوگون نام داشته است که او را بعقد و ازدواج
نجیب زاده ای بنام اوروتس ساتراپ در ارمنستان در آمد.

بریان ۱۳۲۴

ساندوسه. (ساندوکس) Sandause (Sandauce فرانسه) (سندوکس)

پلوتارک ضمن شرح حال تمیسترکل می‌نویسد:
در جنگ سالامین "... در حالی که، تمیسترکل در کشتی امیرالبحر قربانی برای خدایان می‌کرد، سه اسیر جوان را نزد او آوردند. این اسراء بسیار شکیل و صبیح بودند و لباس فاخر و زینت‌های وافر داشتند. معلوم شد، جوانان مزبور پسران آرتایکتوس (آرتی‌کتس) و زاده (ساندوسه) خواهر خشایارشا می‌باشند. افران تیدس غیب‌گو همین که این سه جوان را مشاهده کرد... فوراً دست تمیسترکل را گرفته باو امر کرد که این سه جوان را به "باکوس" امستا" قربان کند و ضمناً باو گفت که یگانه وسیله بهره‌مندی یونانیان در این جنگ همین است. تمیسترکل از چنین پیشنهاد غریب غرق حیرت شد. ولی از آنجا که جماعت در پیش آمده‌های سخت و مخاطره‌های بزرگ نجات خود را هر قدر هم غریب باشد. در وسایل فوق‌العاده پنداشته و بعقل کمتر متوسل می‌شوند... اسراء را به پای محراب برده تمیسترکل را بر آن داشتند که آنها را قربان کند... " (تمیسترکل بند ۲۶ - پلوتارک. نقل از تاریخ ایران باستان هم چنین رجوع کنید به حیات مردان نامی جلد ۱ ترجمه رضا مشایخی ص ۳۲۳)

داستان فوق بی‌رابطه با داستان "ماندان" دختر داریوش نیست. رجوع کنید به ماندان دختر داریوش.
آرتا ایکتوس - حاکم سستوس و ویران‌کننده بنای یادبود ال اونت
Eleonte است در سال ۴۸۰ ق. م

بریان ۱۱۵۳

داماسپیا Damaspia (دمس پی ی)

هرودوت (مورخ) در حدود سال ۴۲۰ ق.م در گذشته است.^۱ خشایارشا در سال ۴۶۵ ق.م به قتل رسیده است. اردشیر اول از سال ۴۶۵ ق.م تا ۴۲۴ ق.م (به قول گیرشمن) سلطنت کرده است. داریوش دوم در سال ۴۲۴ ق.م به سلطنت رسیده است. پس هرودوت از وقایع پایان کار خشایارشا و وقایع بعدی تا آغاز سلطنت داریوش دوم اطلاع داشته است ولی چرا تاریخ وی ناقص مانده، معلوم نیست.

کتزیاس از سال ۴۰۵ ق.م تا سال ۳۹۷ ق.م در دربار اردشیر دوم (از سال ۴۰۵ ق.م تا ۳۵۹ ق.م) زیسته و به شغل طبابت مشغول بوده، سپس در زادگاه خود (سنید) تاریخ خود را معروف به (تاریخ کتزیاس) نگاشته است متأسفانه این تاریخ مفقود شده است و فقط خلاصه‌ای از آن (تألیف فوتیوس) و قطعاتی از آن در تاریخ‌های مختلف باقیمانده است و چون روایات کتزیاس نیز خلاصه شده است ما اطلاع دقیقی از وقایع پایانی

۱- از تاریخ درگذشت اطلاع دقیقی در دست نیست. گاه این تاریخ را در حدود سال ۴۲۵ ق.م نیز ذکر کرده‌اند دکتر هدایتی می‌نویسند (ترجمه تاریخ هرودت به فارسی مقدمه ص ۱۱) "از سال مرگ هرودوت بطور دقیق و یقین اطلاعی در دست نیست آنچه مسلم است هرودوت در سالی که جنگ معروف پلوپونز (بین ایران و یونان. ن) واقع شد در توریم می‌زیست و در همین زمان در این شهر در گذشته است و چون مورخ بوقایع نخستین سالهای این جنگ بزرگ نیز اشاره کرده است (جلد نهم - بند ۷۲) حدس زده می‌شود مرگ او در حدود سال ۴۲۵ قبل از میلاد یعنی مدتی پس از شروع جنگ پلوپونز اتفاق افتاده باشد."

سلطنت اردشیر معروف به درازدست (اردشیر اول) و داریوش دوم در دست نداریم. هر چند اقوال خود کتزیاس نیز چندان معتبر نیست.

کتزیاس می‌نویسد: "اردشیر (اول) چهل و دو سال سلطنت کرد، پس از مرگ اردشیر، پسرش خشایارشا (دوم) به سلطنت رسید. او تنها فرزند مشروع (رسمی) از داماسپیا بود بعلاوه خود داماسپیا در همان روز مرگ اردشیر درگذشت." (بند ۴۴ تاریخ کتزیاس) بنابر روایت کتزیاس چون خشایارشا تنها فرزند مشروع اردشیر بوده پس داماسپیا تنها همسر رسمی و مشروع اردشیر (اول) بوده است. آیا این بدان معنی است که داماسپیا فقط یک پسر داشته یا پسران دیگر در گذشته‌اند، معلوم نیست.

کتزیاس در ادامه این مطلب می‌گوید: باگوراز (Bagorazos)^۱

نعش‌های پدر و مادر (خشایارشا) را به پارس حمل نمود. (بند ۴۴)

کتزیاس می‌افزاید " ... اردشیر هفده فرزند نامشروع داشت که از جمله عبارتند از: سکون‌دیان (Secundianus) یا سغدیانوس از یک زن بابلی به نام آلوگونه، اوخوس (Ochus) و ارسیت (آرشیت؟ هر دو نیز از یک زن بابلی بنام کوسمارتیدن (Cosmartiden). اوخوس هم بعداً به سلطنت رسید. اضافه بر این فرزندان اردشیر (اول) از دو فرزند دیگر به نام‌های بغ پایوس (Bagapaios) و پرووشات (پری زاتیس - پرووشات Parysatis) هر دو نیز از یک زن بابلی بنام آندیا (Andia) می‌توان نام برد. (بند ۴۴)

پس از آنکه ۴۵ روز از مرگ اردشیر و آغاز سلطنت پسرش خشایارشا گذشته بود در یک روز جشن که خشایارشا در قصر خود در حالت مستی خفته بود برادرش سکون‌دیان با دستیاری یکی از خواجه‌سرایان (رک به آلوگونه) به خوابگاه وارد شده و او را به قتل رساندند. (بند ۴۵)

در این بخش از تاریخ، کتزیاس به نقل از افسانه‌ای می‌پردازد که خود

۱- بغ‌راز (تاریخ ایران باستان)

باور کرده است. می‌گوید:.... مقدر چنین بود که هر دو با هم (یعنی پدر و پسر - اردشیر و خشایارشا) به پارس حمل گردند در حقیقت، قاطرانی که گاری نعش‌کش را می‌کشیدند، درست مثل آنکه در انتظار نعش پسر هستند از پیش رفتن سرباز می‌زدند. اما وقتی جسد خشایارشا رسید به سرعت راه پیمودند. (بند ۴۵)

بدین ترتیب (به قول کتزیاس) نعش داماسپیا و اردشیر (اول) و پسر ایشان خشایارشا (دوم) به پارس حمل گردید.

اردشیر (اول) در بین تاریخ دسامبر ۴۲۴ ق.م تا فوریه ۴۲۳ ق.م در گذشته است داماسپیا همسر او نیز در همین تاریخ فوت شده (کتزیاس می‌گوید وی در روز مرگ اردشیر در گذشته است) خشایارشا دوم ۴۵ روز (به قول کتزیاس) سلطنت کرده، سپس به قتل رسیده است. یعنی در تاریخ ۴۲۳ ق.م.

آلوگونه Alogune

کتزیاس می‌گوید: آلوگونه از اهالی بابل زن غیررسمی اردشیر (اول) بود. آلوگونه مادر (سکون‌دیان) یا به قول تاریخ ایران باستان: (سغدیانس) است که یکی از هفده فرزند اردشیر اول است.

کتزیاس دربارهٔ این فرزند می‌نویسد: وی به دستیاری خواجه فارناسیاس، (Pharnacya) که مقامش بعد از خواجه سرایانی چون باگوراز و منوستان و چند خواجه سرای دیگر بود، خشایارشا (دوم) پسر اردشیر را به قتل رسانید.

بدین ترتیب که در یک روز جشن در هنگامیکه خشایارشا، مست در فصرش خوابیده بود، وارد خوابگاه شدند و او را به قتل رساندند.

خشایارشا فرزند داماسپیا همسر رسمی اردشیر (اول) و ملکه بود و برطبق رسوم وی جانشین پدر شد و به تخت پادشاهی نشست اما فقط پس از چهل و پنج روز سلطنت (به قول کتزیاس) به قتل رسید.

دیودور (مورخ): "این مدت را یکسال نوشته اگرچه گوید که بعضی مدت سلطنت او را دو ماه می‌دانند (کتاب ۱۲. بند ۷۱) (نقل از تاریخ ایران باستان ص ۹۵۳. قطع جیبی) سکون‌دیان (سغدیانس) پس از قتل برادر به تخت سلطنت جلوس کرده و منوستان را وزیر نمود.

باگوراز (خواجه سرای دیگر) پس از دفن جنازه‌های اردشیر، داماسپیا

و فرزندان‌شان خشایارشا در پارس به شوش به نزد سغدیانس بازگشت ولی چون سغدیانس باوی دشمنی دیرینه داشت به بهانه آنکه جنازه اردشیر (پدرش را) رها کرده و بازگشته است امر کرد تا سنگ سارش کنند.

ارتش مایه نگرانی او شد زیرا سربازان بعلت قتل خشایارشا و باگوراز از او روی گردان شدند پس دستور داد به ارتشیان بخشش بسیار کردند. بالاخره برادرش اخوس شورش کرد و به تخت سلطنت نشست و او را نزد خود احضار کرد. چون سغدیانس از رفتن ابا داشت به فریب سوگند خورد که قصد سوء بوی ندارد. سغدیانس باور کرد و نزد اخوس رفت او را گرفتند و در خاکستر انداختند و بدینوسیله خفه‌اش کردند. مدت سلطنت او به قول کتزیاس شش ماه و پانزده روز و بقول دیودور هفت ماه بود (بند ۴۸ کتزیاس. کتاب ۱۲ دیودور بند ۷۱. تاریخ ایران باستان ص ۹۵۵) از مادر او آلوگونه خیر در دست نیست. سغدیانس در سال ۴۲۳ ق.م به قتل رسیده است. (رک: پرووشتات)

(پریزاد؟) پرووشات. پروسات. پریسات. پریساتی Parysatis

پرووشات، دختر اردشیر اول (معروف به درازدست) از زنی بابلی (شهر قدیم بابل. بای دوم مکسور) بنام آندیا یا Andia است. این زن از زنان غیررسمی اردشیر است.

همانگونه که پیش از این گفته شد اردشیر فقط یک زن رسمی (به مفهوم امروزی: مشروع) داشته و آن داماسپیا است.

پرووشات از همین مادر (یعنی آندیا) برادری تنی داشته بنام بیغ پای یا بگاپایرس (به یونانی) و علاوه بر این پانزده برادر و خواهر ناتنی که از زنان مختلف و متعدد اردشیر زاده شده بودند پس از مرگ اردشیر (۴۲۴ ق.م)، چنانچه رسم بوده بزرگترین پسرش که از زن رسمی باشد جانشین او شده. این پسر بنام خشایارشا (دوم) فقط ۴۵ روز سلطنت کرده و بدست برادر کوچکتر بنام سکون دان یا سغدیانس کشته شده است (ر.ک. به آلوگونه)

خود این برادر پس از هفت ماه (در حدود هفت ماه) سلطنت بدست برادر دیگرش بنام اوخوس کشته شده است. (ر.ک. به آلوگونه)

اوخوس و برادر تنی او آرسیت (آرش؟ Arsites) فرزندان اردشیر از زنی بابلی بنام کوسمارتیدن Cosmartiden هستند (کتزیاس بند ۴۴) کتزیاس می نویسد: اردشیر پیش از مرگ اوخوس را ساتراپ هیرکانی

(گرگان) نمود و پیش از آنکه به ایالت مأموریت خود عزیمت کند شاهزاده خانم پرووشات را به همسری او داد.

در اینجا متن اصلی یونانی خلاصه تاریخ کتزیاس به صورتی نگاشته شده که ایجاد ابهام می‌کند از اینرو دوگونه ترجمه از آن در دست است.

ترجمه ۱- می‌نویسند: اردشیر، دختر خشایارشا یعنی خواهر خود اوخوس را به همسری او (اوخوس) داد (ر.ک ترجمه فرانسه خلاصه تاریخ کتزیاس از هنری ۱۹۴۷)

این جمله البته معنی ندارد، زیرا خواهر اوخوس دختر خشایارشا نمی‌شود.

ترجمه ۲- می‌نویسند: اردشیر به اوخوس همسری داد که نام او نیز پرووشات بود. این پرووشات دختر خشایارشا یعنی خواهر خود او بود (رک ترجمه آلمانی شیرلیست ۱۹۳۶)

بعبارت دیگر پرووشات عمه اوخوس بود.

دی ئن (مورخ) و پلوتارک (مورخ) می‌گویند:

پرووشات همسر اوخوس، خواهرش بوده.

شاید در متن اصلی تاریخ کتزیاس که مفقود شده نیز همین جمله ثبت شده است و فقط فوتیوس خلاصه‌نویس تاریخ کتزیاس اشتباه کرده است. با اینهمه امری است غیرمعقول. نه از اینجهت که ازدواج شاهان و شاهزادگان با خواهرانشان غیرعادی بوده، چون کبوجیه این بنیاد را نهاده بود، بلکه از این لحاظ که خود اردشیر دخترش را به همسری به پسرش داده است و این ازدواج هم از نظر تاریخی حتماً در زمان حیات اردشیر صورت گرفته است زیرا:

وقتی اوخوس به تخت سلطنت تکیه زد (سال ۴۲۳ ق.م) از پرووشات یک فرزند داشته است و اردشیر پس از دسامبر سال ۴۲۴ ق.م درگذشته است.

در زمانی که سکون دان یا سفدیانس در شوش سلطنت می‌کرد، پرووشات و شوهرش اوخوس در شهر بابل بودند.

"چون سفدیانس دید که مردم از او ناراضی‌اند، بتصور این که تحریکاتی از طرف برادران او می‌شود نسبت بآنها و خصوصاً نسبت به اُخس (اوخوس) که در این زمان والی باختر بود (نوشتمیم در این زمان او در بابل بسر می‌برد. ولی والی باختر بود. ن) ظنین گردیده بدربار احضارش کرد. اُخس وعده کرد حرکت کند ولی چون قصد سفدیانس را دریافت تعلق کرد تا آنکه لشکری بزرگ آراسته بطرف پای تخت (شوش. ن) حرکت کرد و چیزی نگذشت که ارباریوس Arbarius سردار سواره نظام، آرکسانس Arxanes (آرخانس. ن) والی مصر و یکی از خواجه‌های مقرب اردشیر، آرتکسارس Artoxares نام باوی همدست شده تاج شاهی بر سرش نهادند" (ایران باستان. ص ۹۵۵)

اوخوس به تخت سلطنت نشسته و خود را داریوش (دوم) نامید و به تحریک و توصیه پرووشات به ضرب فریب و سوگند - سفدیانس را فریفته - و به حیاتش خاتمه داد. در این میان هرچه منوستانس (وزیر سفدیانس) به سفدیانس اندرز داد و به سوگند کسانی را که می‌خواهند او را فریب دهند باور نکنند و با ایشان عهد و پیمان نبندد، مؤثر واقع نشد (بند ۴۸ کتزیاس)

سرانجام سفدیانس سوگند اوخوس (داریوش) را باور کرده، دعوت او را پذیرفت و نزد او رفت. او را گرفتند و در خاکستر انداختند و بدینوسیله کشتند. (بند ۴۹)

اوخوس به نام داریوش تنها پادشاه ایران شد، در شوش مستقر شد و پرووشات ملکه ایران گردید.

پرووشات پس از ملکه شدن پسری زایید که نام او را کورش نهادند. این نام مشتقی از کلمه خورشید است (کتزیاس بند ۴۹). (کورش: خورش، خورش...)

کتزیاس می‌گوید: از خود پرووشات شنیده است (کتزیاس طیب دربار و طیب پرووشات بوده است. ن) که او سیزده فرزند بدنیا آورده است. (بند ۴۹)

کتزیاس می‌افزاید: ولی همه این فرزندان غیر از چهار پسر پیش از رسیدن بسن بلوغ در گذشته‌اند (بند ۴۹)

این چهار پسر نامشان (به قول کتزیاس) چنین بوده است:

- ۱- آرزاس (Arsace) (آرسس) پیش از آنکه اوخوس به سلطنت رسد و نامش به داریوش تغییر یابد تولد یافته است. قبل از سال ۴۲۴ ق. م
- ۲- کورش، پس از آنکه اوخوس (داریوش) به سلطنت رسیده تولد یافته.
- ۳- آتوست Artostes (استانس) ۴- اوخندرا Oxendras (اخاترس)

کتزیاس تعداد فرزندان ذکور (پسران) را سیزده ثبت می‌کند ولی شمار دختران را معرفی نمی‌کند. با اینحال در آغاز بند ۴۹ می‌گوید:

اوخوس (داریوش) و پرووشات پیش از آنکه اوخوس (داریوش) به سلطنت رسد دو فرزند داشته‌اند یک دختر بنام آمس‌تریس و یک پسر بنام آرزاس یا آرساس. این پسر بعداً اسم خود را به اردشیر تغییر داد. (بند ۴۹)

از این پس قدرت و نفوذ پرووشات در دربار هخامنشی پیوسته روبه افزایش می‌نهد تا آنجا که قدرت مطلقه دربار را در پنجه مقتدر خویش قبضه می‌کند. اگر روایات مورخان باستان و افسانه پردازان گذشته را باور کنیم هیچ زنی در جهان باستان که خود حاکم مطلق نبوده با نفوذ تر و در عین حال مخوف تر از وی نبوده است. یاران و نزدیکانش هر کدام به حمایت او بروزگار فعال مایشاء بوده و هر کجا میدانی برای تاختن یافته‌اند لجام و عنان گسیخته‌اند و دشمنانش از دست انتقام وی مصون نمانده و از هراس زحمت روزگار سیاه به راحت گور پناه برده‌اند.

داریوش دوم (اوخوس) در آغاز سلطنت مواجه با شورش برادر تنی خود آرسیت Arsites در سوریه شد. در آسیای صغیر نیز آرتیف فرزند مگابیز عده‌ای سرباز یونانی اجیر کرده سریشورش برداشت. داریوش سپاهی به فرماندهی آرتازیراس به جنگ ایشان فرستاد. آرتازیراس ابتدا به آرتیف پرداخت. دو جنگ نخست نتیجه‌ای بیار نیامورد ولی در جنگ سوم، سربازان اجیر یونانی گریختند و آرتیف تنها با سه نفر ماند. بالاخره پس از دریافت تضمین جانی و سوگند آرتازیراس برای تأمین جاننش خود را تسلیم نمود. او را نزد داریوش فرستادند. داریوش دستور قتلش را صادر کرد ولی پرووشات دخالت کرده به شاه توصیه نمود او را فعلاً نکشند تا آرسیت (برادر شاه) خام گردد و سوگند و تضمین را باور کند این چنین نیز شد او را نیز بازداشت کرده به حضور شاه فرستادند. با اینکه داریوش نمی‌خواست برادرش را بکشد ولی پرووشات برای کشتنش به تشویق و تهدید شاه پرداخت (باید توجه داشت اگر پرووشات خواهر ناتنی اوخوس یا داریوش باشد خواهر ناتنی آرسیت نیز هست. ن). بالاخره آرسیت را بقتل رساندند و علاوه بر او، فارتاسیاس دستیار سفدیانس در قتل خشایارشا دوم نیز سنگسار شد. (بند ۵۰)

در کتاب تاریخ ایران باستان می‌نویسند:

چون داریوش "هر دو یاغی (برادرش و پسر مگابیز) را در اختیار خود دید، بحال آنها رحم آورده، خواست قول خود را حفظ کند، ولی این دفعه پرووشات، کشتن آنها را لازم دید و هر قدر شاه ملاحظه کرد، او بر اصرار و ابرام خود افزود تا آنکه داریوش با نهایت اکراه بقتل آنها راضی شد و شبی هر دو را از خواب بیدار کرده بی‌درنگ در خاکستر خفه کردند سپس فارتاسیاس یکی از هواخواهان سفدیانس، که در قتل خشایارشا (دوم) شرکت داشت، سنگسار گردید.

بعد خواستند به منوستان که در قتل خشایارشا شرکت کرده و به

سغدیانس گفته بود نزد داریوش نرود بپردازند، ولی او بخودکشی اقدام کرده، از کینه‌توزی پرووشات برست"
(ص ۹۵۹ قطع جیبی)

در دربار داریوش (اوخوس) سه خواجه سرا بنام‌های آرتوخار، آرته برزان و آئوس بودند که از عنایت فوق‌العاده شاه برخوردار می‌شدند. آرتوخار با نفوذترین آنان بود و پس از او آرته برزان و بعد آئوس. اما داریوش بویژه با همسر خود پرووشات مشورت می‌نمود. (بند ۴۹)

چون پرووشات حس کرده بود که آرتوخار (پرنفوذترین خواجه‌سرای دربار داریوش) چنانکه وی (ملکه) مایل بود در مقابل احکام او خم نمی‌شود بنای دسائس را بر ضد او گذارده بشاه گفت این مرد خطرناک است و هم مضحک، خطرناک است از این جهت که هوای سلطنت دارد. مضحک است از این رو که با وجود اینکه خواجه است زن گرفته و بزنش گفته ریش و سیبل مصنوعی برای او درست کند بر اثر این حرف شاه از خواجه ظنین شد و بعد پرووشات، این خواجه را بکشت...
(نقل از تاریخ ایران باستان ص ۹۶۱)

در خلاصه تاریخ کتزیاس می‌نویسند (بند ۵۳) خواجه آرتوخار (خواجه سرا Artoxares) محبوب پرنفوذ شاه، به قصد در دست گرفتن حکومت به توطئه چینی علیه شاه پرداخت.

و بر آنکه ظاهری مردانه پیدا کند بوسیله یک زن ریش و سیبل مصنوعی گذاشت. این زن وی را لو داد. او را بازداشت کرده و در اختیار پرووشات گذاشتند، امر به قتلش داد."

غیر از این سؤال: که در توطئه چینی چه نیاز به ریش و پشم داشت و چرا بوسیله یک زن ریش و سیبل گذاشت، مگر زنان متخصص گذاشتن ریش و سیبل اند؟

ما نمی‌دانیم آیا در متن اصلی تاریخ کتزیاس نیز بهمین گونه روایت

شده یا نه؟ ولی مورخان بعد از او این واقعه را بگونه‌ای دیگر (مشابه آنچه در کتاب تاریخ ایران باستان آمد) نقل کرده‌اند. به یقین از اصل کتاب کتزیاس استفاده نموده‌اند.

توطئه‌های درباری، دسیسه چینی‌های پرووشات، جدال‌های درونی و نزاع‌های خانگی و خانوادگی در دوره سلطنت داریوش (دوم) و اردشیر (دوم) از هنگامی شدت می‌یابد که اردشیر فرزند نخست پرووشات با زنی بنام استاتیرا ازدواج نمود.

در حالیکه "وضع شاهنشاهی بیش از پیش آشفته‌تر می‌گردید و همه امور آن از جمله وحدت کشور و حیات خود شاه در معرض خطر بود"^۱ دربار شاهنشاهی به مرکز فساد و فتنه و توطئه بدل شده بود.

ارس یا ارسک یا ارشک پسر نخست پرووشات و داریوش (اوخوس) که پیش از سلطنت داریوش تولد شده و پس از آنکه خود بسطنت رسید همانند پدرش نام خود را تغییر داده و بدل به اردشیر نمود، با دختر ایدرن (ویدرن یا ایدرنس) از بزرگان پارسی ازدواج نمود. نام این دختر (استاتیرا) است. (رک: استاتیرا)^۲

در مقابل، آمستریس دختر پرووشات و داریوش را به همسری به پسر ایدرن دادند نام این پسر که داماد شاه شد تری‌توخمه (Teritouxmes) (تری توخمیس) بود و پس از درگذشت پدرش، ساتراپ شد، یعنی جانشین پدرش شد. تری‌توخمه از سوی پدر خواهری داشت بنام رخسان (رک: رخسان دختر ایدرن).

کتزیاس درباره رخسان و تری‌ترخمه داستانی روایت می‌کند که صحت آن مورد تردید است (رک: رخسان) او می‌گوید:

تری‌توخمه خاطرخواه خواهرش رخسان شد و از اینرو از همسر خود

۱- بنقل از گیرشمن ص ۲۲۶ ترجمه فارسی با تغییر جزئی در کلمات.

۲- این نام باید هیدران و بیونانی هیدرانس باشد.

دل بُرید و قصد داشت او را بکشد، سپس قیام کند (ر.ک آمس تریس دختر پرووشات) توطئه وی پیش از اجرا کشف شد. داریوش (دوم) به یکی از نزدیکان تری ترخمه نامه نوشت و وعده‌های بسیار باو داده و امر کرد تری ترخمه را کشته و آمس تریس را نجات دهد. دستور اجرا شد (رک آمس تریس) و پس از این پرووشات کینه‌توز دیو خویش را رها کرد: ابتدا دستور داد: مادر و دو برادر تری ترخمه بنام‌های میتروس و هلی کرس و دو خواهر ایشان (تری ترخمه علاوه بر استاتیرا و رخسان دو خواهر دیگر داشت) را زنده بگور کردند، سپس امر کرد؛ رخسان را نیز زنده قطعه قطعه کردند.

شاه (داریوش) از ملکه پرووشات (مادرش) خواست با استاتیرا همسر آرسس (اردشیر بعدی) نیز همانگونه عمل کند ولی آرس باگریه و التماس مادرش را به رقت آورد و وقتی مادرش رام شد پدرش (داریوش) نیز گذشت کرد ولی به پرووشات گفت: "پشیمان خواهی شد" (بند ۵۶ کتزیاس)

داریوش دوم (اوخوس) در مارس ۴۰۴ ق.م بعلت بیماری درگذشت و پسر بزرگش آرس یا ارشک بنام اردشیر (دوم) جانشین او شد. پرووشات به عللی نامعلوم با ولایتعهدی و جانشینی آرس (اردشیر) به جای پدر و بر تخت شاهی موافق نبود. او می‌خواست فرزند دومش کورش مشهور به کورش جوان ولایتعهد، سپس جانشین پدر گردد. مورخان علت این تمایل را از علاقه شدید او نسبت به کورش می‌دانند: "پرووشات باطناً کورش را بیش از اردشیر دوست می‌داشت و مایل بود پس از مرگ داریوش، کورش به جای پدر نشیند. بدینجهت با استناد به رسوم گذشته به داریوش می‌گفت که او (یعنی پرووشات) آرس (اردشیر) را پیش از آنکه داریوش شاه شود بدنیا آورده ولی کورش را در زمان سلطنت او زاییده است پس بنا برسم کورش باید به سلطنت رسد. ولی این

استدلال شوهرش (داریوش) را قانع ننمود و آرس رسماً جانشین پدر اعلام شد و کورش صغیر (جوان) ساتراپ لیدیه شد و فرمانده کل سپاه در جمیع ولایات بحری آسیای صغیر شد^۱ (نقل از پلوتارک، ترجمه فارسی - تاریخ ایران باستان - زندگانی اردشیر بند ۲. ایران باستان ص ۹۹۲) پیرنیا می‌افزاید: شاید این یگانه دفعه‌ای بوده که داریوش در مقابل نیرنگ‌ها و اصرار پرووشات مقاومت کرده (ص ۹۹۲)

وقتی آرس بنام اردشیر (دوم) به تخت سلطنت جلوس کرد (۴۰۴ ق.م) دستور قتل کورش جوان را صادر نمود زیرا او را متهم به سوء قصد به جان شاه کردند. کورش به مادرش پرووشات پناه برد و تحت حمایت وی قرار گرفت شاه (اردشیر دوم) بناچار او را بخشید و کورش به ساتراپ نشین خود (لیدیه) بازگشت و در آنجا علم شورش برداشت (کتزیاس بند ۵۷. گزنفون فرار ده هزار نفر پلوتارک سرنوشت اردشیر)^۱

این بار نوبت انتقام جویی به استاتیرا (همسر اردشیر دوم) رسیده بود. کورش برای جنگ با اردشیر به تدارک سپاه برداخته و عده‌ای یونانی را اجیر می‌نماید فرماندهان یونانیان در سپاه کورش عبارتند از کله‌تارک Clearc و منون Menon این دو فرمانده بر سر طرح‌های نظامی پیوسته با یکدیگر در جدال بودند یکی از سربازان اجیر در سپاه کورش، گزنفون مشهور است (مورخ فیلسوف) گزنفون پس از شکست کورش فرماندهی باقیمانده سپاه یونانی را بدست گرفته و آنانرا به یونان بازگردانده است کتاب مشهور وی (عقب‌نشینی ده هزار نفر) مربوط به وقایع این زمان است.

در جنگ‌های میان کورش و اردشیر (دوم) اغلب تفوق با کورش بوده است ولی در آخرین نبرد کورش علی‌رغم توصیه‌های فرماندهانش خود را به میدان جنگ انداخته و به قصد کشتن اردشیر به طرف مرکز سپاه

۱- روایت مورخان فوق کمابیش نزدیک بهم است.

دشمن که مقر اردشیر بوده پیش می‌رود، ولی به ضرب زوبین او را مجروح کرده و از اسب بزیر انداخته به قتلش می‌رسانند اردشیر پس از دریافت خبر کشته شدن کورش دستور می‌دهد سراو را از بدن جدا کرده و دستهایش (دستهایی که قصد داشته اردشیر را بکشد!) را بریده و به ستونی بیاویزند. پرووشات در ماتم بسیار با شتاب خود را به بابل رسانده و بزحمت زیاد موفق می‌شود سر و دستهای پسرش کورش را تحویل گرفته و به شوش ارسال کند.

نخستین کسی که بدام انتقام پرووشات گرفتار می‌آید خواجه بغاپوت (Bagapates) است که به دستور اردشیر سر کورش را از بدن جدا کرده و دستهایش را بریده بود.

پرووشات با جلب رضایت اردشیر، خواجه بغاپوت را تحویل می‌گیرد. (کتزیاس می‌نویسد: پرووشات در بازی نرد خواجه را بُرد). پس از آنکه خواجه بدست پرووشات افتاد سرش را بریدند و تنش را به چلیپا آویختند.

و این طریق کشتن بدستور شخص پرووشات صورت گرفت و فقط پس از کشتن آن خواجه، پرووشات به سوگواری برای کورش پایان داد. کتزیاس می‌گوید: یکی از اهالی "کاری" (در آسیای صغیر) به خاطر آنکه کورش را از اسب پایین انداخته تا بعد به قتل رساند، بدستور اردشیر جایزه بسیار دریافت داشته بود. او را گرفته و بدستور پرووشات بسختی شکنجه کرده و کشتند.^۱

شخصی مهرداد نام در سر سفره غذا با اردشیر در برابر دیگران به لاف ادعا کرده بود که کورش را خود او کشته است به دستور پرووشات او را گرفتند و بوضع فجیعی کشتند. (بند ۵۹ کتزیاس)

سرانجام کله‌تارک و منون (سرداران یونانی سپاه کورش) به ضرب پول

۱- برای نوع شکنجه‌ها، رج ک به تاریخ شکنجه در ایران ج اول.

و طلا در پناهگاه خود (تسالی) به دام عوامل اردشیر و مأموران تیسافرن (یکی از فرماندهان سپاه اردشیر) افتادند. تیسافرن این دو تن را همراه با عده‌ای از یونانیان سپاه کورش به شوش نزد اردشیر فرستاد. اردشیر ایشان را به زندان افکند.

پرووشات، کتزیاس (مورخ و طبیب دربار) برای معالجه و یاری رساندن به یونانیان بویژه کله‌ئارک به زندان فرستاد. از اینرو کتزیاس خود شاهد کمک‌های بسیار پرووشات به زندانیان بوده است.

از سوی دیگر پرووشات می‌کوشید تا موافقت شاه را برای رهایی کله‌ئارک و سایر یونانیان بدست آورده و ایشان را روانه یونان سازد.

کتزیاس می‌نویسد: نزدیک بود این کوشش‌ها به نتیجه رسد که استاتیرا دخالت کرد و شوهرش را تشویق به قتل کله‌ئارک نمود. اردشیر دستور داد کله‌ئارک و سایر یونانیان بجز منون را به قتل رسانند.

پرووشات خشمگین از این واقعه، تصمیم گرفت این بار به حیات استاتیرا پایان دهد و موفق هم شد.

کتزیاس طرح این قتل را چنین می‌نویسد:

استاتیرا با توجه به خطری که او را تهدید می‌کرد به دقت بسیار مواظب خود و اطراف خود بود. با وجود این پرووشات بر طبق نقشه زیر او را به قتل رساند:

یک طرف تیغه چاقویی را به زهر آلودند و بر سر سفره غذا گذاشتند. هنگام خوردن غذا، پرووشات با این چاقو بلدرچینی^۱ و یا (توکائی) به دو نصف کرد. نیمه‌ای را که به زهر آلوده نشد. خود برداشت و نیمه دیگر را (به زهر آلوده) به استاتیرا تعارف نمود. استاتیرا وقتی دید پرووشات به خوردن مشغول شده به تصور آنکه زهری در آن نیست نیمه خود را خورد و با آن زهر قاتل را بلعید و درگذشت.

۱- کتزیاس می‌نویسد پرندۀ کوچکی که ایرانیان به آن rhyndake رینداکه می‌گویند. باندازه یک تخم مرغ است و کباب آن مورد توجه پارس‌هاست.

شاه با شنیدن این خبر نسبت به مادر خود غضب کرد. دستور داد خواجه سرایان او را بازداشت نموده و در زیر شکنجه بکشند. گیگه (Gigge) (ژی ژیس) ندیمه مورد اعتماد او را نیز بازداشتند و کشتند (رک: گی گه) و مادر و پسر نسبت به یکدیگر سخت خشمناک شدند (کتزیاس بند ۶۱)

کتاب کتزیاس در اینجا، پس از شرح کوتاهی درباره سفر خود به یونان بعنوان سفیر و حامل نامه اردشیر به پادشاه قبرس، سپس بازگشت وی به وطنش (کنید) پایان می پذیرد. اما پلوتارک، گزنفون، دیودور، پولی بن از آخرین عملیات پرووشات چنین روایت می کنند: پس از این واقعه (واقعه قتل استاتیرا) اردشیر پرووشات را به بابل تبعید کرد.

ولی طولی نکشید که او بار دیگر به شوش بازگشت و مقرب دربار شد و برای آنکه شاه را راضی نگاه دارد و خود را باو نزدیک تر کند واسطه نزدیکی شاه به دخترش اتوسا شد، سپس اتوسا را (نوه اش را به حباله نکاح اردشیر (پسرش) درآورد (رک ایران باستان ص ۱۰۹۸ و پلوتارک: اردشیر - ۳۳) (رجوع کنید به اتوسا دختر اردشیر)

آخرین اقدام پرووشات کشتن تیسافرن بود. تیسافرن سردار ایرانی، همانکسی است که کله تارک یونانی را که در خدمت کورش جوان به جنگ اردشیر رفته بود به دام انداخته و نزد اردشیر فرستاده بود.

در سال ۳۹۴ ق.م در جنگ میان یونانیها و ایرانیان سواره نظام ایرانیان بسختی شکست خورد. " روزی که این واقعه رخ داد تیسافرن در سارد بود و ایرانیها او را مقصر دانسته بدربار رسانیدند که تیسافرن بشاه خیانت کرده است. پرووشات که از دیرگاهی منتظر چنین روزی بود تا انتقام خود را از تیسافرن دشمن سابق کورش کوچک (صغیر یا جوان)، موقع را مغتنم شمرده بقدری از تیسافرن نزد شاه شکایت کرد تا او به تیت رستس دستور

داد، به آسیای صغیر رفته و تیسافرن را گرفته سرش را از بدن جدا کند (تاریخ ایران باستان ص ۱۱۰۵ گزنفون. دیودور. پولی یون) پس از این از عاقبت کار این زن خبری نیست.

این بانو در بابل دارای مباشری بوده است بنام آنابولی تسوکه ناظر بر اراضی و احوال و کارگران او بوده است همچنین قصری در بابل به نام او بوده است و ۶۰ کور KUR جو مال الاجاره در اختیار نیا هوت - نی نورت پسر پسر نورا شد گذارده شده بوده است. هم چنین این بانو دارای کشتزارها و پردیس هایی در بابل بوده است و در عقب نشینی این قرأ را یونانی ها غارت کردند ولی از برده گرفتن منع شدند ۹۵۸-۱۶۷۵ بریان این بانو علاوه بر خشونت، دارای سفره گسترده بوده و از سفره خود برای دوستان طعام می فرستاده است (۱۰۳۵ بریان)

هم چنین شمشیری نیز به کتزیاس هدیه داده است ۵۱۴ بریان این بانو قریه هایی نیز در حلب داشته است (ص ۹۶۱ - ۹۶۲ بریان)

استاتیرا؛ استاته ئیرا Stateira

کتزیاس می‌گوید: استاتیرا دختر ایدرنس Iderne بود. (بند ۵۳ تاریخ کتزیاس)

کتزیاس نام پدر استاتیرا را نادرست ثبت کرده است (احتمال دارد که این خطا در خلاصه‌نگاری تاریخ کتزیاس رخ داده است) درست آن باید: Hydranes باشد.

بعلاوه کتزیاس می‌نویسد: ایدرنس (ساتراپ بوده است؛ چون پسرش به جای پدر ساتراپ شد اما ساتراپ کدام ولایت؟ هیچکدام از مورخان پاسخی برای آن نیافته‌اند.

برطبق روایت کتزیاس هیدرانس دو دختر داشته بنام‌های: استاتیرا و رخسان. و یک پسر بنام تری توخمه (تری توخمس). گزنفون نیز از یک پسر یاد می‌کند که در ۴۰۰ ق.م در سپاه تیسافرن در آسیای صغیر بوده است.

وقتی داریوش دوم هنوز در قید حیات بوده، استاتیرا دختر هیدرانس را برای پسرش آرس (یا آرساس یا ارشک) که بعد از تاجگذاری خود را اردشیر (دوم) خوانده، به همسری گرفته است و دختر خود را (آمس‌تریس) بهمسری پسر هیدرانس، تری توخمه (تری توخمس)، داده است.

ظاهراً در بدو امر اختلافی میان ملکه (پرووشات همسر داریوش) و عروس (همسر اردشیر استاتیرا) وجود نداشته است. اما بعلت واقعه‌ای روابط به دشمنی و خصومت مداوم کشانیده شده و همه امور کشوری و خارجی را تحت تأثیر قرار داده بود و اسباب تسریع سقوط و تخریب کشور و سلسله هخامنشیان گردیده. فساد و فتنه وقتی یکطرفه می‌شد که از این فتنه‌انگیزان یکی حذف گردد و متأسفانه فتنه‌انگیزتر پیروز شد.

واقعه‌ای که موجب خصومت گردید قتل و کشتار همه اعضای خانواده هیدرانس بدستور پرووشات (ملکه) بود - گزنفون مدعی است یکی از پسران این خانواده از این کشتار جان سالم بدر برده است - دوکس از این خانواده در مدت محدود زنده ماندند اول استاتیرا زن اردشیر (بعدها ملکه ایران) دوم فرزند تری توخمه (تری توخمس) (برادر استاتیرا). هر دو تن را نیز پرووشات در زمان سلطنت اردشیر بوسیله زهر کشت. (برای اطلاع از واقعه قتل اعضای خانواده هیدرانس رجوع کنید به: پرووشات، رخسان، آمس تریس)

در قضیه تری توخمه (رک: رخسان) به قول کنزیاس خود پرووشات (ملکه) جان عروسش را نجات داده بود وگرنه داریوش (دوم) قصد داشت او را بکشد. و وقتی هم به سبب التماس و درخواست پسرش خود به رقت آمد و پادرمیانی کرد تا شوهرش نیز گذشت کند، داریوش به او گفت: گذشتم ولی پشیمان خواهی شد. (رک پرووشات) و این زن زیبا و خردمند (به قول مورخان) از مرگ زود رسیده، جست. ولی به محض آنکه اردشیر سلطنت تکیه زد، زیبایی و خردش را در راه حيله و تزویر و انتقام‌جویی جنایت بکار گرفت و معروف شد.

پس از آنکه اردشیر پادشاه شد، کورش برادرش، معروف به کورش جوان در ساتراپ نشین خود (لیدیه. آسیای صغیر) سر بشورش برداشت،

استاتیرا که در این زمان ملکه شده بود موقع را مناسب تشخیص داده و آتش نزاع میان خود و پرووشات را برافروخت. چون از علاقه شدید پرووشات به کورش باخبر بود و چون میدانست پیش از آن وی تمایل داشته کورش ولیعهد و شاه شود نه اردشیر، پس وی را متهم به رابطه پنهانی با کورش می‌کرد و به عیان می‌گفت که پرووشات آتش جنگ را برافروخته است و پیوسته مادر شاه (یعنی پرووشات) را مذمت می‌کرد (پلوتارک اردشیر ۷) این سخنان آتش کینه در دل پرووشات برمی‌افروخت (نقل از ایران باستان اردشیر) بالاخره میان کورش و اردشیر جنگ درگرفت و نبرد قطعی در محلی بنام کوناکسا واقع شد (در نزدیکی بابل) این جنگ در تاریخ بنام "جنگ کوناکسا" معروف است

دانداماویف می‌نویسد این جنگ در روز ۳ سپتامبر ۴۰۱ ق.م در نود کیلومتری بابل (در شمال بابل) نزدیک دهکده‌ای بنام کوناکسا (Cunaxa) اتفاق افتاده است (ص ۲۸۱ ترجمه انگلیسی) کورش جوان در این جنگ کشته شد. سپاهیانش هزیمت کردند و یونانیان اجیر در سپاهش از جمله فرماندهان آنها بنام کله‌نارک یا کله آرخ Cearchus و منون Menon گریختند. مدتی در جستجوی ایشان بودند تا آنکه تیسافرن (سردار ایرانی) به ضرب طلا و وسیله حيله و تزویر کله‌نارک و منون و یونانیان همراهشان بدام انداخته به حضور اردشیر فرستاد استاتیرا چون می‌دانست پرووشات به یاد فرزندش کورش به حمایت و کمک یونانیان به ویژه کله‌آرخ برخاسته و می‌کوشد جان ایشان را نجات دهد و حتی به نزدیک به موفقیت است دست به کار شد و هرچه رشته بودند پنبه کرد و شاه به تشویق و تحریک او همه یونانیان بجز منون را اعدام کرد. پرووشات کمر به قتل استاتیرا بست و چنانکه گفته شد (رک پرووشات) او را با زهر کشت.

با اینحال چنانکه پلوتارک روایت می‌کند: استاتیرا در بین مردم

محبوبیت زیاد داشت. چون با اجازه اردشیر در سفرها در کالسکه روباز نشسته و مردم بویژه زنان را برای عرض شکایات می‌پذیرفت. استاتیرا دارای کنیزکی بود بنام تیموزه که پادشاه مصر (ساتراپ) برای خدمت او فرستاده شده بود. بعداً جزء صیغه‌های درباری قرار گرفت و بعدها جزء حرم اکسی یارتس (اخی یارتس) شد. ۵۹۵ بریان

رخسان. رخسانه. رکسان. رکسانه. Roxane

(دختر هیدرانس) تری توخمه (تری توخمس) پسر هیدرانس (یا به قول کتزیاس: ایدرن) خواهری داشت بنام رخسان که از طرف پدر خواهر او بود (خواهر ناتنی) (کتزیاس بند ۵۴)

کتزیاس می‌گوید: رخسان زنی بسیار زیبا بود و در تیراندازی با کمان و زوبین اندازی مهارت فوق‌العاده داشت. (بند ۵۴)

پیرنیا می‌نویسد: برادر استاتیرا، که نامش تری تخم (تری توخمه) بود آمس تریس دختر شاه (اردشیر دوم) را بزنی گرفت و پس از فوت ایدرانس (هیدرانس) نظر بنزد یکی او بخانواده سلطنت، تری تخم بجای پدر والی گردید (ساتراپ) او خواهری داشت رکسانه (رخسان) نام (پیرنیا در ذیل این مطلب اضافه می‌کند. این اسم باید یونانی شده روشنک باشد که از حیث زیبایی بی‌مانند بود و بعلاوه مانند بهترین مردان زمان خود مهارت غریبی در تیراندازی و انداختن زوبین و سایر عملیات جنگی نشان می‌داد." (ایران باستان ص ۹۶۱)

بالاخره کتزیاس می‌نویسد:

تری توخمه (تری توخمس) عاشق این خواهر شده و رفیق او گشت و از آمس تریس (دختر داریوش) نفرت یافت سرانجام تصمیم گرفت او را (آمس تریس) را در جوالی کرده و آنرا ببندد (تا ندانند کیست. ن) و به

سیصد نفر از نزدیکانش که با او در طرح شورش (علیه شاه) همکاری می‌کردند، دستور دهد به ضرب زوین او را بکشند (دست همه را بخون بیالاید. تا همه اجباراً در شورش شرکت کنند. ن) اما یکی از نزدیکانش بنام اودیاسته (اودیازتس) MDISTES با وعده‌های بسیار از جانب شاه مأمور گردید، آمس تریس را نجات دهد (یعنی به تری توخمه (تری توخمس) خیانت شده و قصد او را نزد شاه فاش کرده بودند. ن) اودیاسته (اودیازتس) با عده‌اش به تری توخمه حمله کرد تری توخمه به دفاع دلیرانه از خود برخاست و سی و هفت نفر از حمله‌کنندگان را کشت (نه بتهایی. ن) و خود کشته شد. (بند ۵۴ کتزیاس)

پیش از این نوشتیم پس از این واقعه به دستور پرووشات مادر و دو برادر و دو خواهر تری توخمه، یعنی خواهران و برادران رخسان را دستگیر کرده و همگی را زنده بگور کردند و رخسان را نیز گرفتند و به دستور پرووشات زنده قطعه قطعه (ریز ریز) کردند. از این خانواده یعنی خانواده هیدارنس فقط استاتیرا زن اردشیر باقی ماند که او را هم داریوش می‌خواست بکشد ولی با پادرمیانی پرووشات نجات یافت. اما گزنفون (مورخ) می‌گوید یک برادر دیگر از ایشان زنده مانده و در خدمت تیسافرن بود.

کتزیاس می‌گوید: پسر تری توخمه (تری توخمس) را هم، پرووشات با زهر کشت.

آمس تریس دختر داریوش دوم.

آمس تریس دختر داریوش دوم از پرووشات بود. وقتی استاتیرا دختر هیدرانس را بعقد اردشیر درآوردند. آمس تریس را نیز به تری توخمه (تری توخمس) برادر استاتیرا و پسر هیدرانس به همسری دادند. کتزیاس می نویسد تری توخمه عاشق خواهرش رخسان شد و قصد داشت زنش آمس تریس را کشته و سر بشورش بردارد این خبر نزد شاه فاش شد. تری توخمه را بدستور شاه کشتند و همه اعضای خانواده هیدرانس (پدر تری توخمه) غیر از استاتیرا بدستور پرووشات کشته شدند. (رک: پرووشات. استاتیرا. رخسان)

از سرنوشت خود آمس تریس خبری در دست نیست آیا در همان واقعه کشته شده است؟

آمس تریس دختر اردشیر

آمس تریس یکی دیگر از دختران اردشیر بود که بهمسری پدرش درآمد.
(رک: پلوتارک. ایران باستان)

آتوسا (دختر و همسر اردشیر دوم)

اردشیر (دوم) دختری داشت بنام آتوسا که در نهران باوی مراوده داشت. پرووشات (رک: پرووشات) در این رابطه پنهان خبر شد و برای جلب رضایت شاه و آشتی مجدد با وی (رک. پرووشات. استاتیرا) واسطه عقد این دختر با شاه قرار گرفت.

پلوتارک می‌نویسد: اردشیر باندازه‌ای این همسر خود را دوست می‌داشت که وقتی وی مبتلا به بیماری جذام شد باز هم او را ترک نکرد بلکه همواره در معبد ژونن (شاید معبد آناهیتا - ناهید. پیرنیا) برای سلامت همسر خود دعا می‌کرد (پلوتارک. دیدرو - ایران باستان ص ۱۰۹۸)

مانیا Mania (منی‌ی)

گزنفون می‌نویسد (تاریخ یونان. کتاب سوم بند ۱ و ۲):
بخشی از استان ائولید Eolide^۱ که جزو ساتراپ نشین (فرنا باز)^۲ بود به حکم خود فرنا باز تحت حکومت زنیس^۳ Zenis قرار گرفته بود و تا هنگامیکه زنیس زنده بود حاکم این بخش بود. پس از فوت وی، همسرش مانیا^۴، (اهل داردانوس) با سپاه و هدایای بسیار نزد فرنا باز، ساتراپ ایالت^۵، رفته، آمادگی خود را برای ادارهٔ استان شوهرش اعلام داشت و تعهد نمود خراج استان را مرتباً بپردازد، فرنا باز موافقت کرد و هیچگاه جز صداقت چیزی از این زن ندید. اما مانیا به محدودهٔ حکومت خویش (گزنفون می‌نویسد: ساتراپ نشین) بسنده نکرده، شهرهای کنار دریا را مانند، لاریس^۶، هاماکسیت^۷، کلنه^۸ را به حیطةٔ تصرف خود درآورد.
یونانیان مزدور (اجیر) در سپاه وی در جنگ‌های تهاجمی به باروهای

۱- Eolide: در آسیای صغیر بین تُرداد و یونانی (Ioni - Troade)

۲- سردار ایرانی در زمان اردشیر دوم. ساتراپ فریژی Phrygie در مرکز آسیای صغیر

۳- زنیس: قائم مقام و یا نایب ساتراپ در این منطقه بود.

۴- این اسم (مانیا) ایرانی است. ۵- ایالت فریژی

۶- این شهرها در کنار غربی آسیای صغیر قرار دارند.

۷- این شهرها در کنار غربی آسیای صغیر قرار دارند.

۸- این شهرها در کنار غربی آسیای صغیر قرار دارند.

این شهرها شرکت داشتند و خود مانیاسوار برگردونه از نزدیک به نظارت نبردها می پرداخت و به افراد شایسته و دلیر جایزه و پاداش می داد. بعلاوه در سفرهای جنگی فرنا باز علیه پی سیدیان و میسیان شورش لشرک می کشید و در نبردها شرکت می کرد.

مانیا و زنیس شوهر متوفای او هر دو از اهالی داردانوس (شهر) بودند. کمی پیش از چهل سال از عمر مانیا گذشته بود که دامادش به نام میدیاس^۱ به خوابگاه او وارد شد و او را در خواب خفه کرد. "قاتل پس از آن، پسر او را هم که هفده ساله بود، کشت" این پسر، جوانی بسیار زبنده بود. میدیاس پس از این جنایات در قلاع اسکپ سیس و ژرژیس، که گنج مانیا نیز در آنجاها پنهان بود، مستقر شد. ولی شهرهای دیگر از تبعیت او سرباز زدند. پس از آن میدیاس، هدایای فراوان با سفیر به حضور فرنا باز فرستاد و از او تقاضا کرد به جانشینی مانیا منصوبش کند. یعنی حاکم ولایت شود. فرنا باز هدایا را پس فرستاد و باو پیغام داد: از همه اینها (هدایا و سایر چیزها) خوب محافظت کن تا بیایم تو و هدایای ترا به تصرف خود درآورم.

در این احوال، در سیلیداس سردار لاسدمونی (که با فرنا باز در نبرد بود) به منطقه اولید تاخته و شهرهای لاریسا، هاکسیست و کلنه را یکروزه تصرف کرد. بعلاوه مردم قلاع دیگر خود از او استقبال کردند.

در سیلیداس پس از تصرف این شهرها عازم قلاع اسکپ سیس و ژرژیس شد میدیاس در قلعه اسکپ سیس بود و چون دانست که مردم از او حمایت نخواهند کرد از قلعه خارج شده و خود را به درسیلیداس سردار لاسدمونی تسلیم کرد و عازم قلعه ژرژیس شدند در پای دیوارهای قلعه سردار لاسدمونی میدیاس را واداشت که درهای قلعه را بگشاید میدیاس از ترس آنکه در سیلیداس دستور بازداشتش را صادر کند به

نگهبانان درون قلعه گفت دروازه را بکشایند. بدین ترتیب در سیلیداس وارد قلعه شد و گنج مانیا را از میدیاس تحویل گرفت و میدیاس را "از شئونتش خلع کرده... و باو اجازه داد که در سپ سیس (اسکپ سیس) در خانه پدری اقامت کند"

(نقل از گزنفون: تاریخ یونان - تاریخ ایران باستان ص ۱۱۰۰ ج - کتاب: امیر مهدی بدیع یونانیان و بربرها ۳۱۹)
قضایای فوق در سالهای ۳۹۹ ق.م تا ۳۹۸ ق.م اتفاق افتاده است.

گی‌گس - گیگه - ژیزس. ژیزس Gigges

ندیمه پرووشات

کتزیاس می‌نویسد (بند ۶۱): پس از آنکه پرووشات (مادر اردشیر دوم) عروس خود را [استاتیرا (همسر اردشیر دوم)] کشت. اردشیر بر او غضب کرد و خواجه سرایان او را دستگیر و دستور داد پس از شکنجه بسیار به قتل رسانیدند.

پرووشات ندیمه‌ای داشت بنام گیگه (ژیزس) که به او علاقه بسیار داشت. شاه (اردشیر) دستور داد او را نیز توقیف کنند ولی پرووشات به حمایت از او پرداخت و او را در خانه خود پناه داد. پس از گذشت زمانی، قراولان شاهی در روزیکه گیگه (ژیزس) از خانه پرووشات خارج شد، دستگیرش کرده به دادگاه تحویلش دادند.

قضات شاهی او را تبرئه کردند. ولی شاه امر به کشتنش داد. پس از آنکه او را زجر و شکنجه دادند به دژخیم سپردند. "سرش را روی سنگ پهنی گذارده با سنگی دیگر چندان کوبیدند، تا خرد شد و صورتش مسطح گردید" (کتزیاس. دی‌نن. تاریخ ایران باستان)

مورخان (دی‌نن و دیگران) از قول کتزیاس نقل می‌کنند (در خلاصه تاریخ کتزیاس نیست) که: "ژی‌ژیس (گیگه) آلت اجرای قصد پرووشات نبود و فقط برخلاف میل خود از قضیه (قضیه قتل استاتیران) اطلاع داشت" (رک: ایران باستان ص ۱۰۹۷)

آسپاسی Aspasia (آسپزی)

پلوتارک روایت می‌کند (اردشیر بند ۳۹):

آسپاسی در سرزمین یونان از پدر و مادری آزاد (غیربرده ن) تولد یافته، آموزش و تربیت شایسته‌ای داشت. کورش جوان (برادر اردشیر دوم) او را دیده، شیفته او شده و در حرم خود جای داد.

پس از نبرد کوناکسا (میان اردشیر و کورش) و کشته شدن کورش و قتل خانواده کورش و غارت اثاث و اموال کورش از جمله زنانی که از حرم کورش زنده به یغما گرفتند؛ آسپاسی بود او را تحویل حرم اردشیر دادند. داستان این زن آن بود که وقتی خواجه تری‌دس زیباترین امردان کوروش کوچک درگذشت کوروش کوچک که باو سخت علاقمند بود سخت غمناک شد. این زن با حيله‌ای که انگیخت غم او را بدل بشادی کرد. و از اینجهت مورد علاقه شدید کوروش کوچک قرار گرفت (نقل از بریان نقل از کورت ۵۷۱)

مورخان (دیو دور و دیگران) می‌نویسند: او (آسپاسی) زیباترین زن آسیا بود - یا او فوق‌العاده زیبا بود... اردشیر که از دختران خویش نیز چشم‌نپوشیده بود نظر به این زن دوخت.

اما مورخان یونانی افسانه وار روایت کنند؛ وقتی اردشیر پسر بزرگش داریوش را به ولایتعهدی منصوب کرد نخستین درخواست ولیعهد بر طبق رسوم زمان، آن بود که شاه این زن را بعنوان ارمغان باو دهد. اردشیر که نه

می‌توانست از قبول درخواست ولیعهد امتناع ورزد و نه از آسپاسی دل برکنند پذیرش درخواست را مشروط به قبول آسپاسی نمود و می‌پنداشت که او شاه را بر ولیعهد ترجیح می‌دهد. و برخلاف انتظارش آسپاسی داریوش را برگزید. شاه از آسپاسی دل برداشت ولی از داریوش کین بدل گرفت. و هنوز چیزی نگذشته بود که آسپاسی را از دست پسر گرفت و به معبد آناهیتا در هگمتانه (همدان) فرستاد تا باقی عمر را در خدمت معبد بماند و از زناشویی محروم شود. عنوان او کاهنه بود. (بریان ۶۷۴ و ۱۵۳۸)

داریوش سخت آزرده خاطر شد و در صدد فرصت بود تا انتقام گیرد سرانجام به تحریک درباریان برای قتل پدرش طرح توطئه‌ای را ریخت و پیش از آنکه دست بعمل زند دستگیر شد به امر شاه دادگاهی برایش ترتیب دادند و بحکم دادگاه سر از بدنش جدا کردند. به عقیده برخی مورخان خود اردشیر از شدت غضب با خنجر خود داریوش را آنقدر زد تا کشت پس از او زنان و فرزندان او را نیز کشتند (پلوتارک. دیودور. ژوستن. ایران باستان. ترجمه پلوتارک هم چنین رجوع کنید به کتاب تاریخ امپراطوری ایران: بریان)

آتوسا (همسر اردشیر سوم)

آریان (مورخ) می‌نویسد: آتوسا همسر اردشیر (سوم) بود. این اردشیر پیش از آنکه به سلطنت رسد نامش (أخوس) بود. و پس از تاجگذاری خود را اردشیر خواند و بنام اردشیر سوم در تاریخ معروف است. اخوس یکی از فرزندان بیشمار اردشیر دوم است.

مورخان یونانی می‌گویند اردشیر (دوم) ۳۶۰ زن رسمی و غیر رسمی (عقدی و غیرعقدی) داشته است اما باید دانست که یونانیان قدیم عدد (۳۶۰) را زیاد بکار برده‌اند. و از اعداد رایج مورد علاقه آنان است از اینرو قابل تردید است.

ژوستن (مورخ) می‌گوید وی یکصد و پانزده فرزند پسر یا دختر داشته است. ولی اغلب آنها در زمان حیات وی مرده‌اند. چنانکه می‌دانیم برخی نیز به فرمان خود او یا بدست برادرشان یا دیگران به قتل رسیده‌اند.

داریوش بزرگترین فرزند اردشیر دوم بود که به دستور خود اردشیر به قتل رسید (رک: اسپاسی) پس از قتل داریوش پسر بزرگ و ولیعهد اردشیر (دوم) اوخوس که خیال سلطنت در سر می‌پرورانید به دسیسه چینی و زمینه‌سازی مشغول شد. او که در تحریک پدرش به قتل داریوش دست داشت با دو مانع دیگر در راه خود مواجه بود.

۱- پس از داریوش پسر بزرگتر از همه آریاسپ بود.

۲- آرسان پسر دیگر اردشیر از یکی از زنان غیررسمی اردشیر، مورد علاقه بسیار پدر بود چون درباریان نیز بدو دسته تقسیم شده و گروهی موافق وی و گروهی مخالفش بودند پس کوشید آتوسا دختر و همسر (؟) اردشیر یعنی خواهر و زن پدر خود را نیز همکار و هم رأی کند و به این زن وعده داد که پس از رسیدن به سلطنت با او ازدواج خواهد کرد. "حتی در دربار بعضی می‌گفتند که اُخس با این زن (یعنی خواهر خود؟) در نهران روابطی دارد و شاه از این قضیه آگاه نیست"

(پلوتارک. ژوستن. ایران باستان ص ۱۱۵۲)

بی شک آشفتگی وقایع دربار هخامنشی بویژه در زمان اردشیر (دوم) روایات مورخان باستانی را آشفته کرده است. پلوتارک در کتاب خود (بخش اردشیر. بند ۳۳) می‌گوید: آتوسا دختر و همسر اردشیر پس از ازدواج با اردشیر به بیماری جذام مبتلا شد. (رک آتوسا همسر اردشیر دوم) و در بند ۴۵ همین بخش می‌گوید: آتوسا خواهر اوخوس با او همکار و هم رأی بود شاید یکی دیگر از دختران اردشیر آتوسا نام داشته است و یا آتوسا دختر خواهر اردشیر بنام (اُخا) بوده است زیرا پس از آنکه سرانجام اوخوس به سلطنت رسید و نام خود را اردشیر (سوم) نهاد "تصمیم گرفت تمام اعضای خانواده سلطنت را بقتل برساند، تا کسی مدعی تاج و تخت نگردد و با این مقصود کاری کرد که نظایر آن در تاریخ نادر است. در این موقع شاهزاده‌ها و شاهزاده خانم‌های زیاد بقتل رسیدند. و خواهر اردشیر، که اوخا نام داشت و مادر زن او بود نیز کشته شد. عموی او را با یکصد پسر و نواده در حیاطی محبوس داشته همه را به قتل رساندند..." (ایران باستان ۱۱۶۵ نقل از دیودور و کنت کورث)

بهرحال اوخس پس از آنکه دو برادر خود را (آریاسپ و آرسان) از میان برداشت:

(آریاسپ از ترس خودکشی کرد).

پس از درگذشت پدرش اردشیر (دوم) به سلطنت نشست. و با دختری بنام آتوسا (خواهر خودش؟) ازدواج کرد. اوخس (اردشیر سوم) پس از بیست سال سلطنت بدست خواجه‌ای بنام باکواس کشته شد. (خواجه به او زهر خوراند) خواجه یک پسر اردشیر (بنام آریس) را که از همه جوان‌تر بود به تخت نشانند در این زمان سایر اولاد و زنهای اردشیر هر که توانست گریخت و هر که ماند نابود شد. آتوسا و سه دخترش به قول (آریان) از مرگ جستند و یکی از این دختران بنام (پرووشات) همسر اسکندر (ملقب به کبیر) شد.

سی سی گامبی، سی سی گامبیس، زی زی گامبی. سوسی گامبی Sysigambies Sisygambis سی زکامبیس

مادر داریوش سوم. زن و خواهر آرسان پدر داریوش سوم. آرسان پسر داریوش دوم.

کنت کورث (کنت کورس. مورخ) در بخشی که درباره عقبه سپاه داریوش توضیح می دهد، می نویسد: "بفاصله یک استاد (واحد طول. ن) یک گردونه، سی سی گامبی، مادر داریوش را حمل می کرد و در گردونه دیگر زن او نشسته بود (کتاب ۳ - فصل ۳ بند ۲۲)

دیودور (مورخ) می نویسد: "داریوش (سوم) پسر ئورسانس (ئوآرسانس Oarsanes و وی پسر اوستانس (Ostanes) برادر اردشیر (دوم).

(کتاب ۱۷. بند ۵)

داریوش فرزند آرسانس و سی سی گامبیس بود که خواهر و برادر بودند. (ص ۷۹۲. تاریخ بریان)

در نبرد ایسوس (اسکندرون کنونی) (به سال ۳۲۳ ق.م) بین سپاه اسکندر و داریوش، سپاه داریوش هزیمت کرد و داریوش فراری شد و اردوی ایران از جمله خیمه و بارگاه داریوش بدست سربازان مقدونی افتاد. سی سی گامبی، مادر داریوش استاتیرا زن داریوش و دو دختر او و

همه حرم او و خواجه سرایان و همه اشیاء نفیس و جواهرات... بدست دشمن به غنیمت برده شد. (همه مورخان)

کنت کورث درباره کاروان سپاه داریوش می نویسد:... از پس گردونه شاهي سپاهی بعدد ده هزار نفر حرکت می کرد نیزه های آنها به نقره مزین بود و نوکی از زر داشت. شاه را از سمت راست و چپ تقریباً دویست و پنجاه نفر از نجبا و اقربای ممتاز او احاطه داشتند. این کبکبه بسی هزار پیاده منتهی می شد. و از عقب این عده چهارصد اسب شاهي حرکت می کرد دورتر بفاصله یک استاد [۱۸۵ متر] گردونه ای می آمد که سی سی گامییس مادر داریوش در آن بود و در گردونه دیگر زن داریوش حرکت می کرد. خدمه این دو ملکه سواره از عقب گردونه ها می رفتند. پانزده گردونه دیگر، موسوم به آرماهاکس اطفال شاه و مریبان و خواجه سرایان آنها را حمل می کرد. بعد زنان غیر عقدی شاه می آمدند. عده آنها ۳۶۰ (عدد ۳۶۰ مورد علاقه یونانیان بوده. ن) و لباسشان مانند لباس ملکه ها بود گنج شاه را ششصد قاطر و سیصد شتر می بردند و دسته کمانداران مسحفظین آن بودند (رک ایران باستان ص ۱۲۹۸)

دیودور می نویسد (کتاب ۱۷ بند ۳۵): پس از هزیمت داریوش در جنگ ایسوس، "علاوه بر مادر و همسر و دختران داریوش، پسر ۶ ساله وی نیز به اسارت مقدونیه در آمد"

راجع به مادر داریوش (سی سی گامییس) مورخان می نویسند: در هنگام اسارت زنی سالخورده بود ولی با ابهت و شهامت. (ص ۱۳۱۹ ایران باستان)

دیودور می گوید (کتاب هفدهم بند ۱۱۸) سی سی گامییس پنج روز پس از مرگ اسکندر درگذشت.

اسکندر مقدونی برای سی سی گامییس احترام فوق العاده ای داشت، وقتی مادانس که خواهرزاده یا برادرزاده او بود و در تنگه بین

خوزستان و فارس سخت جنگید و قوای اسکندر را راه نداده بود. به علت بُعد زمان خواهان تسلیم شد، نامه‌ای به سی سی گامیسی نگاشت، این ملکه طی نامه‌ای از اسکندر خواهان عفو او شد، اسکندر او را عفو و اتباع او را از پرداخت مالیات معاف کرد. (ایران عهد باستان مشکور)

استاتیرا (زن داریوش سوم)

دیودور می نویسد: داریوش با خواهر خود استاتیرا ازدواج کرد و از این همسر (لااقل) دو دختر و یک پسر داشت. در جنگ ایسوس پس از هزیمت داریوش همه آنها به اسارت درآمدند. به قول مورخان: استاتیرا زنی بود بسیار زیبا که بسیار مورد توجه اسکندر بوده است. این زن در اسارت در گذشته است.

رکسانه. رکسان. رخسان. روشنک

بنابر روایات ایرانی، به وصیت داریوش، اسکندر با روشنک دختر داریوش ازدواج کرد. البته شیرینی افسانه‌ها را با تلخی واقعیت‌های تاریخی نباید زدود ولی خانواده داریوش در اسارت اسکندر بودند و خود داریوش هم بی آنکه بفکر مردن باشد بدست سرداران سپاه خود در نزدیکی دامغان به قتل رسیده بود.

[داریوش بسال ۳۳۳ ق. م در نزدیک ایسوس (شهر ایسوس نزدیک شهر اسکندرون امروزی) شکست خورد و خانواده اش - سی سی گامیبس مادرش، همسر و دخترانش - به اسارت درآمدند. اسکندر در سال ۳۳۱-۳۳۲ ق. م مصر را بدون جنگ تصرف نموده و سپس در سال ۳۳۱ ق. م از رود فرات و دجله گذشته و باقی سپاه ایران را شکست داده و داریوش گریخته است و در نزدیک دامغان در تابستان سال ۳۳۰ ق. م به دستور سردار سپاه بسوس به قتل رسیده است در سالهای ۳۳۰ تا ۳۲۷ ق. م اسکندر مشغول به سایر نبردها بوده، سپس با رکسان (در سال ۳۲۷ ق. م) ازدواج کرده است و در همین سال عازم هندوستان شده است] پس از آنکه اسکندر از هندوستان به شوش بازگشته جشن بزرگی برپا نمود و در طی آن تعداد زیادی از دختران بزرگان ایرانی را به همسری سران سپاه خود داده است. سپس در ژوئن ۳۲۳ ق. م بطور ناگهانی،

بی آنکه جانشینی برای خود تعیین کند در گذشته است. رکسان طفلی زاده است که نام او را هم اسکندر نامیدند مورخان می‌گویند پس از این طفل پس از مرگ اسکندر تولد یافته است و عنوان پادشاهی بر او نهادند در زمانیکه این طفل متولد شده و عنوان پادشاهی گرفت، فیلیپ سوم در مقدونیه سلطنت می‌کرده است. نه فقط این مسأله موجب اختلاف و نزاع می‌گردید بلکه سرداران اسکندر نیز بجان هم افتادند تا غنیمت آسان بدست آمده را پاره پاره کنند و بنابراین ملکی برای اسکندر نماند و هر که سری داشت سر برداشت و بر بخشی خیمه پادشاهی برافراشت. بویژه آنکه هر که دندان طمعش تیزتر بود سهم بیشتر طلب می‌کرد و هر کدام نیز برای مشروعیت حاکمیت خود و یا برحق بودن سلطنت خود خواستار نایب‌السلطنگی طفل زبان باز نکرده اسکندر گردید و رکسان را با فرزند دست به دست می‌بردند.

حال به بررسی روایات گوناگون پردازیم:

محمدابن جریر طبری بسال ۲۲۴ هجری قمری مطابق (۸۳۹ م) در آمل (چنانکه یاد کرده‌اند) متولد شده است (رک ص ۴۱ تاریخ بلعمی. بهار) فرهنگ معین می‌نویسد در حدود ۲۲۶ هجری قمری. و در سال ۳۱۰ هجری قمری در بغداد وفات یافته است.

ابوعلی محمدبن محمد بلعمی، مترجم تاریخ طبری به فارسی بین سالهای ۳۶۲ تا ۳۸۶ هجری قمری درگذشته است. درباره سال مرگ بلعمی اختلاف نظر است (رک ص ۲۱ تاریخ بلعمی) بلعمی در ترجمه تاریخ طبری به قول (هرمان اته: خاورشناس) در متن تاریخ طبری "تصرفاتی که گاهی از حد مجاز خارج می‌شود، کرده است" (رک ص ۲۹ تاریخ بلعمی. بهار)

طبری پس از آنکه شرحی درباره علت وقوع جنگ بین اسکندر و دارا (داریوش سوم) می‌نگارد به وصف واقعه پرداخته می‌نویسد:

... "پس هر دو لشکر برابر آمدند، در زمین جزیره و آن موصل است میان عراق و شام هر دو برابر نشستند و یک ماه حرب نکردند..."
 پس از گذشت یک ماه... دو حاجب دارا به دعوت اسکندر، پنهانی نزد اسکندر رفته و قول دادند که: دارا را روز حرب بکشند...

جنگ درگرفت: چون سپاه دارا حمله کردند آن حاجبان هر دو از پس او (از پشت دارا) اندر آمدند، او را نیزه زدند به پهلو اندر، نیزه از دیگر پهلو بیرون آمد و دارا از اسب بزمین افتاد... اسکندر با خاصگان خویش بیامد و دارا را بدید غلتان، میان خاک و خون و بمرگ نزدیک آمده، از اسب فرود آمد و بزمین نشست، و سر او را از زمین برگرفت و رویش از خاک پاک کرد و سرش برکنار نهاد و گفت ای ملک نخواستم که ترا چنین دیدی اندر این حال... اکنون هر حاجتی که تو خواهی از من بخواه و مرا وصیتی بکن و فرمانی بفرمای. دارا چشم باز کرد و گفت که مرا بتو سه حاجت است، یکی: خون من باطل مکن و آنکه مرا کشت از ایشان کین من بخواه، دو دیگر: مهمتر زادگان و بزرگان را تباه مکن و فرومایگان را برایشان مهتری مده، سه دیگر: آبادانها و بناهای ما را از جهان برمدار. اسکندر گفتا پذیرفتم که در سه حاجت رواکنم و لیکن تو نیز دختر خویش روشنک را مرا ده بزنی، گفتا دادم، اگر ترا از وی فرزند آید پادشاهی عجم (؟) او را ده، گفتا چنین کنم...." (ص ۶۹۷، ۶۹۸)

حمزه اصفهانی (مؤلف کتاب پیامبران و شاهان - نام فارسی کتاب - ترجمه شعار) در حدود سال ۲۸۰ هجری قمری متولد و زندگی تا حدود سال ۳۵۰ طول کشیده است (رک ترجمه کتاب ص ۱۶)
 حمزه اصفهانی از ازدواج‌های اسکندر در ایران ذکری به میان نیاورده ولی مطلبی سخت جالب توجه درباره اسکندر دارد می‌گوید:
 دارا پسر دارا: به روزگار فرمانروایی او اسکندر در مغرب ظهور کرد... چون اسکندر به پادشاهی نشست و کسان دارا برای گرفتن باج (خراج)

نزد او آمدند، وی گفت به دارا بگویید ماکسانی (مرغی) که تاکنون تخم می‌گذاشت (تخم طلا) از تخم افتاد (مرد). این امر سبب شد که جنگ میان دارا و اسکندر برخاست و دارا بدان جنگ کشته شد....

اسکندر: چون اسکندر دارا را بکشت و بکشور ایران استیلا یافت، زشتکاری آغاز نهاد و در ریختن خون مردمان زیاده‌روی می‌کرد. از بزرگان ایران ۷۰۰۰ تن اسیر به زنجیر کشیده در لشکر وی بودند که در روز ۲۱ تن از ایشان می‌کشت... سرزمین بابل بود که بدست وی به تلی خاک تبدیل یافته بود. از جمله اخباری که داستان سرایان ساخته‌اند اینکه اسکندر در ایران ۱۲ شهر ساخت و همه آنها را اسکندریه نامید... اما این اخبار نادرست است زیرا وی ویران‌کننده بود نه آبادکننده (ص ۴۰. کتاب. ترجمه شعار)

فردوسی در سال ۳۲۹ ه.ق. تولد یافته و بسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه.ق درگذشته است (رک فرهنگ معین)

فردوسی می‌گوید: پس از آنکه دارا (داریوش) بدست دستوران خود زخمی شد و اسکندر به بالین او آمد به اسکندر اندرز داد و نیز توصیه کرد دختر او را اسکندر به همسری برگزیند:

زمن پاک تن دختر من بخواه بدارش بآرام در پیشگاه کجا
مادارش روشنگ نام کرد جهان را بدو شاد و پدram کرد...

پس از مردن دارا، اسکندر به مادر روشنگ نامه نوشت و در حقیقت از روشنگ خواستگاری کرد

... چو جفت ترا روز برگشته شد بدست یکی بنده برکشته شد
برآیین شاهان کفن ساختم ز درد جهاندار پرداختم
بسی آشتی خواستم بیش جنگ نکرد آشتی چون نبودش درنگ
زخونش بیچید هم دشمنش بمینو رساناد یزدان تنش

و را دادگر جای نیکان دهداد بداندیش را زهر پیکان دهداد
نیابد کسی چاره از چنگ مرگ چو باد خزانست و ما همچو برگ
جهان یکسر اکنون بیش شماس براندر زدارا فراوان گواست
که او روشنگ را بمن داد و گفت که چون او نباشد ترا در نهفت...

اما مرحوم پیرنیا (در ایران باستان) با استناد به مورخان یونانی می‌نویسند: آریان (مورخ) گوید (کتاب ۷ بند ۳) در میان اسراء (اسرای سفدی در باختر) زنان زیاد بودند و از جمله دختران اکسیارتس. (یکی از بزرگان سفدیان که همراه با خانواده و سایر مردم سفد از ترس اسکندر به کوه پناه برده بودند مقدونی‌ها کوه را تصرف کردند و پناهندگان را اسیر نمودند) یکی از دختران او (اکسیارتس) که رکسانه (روشنگ) نام داشت و از چندی قبل بحد بلوغ رسیده بود، در میان زنان آسیا مثل و مانند نداشت و فقط زن داریوش در و جاهت از او می‌گذشت. اسکندر عاشق او شد، ولی بجای اینکه از حق فاتح استفاده کند (حق فاتحان تصرف و تملک هر چیز بوده است. ن) ترجیح داد که او را بحباله نکاح درآورد. بعد چون اکسیارتس شنید که خانواده‌اش اسیر شده و نیز از قصد اسکندر نسبت به دخترش آگاه شد، امیدوار گشته نزد اسکندر آمد و او، چنانکه اقتضای خویشی بود، پدر زن خود را با احترام زیاد پذیرفت. (ص ۷۳۶. ایران باستان. قطع جیبی)^۱

۱- گونشمید می‌نویسد: طبق رسوم و اخلاق رایج یونان، ازدواج با زن غیر یونانی، قانونی محسوب نمی‌شد. اما اسکندر باین سنت پای بند نماند و بدان پشت پا زد و زنی بنام "رکسانه" یا روشنگ" را که از اهالی باکتریه بود قانوناً بزنی گرفت. دوستان او نیز ناگزیر شدند تا از سرمشق شاهانه پیروی کنند و در جشن بزرگ عروسی که در شوش منعقد شد هشتاد تن از مردان مقدونی که همه از نزدیکان و اطرافیان شاه (اسکندر) بودند زنان متشخص ایرانی را بهمسری پذیرفتند. ده هزار تن از سربازان عادی نیز که با زنان آسیایی قبل روابطی برقرار کرده بودند بدین مناسبت از شاه هدایای عروسی دریافت

باز هم می‌نویسد: مرگ ناگهانی اسکندر و نبودن پسر بالغی از او، که بر تخت نشیند و نیز وجود عده‌ای زیاد از سرداران و رجال مقدونی که هیچیک از آنها خود را کمتر از دیگری نمی‌دانست باعث شد که پس از فوت اسکندر تشنجات و منازعات و جنگهای خونین بس طویلی در دولت او روی دهد. رکسانه آستن بود (در حاشیه می‌نویسد: رکسانه را بعضی تصور می‌کنند یونانی شده روشنک است که در داستانهای ما ذکر کرده‌اند. ولی باید در نظر داشت که در داستانهای ما این زن را دختر داریوش سوم یا دارا دانسته‌اند و حال آنکه موافق تاریخ دختر اکسیارتس بوده است) و انتظار داشت وارثی برای اسکندر بزیاید. از طرف دیگر اسکندر تازه استاتیرا دختر داریوش را ازدواج کرده بود و سه پسر هم از زنان غیر عقدی داشت... (ص ۱۹۵۴. قطع جیبی ایران باستان)

آریان (مورخ) می‌نویسد: (کتاب هفتم فصل ۴ بند ۴ تا ۶)... پس از آنکه اسکندر به شوش بازگشت در شوش مراسم جشن‌های متعدد عروسی برای خود و همراهانش برپا داشت. خود وی با دختر کوچک داریوش بارسین یا برسین Barsin و هم‌چنین به قول آریستوبول (گزارشگر اسکندر) با دختری ایرانی بنام پاری‌زاتیس (پرووشات) که جوانترین دختر اوکوس (اردشیر سوم) بود، ازدواج نمود (آریان در مورد بارسین یا برسین اشتباه می‌کند. دختر داریوش که با اسکندر در این مراسم ازدواج نموده بنام استاتیرا است و برسین یا بارسین دختر ممنون است)...

در اینجا آریان اضافه می‌کند: "اسکندر پیش از این (یعنی پیش از این ازدواج) با رکسان دختر اکسیارتس Oxyartes ازدواج کرده بود..."

→ داشتند هر چند که ازدواج با رکسانه تخلف از آداب و رسوم یونان بود اما برسمیت شناختن تعدد زوجات برسم رایج در مشرق زمین از طرف پادشاه تخطی بزرگتری باین رسوم بشمار می‌رفت. او در آن اوان با دو تن دیگر یعنی ستاتیره (استاتیرا) دختر داریوش و پاروزاتیس دختر اردشیر اُخس (اوخوس) عروس کرد" (نقل از ترجمه جهاننداری)

دیودور در کتاب هفدهم فصل ۸۴ می‌نویسد: (بخش مهمی از این فصل مفقود شده است)
 اسکندر در باختر "عاشق رکسان دختر اکسیارت شد و با وی ازدواج کرد..."

پس از مرگ اسکندر (ژوئن ۳۲۳ ق.م) "علاوه بر نزاعی، که بین سرداران او روی داد اشخاص دیگر هم داعیه سلطنت داشتند. یکی از آنها آریده برادر نامشروع اسکندر از رقاصه‌ای آرین نام بود دومی المپاس مادر اسکندر، سومی کلئوپاتر خواهر او و ملکه مملکت اپیر (Epiros در شمال غربی یونان) بعد سینان دختر فیلیپ دوم (پدر اسکندر) و اووری دیس دختر سینان و زن آریده.

هنوز جسد اسکندر سرد نشده بود که نزاع بین سرداران او شروع گردید... (ص ۱۹۵۵ ایران باستان)

کنت کورث (مورخ) (کتاب دهم بند ۶ و ۱۳ تا ۱۶) می‌گوید، پس از گفتگو و بحث و جدل تصمیم اکثریت بر آن قرار گرفت که پسر اسکندر از رکسانه پادشاه شود و پردیکاس یکی از فرماندهان نزدیک و مقرب اسکندر نایب‌السلطنه باشد. البته بقول خود کنت کورث (مورخ) رکسانه شش ماهه حامله بود و در اینصورت نمی‌دانستند فرزند پسر است یا دختر. دیودور (کتاب ۱۸ بند ۲) می‌گوید: برخی از فرماندهان نیز از آریده برادر اسکندر طرفداری می‌نمودند. ژوستن (مورخ) (کتاب ۱۳، بند ۶ تا ۱۲) می‌گوید؛ بطلمیوس (سردار سپاه) انتخاب آریده را رد کرد زیرا مادرش بیدنامی معروف بود و او از یک فاحشه تولد یافته بود بعلاوه او مبتلا به بیماری صرع بود.

پس از آنکه گروهی از فرماندهان فرزند رکسانه را به پادشاهی برگزیدند و پردیکاس نایب‌السلطنه شد باز هم اختلاف و نزاع و شورش پایان نگرفت.

پیرنیا می نویسد: ... چنین بر می آید که پس از منازعاتی، که چند روز طول کشیده، دو نفر را برای سلطنت انتخاب کرده‌اند.

آریده - فیلیپ برادر نامشروع اسکندر و نیز پسری که فرض می‌کردند رُکسانه خواهد آورد. پردیکاس هم نایب‌السلطنه و قیم دو پادشاه شد. از جریان وقایع نیز پیداست، که سلطنت آریده - فیلیپ موقتی بوده، یعنی تا وقتی که رکسانه بزاید. بنابراین با وجود اینکه بعضی سرداران اسکندر برای پیشرفت خیالات خود می‌خواستند پسر رکسانه (پسر فرضی ن.) پادشاه نشود، اکثریت به پسر او تمایل داشته و بالاخره این تمایل غلبه کرده... " (ص ۱۹۶۶. ایران باستان)

"پس از اینکه پردیکاس نیابت سلطنت انتخاب شد، تمام سرداران سپاه را بمجلس مشورتی طلبیده و ممالک را بین آنها تقسیم کرد" (ص ۱۹۶۶ ایران باستان)

هر یک از سرداران نیز در هر کجا که بودند سر بشورش برداشتند، پردیکاس ابتدا به آسیای صغیر حمله برد تا شورش را بخواباند، سپس عازم مصر شد تا به شورش سردار معروف اسکندر، بطلمیوس خاتمه دهد. در این سفر آریده - فیلیپ و پسر اسکندر از رکسانه را که پس از تولد نام اسکندر بر او نهادند بهمراه خود برد ولی پیش از آنکه با بطلمیوس بجنگ پردازد سران سپاهش به ریاست پی‌تون Python بر او شوریدند و در کنار نیل او را به قتل رساندند. (۳۲۱ ق.م)

بطلمیوس در مصر پی‌تون (قاتل پردیکاس) را به نیابت سلطنت برای آریده - فیلیپ و اسکندر (چهارم. پسر رکسانه) تعیین نمود و پس از آنکه به مقدونیه (سپاه پردیکاس) آذوقه بازگشت داد، آنان به طرف آسیای صغیر حرکت کرده در سوریه علیا اقامت گزیدند. در آنجا پی‌تون به علت دخالت‌های (آدا) یا (اوری دیس) همسر آریده خواهرزاده اسکندر کبیر از نیابت سلطنت استعفا نمود و مقدونی‌ها (آنتی‌پاتر) سردار دیگر اسکندر را به نیابت سلطنت برگزیدند. آنتی‌پاتر سر و صورت دادن به کارها

تقسیم‌بندی مجدد ایالت و نصب ساتراپ‌های جدید در ایالات و تعیین پسر خود به فرماندهی سپاه خود، همراه با آریده - فیلیپ و اسکندر چهارم و مادرش رکسانه (روشنک) به مقدونیه (در یونان) بازگشت.

دیودور می‌گوید (کتاب ۱۸ بند ۴۴ - ۴۷ - ۴۸):

آن‌تی‌پاتر پیش از مرگ (پولر، پرخون) یکی از سرداران معروف اسکندر را به جای خود به نیابت سلطنت گمارد (۳۱۹ - ۳۱۸ ق.م) کاساندر پسر آن‌تی‌پاتر فرمانده سپاه که از این‌گزینش ناراضی بود علیه (پولی، پرخون) به توطئه پرداخت

المیاس مادر اسکندر کبیر که پس از عزیمت پسرش از مقدونیه قدرت و نفوذ بسیار یافته بود پس از آمدن آن‌تی‌پاتر به اپی روس (در شمال غربی یونان). رفت زیرا از آن‌تی‌پاتر بیم داشت ولی پس از آنکه پولی پرخون Polyperxon نایب‌السلطنه شد به حمایت از او در برابر توطئه‌های کاساندر پرداخت با اینحال پولی پرخون از کاساندر و متحدانش از جمله آریده فیلیپ شکست خورده و پناه به المیاس برد و باتفاق وی و بنام اسکندر چهارم پسر روشنک (رکسانه) بار دیگر مقدونیه را متصرف شدند و اسکندر چهارم را ظاهراً پادشاهی نشانده ولی قدرت حقیقی در دست المیاس قرار گرفت و وی با توطئه آریده فیلیپ را به قتل رسانید. (۳۱۷ ق.م)

المیاس با استفاده از قدرت مطلقه به قتل مقدونی‌ها پرداخت و تعداد بیشماری را کشت تا سرانجام در یک شورای نظامی به جرم قتل‌های متعدد محکوم به اعدام شد و در سال (۳۱۶ ق.م) حکم درباره‌اش اجرا شد. مردم مقدونیه پس از المیاس مقدم کاساندر را گرامی داشتند و او پس از آنکه قدرت بدست گرفت اسکندر چهارم و مادرش روشنک (رکسانه) را بازداشت نمود و عاقبت به سال ۳۱۱ ق.م هر دو را به قتل آورد. (دیودور. کنت کورث. پلوتارک. بدیع. پیرنیا...)

استاتیرا دختر داریوش، همسر اسکندر (Stateira)

آریان (مورخ) می‌نویسد (کتاب ۷ بند ۲):

اسکندر پس از بازگشت از هندوستان (۳۲۴ ق.م) در شوش جشن بزرگی برپا داشت که خود و همراهانش با تعدادی از دختران عروسی کردند.

خود اسکندر با دختر کوچک داریوش بر سین ازدواج نمود... سایر مورخان نام این دختر را "استاتیرا" ذکر کرده‌اند. مثلاً پلوتارک می‌نویسد: (کتاب اسکندر بزرگ بند ۱۱۴) چون اسکندر به شهر شوش رسید دستور داد مجلس جشن و عروسی برپا داشته و او خود با "استاتیرا" یکی از دختران داریوش (سوم) ازدواج نمود.

این زن به قول مورخان در سال ۴۲۳ ق.م بلافاصله پس از مرگ اسکندر به دستور پردیکاس به قتل رسیده است. وی در شوش اقامت داشته او را به بابل آورده و کشتند.

(ایران باستان. دیودور. پلوتارک. بدیع. آریان...)

رکسانه سوگلی و ملکه اسکندر، پس از فوت او، در بابل، امر کرد، استاتیرا و خواهرش را بیابل آوردند، و هر دو را بکشت.

(۱۴- اشکانیان گوتشمید)

ايندوك

بانوئی است که فرزند او بنام توتور ايس بازرگانان است که در پايان سال ۵۰۲ ق.م مالیات خود را بصورت نقره توزین شده پرداخت است. نام این زن بعنوان یک فرد مالیات دهنده ذکر شده است نام او در لوحه اکدی شماره ۸۵ ذکر شده است. (۹۷۰ - تاریخ بریان)

استاتیر مادر اخس

استاتیرا مادر اخس بود. او یونانی الاصل بود و در دربار بعنوان زن غیر شرعی بوده است ولی فرزند او اخس بسلطنت رسید.

برسین Barsine

پلوتارک می‌نویسد: پس از آنکه زنان و فرزندان و مادر داریوش به اسارت اسکندر درآمدند:

با اینکه "زن داریوش زیباترین ملکه جهان بود، چنانکه خود داریوش هم در میان پادشاهان شکیل‌ترین آنها بشمار می‌رفت و دختران آنها هم پیدر و مادرشان شباهت داشتند ولی اسکندر چون چنین قضاوت می‌کرد، که فاتح بودن نسبت به خود (شاید مسلط بودن به خود. ن) شایسته‌تر از فتح بر دشمن است. هیچگاه بآنها نزدیک نشد و حتی قبل از اینکه زن بگیرد بجز (برسین) زنی را نشناخت. این زن زوجه (مم‌نون سردار ایرانی) بود و پس از مرگ او بیوه گشت و مادرش دختر شاه (یعنی شاه ایران) بود (کدام شاه؟ اردشیر سوم؟) و ادبیات یونانی با او آموخته بودند. بنصیحت پارمین (از مقدونی‌ها) اسکندر دل‌بستگی باو یافت..." (ص ۱۳۲۰ ایران باستان به نقل از پلوتارک)

سایر زنان نام‌دار در زمان اسکندر:

- ۱- دری په تیس ۲- پرووشات ۳- آماسترن (آمس تریس) ۴- ارته
- کاما. اسکندر سه همسر ایرانی داشته است ۱- رکسان یا رخشان یا روشنک. از این زن شاید پسری داشته (رک: روشنک) ۲- استاتیرا دختر داریوش (سوم) ۳- پرووشات دختر اخوس (اردشیر سوم)

سرداران اسکندر نیز در ایران ازدواج کرده و زنهای ایرانی داشته‌اند. چنانکه مورخان نقل می‌کنند به دستور اسکندر در یک روز ۹۰ سردار مقدونی با دختران ایرانی ازدواج کرده و جشن گرفته‌اند:

اسکندر برای هفستيون، سردار محبوب خود، دختر بزرگتر داریوش را که دري پهلوس نام داشته تزويج کرد (ایران باستان ص ۱۸۸۳)

کراتروس (سردار مقدونی) آماستین (یا آمس‌تریس؟) دختر اکسیارت برادر کورش را گرفت (پیرنیا می‌نویسد اسم برادر کورش اکزاتر - خشایار؟ ن - بوده) پردیکاس (بعد از اسکندر این سردار مقدونی نایب‌السلطنه ایران شد). دختر آتروپات والی ماد را گرفت (نام این دختر معلوم نیست)

بطلمیوس دختر ارته باذ (سردار ایرانی) را گرفت نام این دختر ارته کاما بود (پلوتارک. دیودور. آریان. کنت کورس یا کنت کورث. ایران باستان)

دیگر زنان نامدار دوران هخامنشیان

آب موش: ABBAMUS

برای ۷۱ پسر این بانو و ایرتش دون (ارتسیونه) که یک گنج را از کرمان به شوش می بردند جیره ای تعیین گردیده که سند آن موجود است. مسلماً این بانو عالی مقام بوده است

ص ۹۶۴ تاریخ بریان

کوس مرتیدین COSMARTIDENE

اهل بابل زن اردشیر و مادر اخس که حاکم هیرکانیه بوده است
۱۲۳۵ تاریخ بریان

آندیا: ANDIA زن اردشیر اهل بابل

مادر پری زاتیس که با برادرش اخس حاکم هیرکانیا و بعداً بنام داریوش دوم شاه ایران شد:

۱۲۳۵ - تاریخ بریان

آپامه APAMA: دختر اردشیر دوم بود که باز دواج فرن باز PHARANABAZE درآمد. ارت باز فرزند او ساتراپ شد و نوه او

که مادر یونانی داشت صیغه اسکندر شد احتمالاً او مادر هراکلس معروف است

بریان ۱۴۶۵

رودگون: HODOGMNE دختر اردشیر دوم که بازدواج او روتس درآمد

۶۵۳ تاریخ بریان

آمس تویس: AMESTRIS دختر اردشیر دوم که اول مقرر بود بازدواج تری بار TTRIBAE درآید ولی اردشیر عاشق او شد او را بازدواج درآورد. و مقرر کرد که دختر کوچکتر خود آتوسا را به تیری باز بدهد ولی خود نیز عاشق این دختر خود شد و او را نیز خود گرفت بالطبع تری باز نفرت عمیقی از اردشیر دوم پیدا کرد.

۶۵۷ تاریخ بریان

آتوسا: دختر اردشیر دوم: که اول قرار بود بازدواج تیری باز درآید، چون پدرش عاشق او شد او را خود گرفت و از ازدواج با تیری بار جلوگیری کرد.

۶۵۳ تاریخ بریان

آرگوست: ARGOSTE مادر کوروش کبیر یا کورش دوم عیال اتردادستس ATRADATES از قبیله مرد MARADE است این داستان را ژوستن نقل می کند

او می نویسد که بعداً کوروش مادر خود را ثروتمندترین مردم پارس کرد تاریخ بریان ۷۱

ادتیس: ODATIS شاهزاده خانم افسانه‌ای که عشق شاهزاده زری درس ZARIADRES باو بسیار شورانگیز بوده است و قصه آن نقل محافل برده است و بسیاری از اشراف نام دختر خود را آدتیس گذاردند پدر این دختر که فرزند ذکور نداشت مایل بود دختر خود را یکی از خویشان خویش بدهد.

۷۰۷-۴۵۵ تاریخ بریان

کانجو: بانویی که در مصر خانم ارت منس بوده است و مادر ATIYAWAHY آتی یاواهی و فرزندش مامور تهیه سنگ بوده است و او در کتیبه خود به داریوش پیام می‌دهد. (بریان ۱۰۰۲)

دری‌پتیس: DRYPETES دختر بزرگ داریوش (سوم) که با هفس تیون سردان محبوب اسکندر به دستور او ازدواج کرد.

۱۸۸۳ ایران باستان

اماسترین: آمس تریس: دختر اکیسارت. دختر برادر داریوش باکراتروس سردار اسکندر ازدواج کرد، اسم این برادر به قول پیرنیا آن را تریا خشایارشا بوده است.

ارته کابا: دختر ارته باد سردار ایرانی که به ازدواج بطلمیوس درآمد.

فرناک: یکی از سه دختر داریوش که اسیر اسکندر شد و از سرنوشت او چیزی در دست نداریم

ایران عهدباستان مشکور

پاروژاستیس

پاروستیس (پری زاد). دختر اردشیر (اخش) بود. او با اسکندر ازدواج کرد. این سومین زن ایرانی اسکندر بود. پس از مرگ اسکندر بدستور رکسانه او با اساتیره به بابل آورده و کشته شدند.

۱۴- تاریخ اشکانیان گوتشمید

آپامه Arama

سلکوس پسر آن تی خوس یکی از سرداران نامی و مورد اعتماد اسکندر بود (ژوستن کتاب ۱۵، ۴۰) (ایران باستان ۲۰۵۳، ۲۰۵۴) در جنگ‌ها شجاعت و دلیری خود را نشان داده و نزد اسکندر مقرب شده بود.

سلکوس به امر اسکندر با دختر (سپی تامن) سردار نامی ایرانی ازدواج کرد. نام این دختر (آپامه) بود. آپامه پس از آنکه سلکوس بعد از مرگ اسکندر سلسله سلوکیان را بنیاد گذارد و پادشاه شد، ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی گردید.

(رک ص ۲۰۵۴ ایران باستان - ژوستن کتاب ۱۵)

مورخان درباره سپی تامن پدر آپامه داستان اندوه‌باری روایت کرده‌اند. سپی تامن که پس از کشته شدن داریوش سوم به مقاومت و جنگ و گریز علیه اسکندر ادامه می‌داد.

داریوش در تیرماه ۳۲۰ در حال فرار با سپاهش و فرماندهان سپاهش در توطئه‌ای که یکی از سرداران سپاه بنام بسوس علیه او ترتیب داده بود، کشته شد. سرداران سپاهش عده‌ای تسلیم شدند و عده‌ای پراکنده گردیدند ولی سپی تامن به طرف باختر به سازمان دادن نبرد علیه اسکندر پرداخت.

بویژه آنکه سپی‌تامن پیش از در دست گرفتن فرماندهی سپاه مقاومت، بسوس قاتل داریوش را دستگیر و نزد اسکندر فرستاده بود و اسکندر "بسوس" را تحویل برادر داریوش داد تا به انتقام خون برادرش به قتل رساند و چنین نیز شد.

جنگ و گریزهای "سپی‌تامن" اسکندر را مواجه با مشکل کرده و اقدامات بعدی او را به تأخیر انداخته بود و راه چاره‌ای نیز نمی‌یافت. در این میان واقعه‌ای به روایت مورخان او را نجات داد.

همسر و خانواده "سپی‌تامن" در جابه جایی‌های او همراهش بودند. این زن که از حرکت‌ها و گریزهای پیوسته خسته شده بود از شوهرش خواست که از اسکندر طلب عفو نموده و تسلیم شود. "سپی‌تامن" او را از خود رانده و تهدید کرد چنانکه بار دیگر این درخواست را تکرار کند خون او را خواهد ریخت. چندگاه بعد "سپی‌تامن" با همسر خود باین شرط که او دیگر از آن توصیه‌ها نکند آشتی نمود و به مناسبت این آشتی جشنی ترتیب داد در آن ضیافت شراب زیاد خورد و مست شد. زنش در این حال او را به خوابگاهش هدایت کرد و در آنجا سر او را برید و همراه با غلامش با لباس‌های خونی او، خود را به اردوی اسکندر رسانید و سر "سپی‌تامن" را تقدیم اسکندر کرد. با اینکه اسکندر اذعان داشت که این زن خدمت بزرگی به او کرده است ولی دستور داد او را از اردو دور کنند. زیرا: "غرابت این جنایت و کشته شدن سپی‌تامن بدست زنی، که سه پسر از او داشت، اسکندر را بوحشت انداخته بود"

(رک. ایران باستان ۱۷۲۵، ۱۷۲۶. آریان (مورخ) کتاب چهارم)

اما خود سلکوس در زمان حیات اسکندر در نبردهای بسیار و متعدد شرکت کرده و به موفقیت‌های زیاد دست یافته و پس از مرگ اسکندر در تقسیم ممالک متصرفی اسکندر سهم بزرگی نصیب او شد. سوریه، بین‌النهرین و کلدان و ارمنستان و بخش شرقی آسیای صغیر ایران بدست او

افتاد و قدرتمندتر از رقبایش شد و پادشاهی بزرگی را تشکیل داد و بدین ترتیب او را مؤسس سلسله سلوکیان می‌خوانند. (۳۰۴ ق.م)

سلکوس در زمان سلطنت خود ۶۰ شهر بنا کرده است که سه شهر از آنها بنام آپامه است مهمترین آنها شهر (آپامه‌آ) مرکز سلوکیان بوده (Apomia) در قرن پنجم میلادی شهر فوق‌العاده مهمی با ۱۱۷۰۰۰ جمعیت بوده. و در سال ۱۱۵۲ زلزله شدید این شهر را خراب نموده و آثار آن اکنون در سوریه باقی است.

پس سلکوس پسرش آن تیوخوس از آپامه به سلطنت رسیده است و دومین پادشاه سلوکی است.

سلکوس در سنین پیری بدست بطلمیوکراتونوس کشته شده است (۲۸۰ ق.م) و (آن تیوخوس) از سال ۲۸۱ ق.م تا ۲۶۱ ق.م سلطنت کرده است و در تاریخ بنام آنتیوخوس اول معروف است.

یوتاپ - یوتاپا - جوتاپ Jotapa

مارکوس آنتونیوس رومی^۱ در سال ۳۶ ق.م در نبرد با فرهاد چهارم (اشک چهاردهم) پادشاه پارت (سلسله اشکانیان) متحمل تلفات بسیار شد و عقب‌نشینی کرد (محل نبرد آذربایجان بوده است)

پس از عقب‌نشینی آنتونیوس و پیروزی فرهاد، بین پادشاه آذربایجان و یا به قول مورخان ماد کوچک و فرهاد اختلاف افتاد.

پادشاه آذربایجان از ترس فرهاد درصدد اتحاد با آنتونیوس برآمده و سفیری نزد وی اعزام نمود. آنتونیوس موقع را مغتنم شمرده با سپاهش عازم آذربایجان شد. در این ضمن پادشاه ارمنستان (آرتی‌واسه) که از اتحاد آذربایجان با آنتونیوس به وحشت افتاده بود درصدد برآمد تا آنتونیوس را تحریک و ترغیب به تصرف آذربایجان کند. از اینرو برای آنتونیوس پیغام داد که پادگان‌های آذربایجان خالی شده و پارت‌ها رفته‌اند با اینحال آنتونیوس ترجیح داد تا در مقابل پارت‌ها متحد قوی‌تری چون آذربایجان داشته باشد و بی‌آنکه (آرتی‌واسه) پادشاه ارمنستان را از قصد خود باخبر کند، ناگهان با سپاه خود وارد ارمنستان شد (بهار سال ۳۴ ق.م)

۱- از سرداران و بزرگان روم. پسر عم و همکار سزار. در سال ۴۳ ق.م اتحاد مثلث را در روم تشکیل داد در تقسیم‌بندی متصرفات و مستملکات روم (روم شرقی) نصیب او شد. در مصر با ملکه کلئوپاترا ازدواج نمود. داستانهای عشق او با این ملکه معروف است. با اکتاویوس سردار دیگر رومی نبرد کرده و مغلوب شد آنتونیوس شوهر خواهر اکتاویوس بود و در اسکندریه تحت محاصره قرار گرفت و خودکشی کرد. (۸۳ ق.م تا ۳۰ ق.م)

و آرتی واسه (آرتاواسوس) را بحضور خود خواست. ارتی واسه فریب خورد و به تصور آنکه از خدمت خود به آتونئوس بهره‌مند خواهد شد به حضور او رفت ولی آتونئوس دستور داد او را دستگیر کردند و با زنجیر نقره بستند. پس از چندی نیز او را ارتقاء مرتبه داد و زنجیر نقره را به زنجیر طلا بدل نمود سپس با فرزند او (آرتاکسیاس) که جانشین پدر شده بود جنگید. آرتاکسیاس مغلوب شده و نزد فرهاد پناهد.

آتونئوس در سال ۳۳ ق.م در کناره رود ارس با پادشاه آذربایجان پیمان اتحاد و دوستی بست و نیز یوتاپ "دختر پادشاه آذربایجان را برای پسر خود الکساندر، (اسکندر) نامزد کرد.

سلسله پادشاهان یا حاکمان آذربایجان استقلال داخلی داشته ولی متحد و تابع پادشاهان پارت بوده‌اند.

از پادشاهان یا حکام آنجا (آری برزن) تا سال ۳۰ ق.م پادشاهی کرده در نتیجه او با آتونئوس اتحاد بسته و دختر خود را به پسر وی داده است. پس از او از سال ۳۰ ق.م تا ۲۰ ق.م سلطنت کرده و پس از او از سال ۲۰ ق.م تا ۲ ق.م: آری برزن دوم به حکومت نشسته است. چنانچه می‌نویسند (آری برزن دوم) برادر یوتاپ بوده است.

در کتاب ایران باستان می‌نویسند: پس از آنکه رومیها آرتاکسیاس پادشاه جدید ارمنستان را شکست دادند و او فراری شد "در این وقت آن تونئوس با پادشاه ارمنستان وصلتی کرد، توضیح آنکه دختر پادشاه مزبور برای پسرش الکساندر نام که از کلئوپاتر داشت نامزد کرد..." (ص ۲۳۷۵ ایران باستان)

آتونئوس در سال ۴۱ ق.م برای نخستین بار در ناحیه تارسوس (مصر) کلئوپاتر را ملاقات نموده و در زمستان سال ۴۰ ق.م در مصر اقامت داشته. در اینصورت در هنگام انعقاد معاهده با پادشاه آذربایجان (سال ۳۳ ق.م) پسر وی از کلئوپاتر بنام اسکندر ۸ ساله بوده است.

موزا. ترموزا. ثرموزا - Thermusa - Musa

یوسف فلاویوس (مورخ) می‌گوید: قیصر دوم برای اینکه روابط حسنه با فرهاد (پادشاه پارت فرهاد چهارم. اشک چهاردهم) داشته باشد. هدایای زیاد برای او فرستاد و از جمله کنیزکی ایتالیایی موسوم به ثرموزا بود. فرهاد (چهارم) مهر او را بدل گرفت و او را ازدواج کرد (نقل از ایران باستان ص ۲۳۸۱)

این زن در نزد فرهاد چهارم دارای مقامی بلند شده، نفوذ زیادی یافت و چنانکه بیاید، وجودش در دربار اشکانی بسیار شوم بود" (نقل از ایران باستان ص ۲۳۸۱)

"... اما در باب اسم این زن باید گفت، که نام او را مورخین، مختلف ضبط کرده‌اند بعضی ثرموزا و برخی (ته آموزا آوردینا) و معلوم نیست که کدام یک صحیح‌تر است، ولی بر سکه‌ای اسم او (میزا) است و بنابراین باید این املاء صحیح‌تر باشد (نقل از ایران باستان ۲۳۸۱)

بدین ترتیب موزا همسر فرهاد چهارم شد.

فرهاد چهارم پس از کشته شدن (آرد) (یا اشک سیزدهم) به دست پسرانش، جانشین او شد. (حدود سال ۳۷ ق.م: گیرشمن). فرهاد چهارم در همان ابتدای سلطنت با تهاجم بزرگ رومی‌ها به سرداری آنتونیوس

سردار بزرگ رومی مواجه شد. آنتونیوس یکی از قویترین قشونهای رومی را در اختیار داشت (گیرشمن)

در نبرد نهایی میان لشکریان روم و ایران، "فرهاد چهارم با سواره نظام سبک خود به سوی مسیر باروبنه آنتونیوس حمله برد و نگهبانان آنرا درهم شکست و آلات محاصره را غارت کرد و سوخت (آلات محاصره قلاع. ن) آنتونیوس بدون آلات جنگ و بدون توشه نمی توانست در برابر نقطه ای مستحکم که ساخلوی آن شجاعانه مقاومت می کرد کاری از پیش برد" (گیرشمن)

در این ایام، فصل سرما پیش می رفت، سردار رومی اقدام به عقب نشینی کرد و در اثنای عقب نشینی پارتیان با حملات ناگهانی، تلفات بسیار سنگینی بدو وارد آوردند (گیرشمن) آنتونیوس به مصر بازگشت و در آنجا با اکتاویوس درگیر شد و شکست خورد و به اسکندریه رفته حصار ی شد و چون نتوانست مقاومت کند خود را کشت (چنانکه معروف است با زهر) (اول اوت سال ۳۰ ق.م)

پس از این شکست رومیان در سیاست خود نسبت به ایران تجدید نظر کردند و راه مصالحه پیش گرفتند.

"فرهاد پس از بهره مندی های خود نسبت به رومی ها، موقع خود را محکم دیده و مغرور گشته، باز بشقاوت های دیرین خود برگشت و بنای تعدی و ظلم را گذاشت این وضع باعث شد که مردم بر او شوریدند (۳۳ ق.م) و مجبور گردید از ایران خارج گردد" (پیرنیا ص ۲۳۷۸)

مورخان درباره شورش و فرار فرهاد چهارم اختلاف نظر دارند. حقیقت ممکن است چیز دیگری نیز باشد. تیرداد نامی از غیبت فرهاد که به جانب سکائیه رفته بود سوء استفاده کرده و پسر صغیر فرهاد را به تخت نشانده تا خود حکومت کند. ولی هنگامیکه فرهاد برای برانداختن او بازگشته، گریخته و پسر فرهاد را نیز با خود برده و به اکتاویوس پناهنده شده است (اکتاویوس قیصر روم).

بهرحال فرهاد پس از بازگشت از قیصر استرداد، تیرداد و پسرش را نمود. قیصر پسر را پس فرستاد ولی تیرداد را به ایران بازنگرداند. ممکن است در همین زمان نیز هدیه‌های قیصر با "موزا" به ایران رسیده باشد. تا روابط حسنه برقرار گردد. ضمناً اکتاویوس (قیصر) از فرهاد درخواست نمود تا عقابهای (علامت‌های عقاب و بیرق‌ها) لژیون‌های رومی را که در جنگ با آنتوریوس به غنیمت برده بود به روم بازپس دهد. و فرهاد آنها را بازگردانید.

در سال ۱۰ یا ۹ ق.م فرهاد چهار پسر خود را همراه با دوزن و چهار پسر آنها توسط مارکو تیتوس (رومی) نزد قیصر فرستاد.

پیرنیا اضافه می‌کند: برای اینکه طمع دشمنان خود را بتخت (نشستن) محال سازد، زیرا شاه می‌بایست از دودمان اشکانی باشد... (ص ۲۳۸۴) گیرشمن می‌نویسد: فرهاد "از بیم خطر قتل فرزندان خویش، آنان را به روم فرستاد تا تحت حمایت قرار گیرند..." (ص ۳۰)

نتیجه آنکه فقط پسر کوچک‌تر فرهاد که از (موزا) بود نزد پدر ماند. فرهاد چهارم احتمالاً در سال ۲ ق.م درگذشته است و همین پسر کوچک با حمایت ما در خود موزا به تخت سلطنت نشست.

اما موزا با فرزندش مشترکاً و باهم سلطنت کردند. سکه‌های بدست آمده از این زمان شاهد این همکاری در امر سلطنت است زیرا بر این سکه‌ها صورت مادر و فرزند بر دو طرف سکه ضرب شده است.

نام این پسر را رومی‌ها: فرا آتاکس ثبت کرده‌اند. پیرنیا در تاریخ ایران باستان می‌گوید "ظن قوی می‌رود که مصغر فرهاد باشد یعنی: فرهادک. (ص ۲۳۸۱)

اما روایاتی که مورخان برای بدنامی این زن ثبت کرده‌اند، پایه و اساس درستی ندارد. می‌گویند: "فرهادک پسر فرهاد (چهارم) از موزا زن رومی او، پدرش را زهر داد و بعد با مادرش بتخت نشست." او با رضایت مادرش، که کتیزک رومی بود، پدر را می‌کشد"

با اینحال مورخان در مورد تاریخ این قتل اختلاف نظر دارند. و آنرا بین سالهای ۱۵ ق.م تا ۲ ق.م نوشته‌اند که خود اختلاف نظر مهمی است. پیرنیا علت این قتل را چنین نقل می‌کند: "جهت این قضیه چنین بود: پس از اینکه زن رومی فرهاد (یعنی موزان)، پسران فرهاد را از دربار دور کرد (پیش از این نوشتیم که فرهاد پسرهای خود را به روم فرستاد. ن)، فرهادک یگانه معاون فرهاد (چهارم) در اداره کردن مملکت گردید و پدرش از جهت نفوذ موزا او را بقدری طرف توجه قرار داد، که همه فرهادک را ولیعهد می‌دانستند. بعد فرهادک، چون دید که پدرش ممکن است باز چندین سال زنده بماند و در این مدت تغییر رأی حاصل شود، یا برادرهایش دسایسی برضد او کنند، نخواست منتظر مرگ طبیعی پدرش گردد و با مادر خود زهری ترتیب داده به فرهاد خوراند. بنابراین موزا در این پدرکشی فرهادک دست داشته و چون ایران و روم در این زمان نزدیک بود با هم درافتند، می‌توان نیز حدس (؟) زد که موزا در این اقدام خود خواسته دو نشانه زند. با پسرش بتخت نشیند و خدمتی هم بروم کرده باشد." (ص ۲۳۸۶)

حدس و گمان اساس افسانه سازی قرار گرفته است بویژه آنکه خود پیرنیا در ذیل آن می‌افزاید: "اما در باب اینکه روم در اینکار دستی داشته یا نه، اسنادی که چنین حدسی را تأیید کند نداریم" اگر هم فرهادک دست به چنان کاری زده باشد نشان از پدر داشته زیرا فرهاد چهارم نیز پدر خود را کشت به "پدرکش" معروف شد.

پیرنیا می‌نویسد: وجود این زن در دربار اشکانی شوم بود چرا؟: "بی‌تردید می‌توان گفت که چون رومیها نتوانستند در دشت نبرد با اسلحه از عهده پارتیها برآیند. از این راه در دربار ایران نفوذی یافتند و این باعث وقایعی مشؤوم و جنگهای درونی در دولت پارت گردید" (ص ۲۳۸۱)

با اینحال پیرنیا می‌نویسد: فرهادک نسبت به ارمنستان سیاست پدر را

تعقیب کرد و سفیری به روم فرستاد که جلوس او را بتخت به قیصر اعلام و عهد مودت را چنانکه در زمان پدرش بین دولتین برقرار بود تجدید کند. سفیر مأمور بود راجع بآرمینستان چیزی نگوید، ولی فرستادن برادرهای فرهادک را به ایران از آگوست بخواهد...

قیصر جوابی خیلی خشن داد... و فرهادک از این جواب قیصر ترسید و نامه‌ای به قیصر نوشته خود را شاهنشاه خواند و عنوان (اکتاویوس) را فقط قیصر نوشت یعنی عنوان آگوست و امپراتور را حذف کرد... در اینصورت چگونه ممکن است موزا عنصر نفوذی (?) رومی‌ها در دربار ایران بوده معلوم نیست.

"پس از آن روابط دولتین - ایران و روم - کدر گشت و حال بدین منوال بود تا آگوست خواست به تهدیدات اکتفاء نکرده و بعملیات پیردازد و با این مقصود در سال یک ق. م قیصر نوّه خود کایوس را بمشرق فرستاد تا نفوذ روم را در آرمینستان برقرار کند ولو اینکه اجرای این امر مستلزم جنگی با پارت باشد..." (ص ۲۳۸۹)

سرانجام طرفین حاضر به آشتی و صلح شده و قوای طرفین از دو جانب رود فرات عقب نشینی کرد. شرایط عهد و دوستی را مورد مشورت و مذاکره قرار دادند.

فرهاد تعهد کرد، ایران در امور آرمینستان دخالت نکند و قرارداد امضاء شد - سایر مواد قرارداد معلوم نیست - رومی‌ها ضیافت و جشن دادند و فرهادک در خاک روم در این ضیافت و جشن شرکت کرد (ص ۲۳۸۹)

پیرنیا اضافه می‌کند:

"بنابراین، در اینکه در این زمان دولت پارس از مسئله آرمینستان صرف‌نظر کرد، تردیدی نیست و این یکی از نتایج شوم آمدن کنیزک رومی بدربار پارت بود که بر نتایج دیگر افزود"

برداشت فوق نادرست است زیرا منطقه آرمینستان در زمان فرهاد چهارم به تصرف رومی‌ها درآمده بود. بعلاوه خود پیرنیا می‌افزاید:

"پس از این عهد موّدت، در ارمنستان اغتشاش رویداد و رومیها در ارمنستان دخالت کردند (معلوم می شود تعهد عدم دخالت از طرفین بوده است. ن.) و کایوس نوّه آگوست در جنگ زخمی برداشته و درگذشت (تا اینجا ماخوذ از مورخان رومی است. ن.) ولی فرهادک در اینموقع حرکتی نکرد و بعهدی که با رومی ها بسته بود، با وفا ماند شاید یکی از جهات آن وضع داخلی ایران بوده است" (حال چه ربطی به کنیزک (؟) داشته معلوم نیست)

شگفت انگیز است که دانشمند روشن ضمیری چون پیرنیا که در تاریخ خود بارها به اعتقادات خرافی یونانی خرده گرفته و افسانه های ایشانرا رد می کند خود به (عقیده) شوم بودن باور داشته است.
بالاخره:

"در باب امور داخلی ایران در زمان فرهادک باید گفت که اوضاع خوب نبود. اولاً بزرگان پارت می دانستند، که او از حیث نژاد پست است زیرا مادرش کنیزک رومی است (این مطلب را پیرنیا از منابع رومی نقل می کند. باید در نظر داشت یونانیان و رومی ها با غروری که از تمدن خود داشتند نژادپرست شدند به اختلاف نژادها معتقد شدند. غیر رومی ها را بربر نام نهادند. ولی این سؤال پیش می آید آیا کنیزک (به قول پیرنیا:) اصلاً رومی بوده است؟ علاوه برآنکه معلوم نیست. درباریان ایران پدر کشتن را چندان زشت هم تلقی کنند و خودشان بارها در این امر دخالت داشته اند از جمله فرهاد چهارم که مدت مدیدی سلطنت کرد پدرکش بوده است) و بالاخره می گفتند که او با مادرش ارتباط دارد این خبر را یوسف فلاویوس (مورخ) در تاریخ یهود (کتاب ۱۸ بند ۲) ذکر کرده... در اینجا پیرنیا نظرات مورخ فوق را با برداشت های خود درهم آمیخته و می گوید:
"شاید رفتاری که فرهادک با مادرش داشته این سوءظن را تولید کرده، زیرا فرهادک با او بتخت نشست، او را ملکه خواند، امر کرد صورت

مادرش را بر سکه‌ها نقش کنند و چون اسم مادرش موزا بود او را ربه‌النوع می‌دانست اما اینکه چرا فرهادک با مادرش چنین رفتار می‌کرد باید متوجه این نکته بود که پارتیها او را از طرف مادر از نژادی پست می‌دانستند (باز هم این طرز تفکر رومی و یونانی است. ن) احتمال قوی دارد که فرهادک می‌خواسته در میان تجملات سلطنتی و عناوین مطمئن و حتی آسمانی منشاء پست (؟) مادرش را بپوشاند... " باید دانست که یونانیان و رومی‌ها به کسانی که پدرشان را دوست می‌داشته‌اند فیلیپاترا (پدر دوست) لقب می‌دادند و مورخان ایشان نیز این لقب را به برخی از پادشاهان از جمله یکی از پادشاهان پُنت (کادوکیه) داده‌اند. ولی از مادر دوستی دچار شگفتی شده‌اند. و از اینرو به تعبیرات غیرعقلایی متوسل می‌شدند.

پیرنیا ادامه می‌دهد:

"یکی از جهات ناراضمندی پارتیها از فرهادک نیز این بود که از ارمنستان صرف‌نظر کرد و حال آنکه از زمان مهرداد دوم، دولت پارت نظر خاصی باین مملکت داشت و می‌خواست آن را مانند سنگری در جلوی روم در تحت نفوذ خود نگاهدارد (در این باره باید گفت که درباریان آن هنگام چندان غم و وطن نداشته‌اند و تعصبات ملی و تعقل سیاسی و استراتژیکی در پیش‌بینی امور آینده نیز وجود نداشته است و گرنه برای جاننشینی و غصب مقام درباری پیوسته به جان هم نمی‌افتاده‌اند. ن)

سرانجام: خلاصه تمامی جهاتی که ذکر شد، وضع فرهادک را در ایران مشکل کرد و بالاخره شورش برضد او روی و پس از زد و خورد مختصری او را از سلطنت خلع کرده کشتند (یوسف فلاویوس تاریخ یهود. کتاب ۱۸ بند ۲. نقل از ایران باستان ص ۲۳۹۰)

مرحوم اعتمادالسلطنه در دررالتیجان چنین می‌نگارد اشک یا ارشاک یا ارسانی شانزدهم موسوم به فرهاد پنجم از موزا کنیزک رومی که قیصر برای فرهاد چهارم به هدیه فرستاده بود پسری بوجود آمد و آن را (او را) فرهاداسه نامید. یعنی فرهاد کوچک، این پسر با مادر خود دست بهم داد

فرهاد چهارم را با زهر مسموم و مقتول نمودند تا بعد از او سلطنت فرهادتاسه را باشد و سایر اولاد فرهاد چهارم مدعی تخت و تاج پادشاهی ایران و مضافات نگردند. فرهاد پنجم دو سال قبل از میلاد حضرت مسیح پدر خود را از زندگی محروم کرد. بعد می نویسد به همین جهت حکومت او و بواسطه فرومایگی نژاد و پست مادر او (موزا) طولی نکشید که دل رعایا از او سرد شد. خلع و هلاکش کردند. جای دیگر می نویسد او را عزل و طرد و نفی کردند و او به طور طبیعی در گذشته باز می نویسد نقل از راولین سن که او مانند پدر خود ادعا کرد که مملکت ارمنستان از مضافات ایران است و سفیر به دربار آگوست فرستاد خواستار روابط حسنه و استرداد برادرانش شد و صراحتاً درباره ارمنستان اظهار نکرده... او در داخل گرفتار بود و نتوانست کاری انجام دهد می نگارند که او علاوه بر پستی نژاد و کنیززادگی کارهای بد می کرد و مشهور است که با مادر خود نزدیکی می کند. اگر راست و یا دروغ باشد خدا می داند. اما چیزی که مسلم است احترامات فوق العاده درباره مادر خود ملحوظ می داشته است. او را از ارباب انواع یونان شمرده و دستور داد و صورتش را بر سکه نقش زدند او یکسال بعد از میلاد با او با کایوس در یکی از جزایر فرات ملاقات کرد در باب نقش مادرش بر سکه اعتقاد بر آنست که فرهاد چهارم در اواخر عمر خود این کار را کرد و سکه های نقش موزا و فرهاد متعلق به سالهای ۲ و یک و ۳ است. او ۵ یا ۶ سال یعنی از ۲ ق.م تا ۴ میلادی حکومت کرد. بعلت کنیززادگی اکثر مورخین او را از هر لقب و شرافتی محروم ساخته اند.

ص ۵۷

از سرنوشت او خبری در دست نداریم جز مرگ او با پسرش فرهاد تمام این مطالب غیر مستند است.

نام موزا بطور کامل. ته آموزا اورانیا TEAMUSA URANIA

رینو RINU

رینو ملکه مهرداد و مادر فرهاد نیابت سلطنت را تا رسیدن بلوغ فرهاد بعهدہ داشت پس از مرگ میتردادتیس (مهرداد)، دولت پارت باوج خود رسیده بود. سال ۱۳۷ - ۱۳۸ ق.م فرزندش فرهاد بسلطنت رسید، چون صغیر بود مادرش رینو نیابت سلطنت را بعهدہ داشت.
پارتی‌ها و پهلویان قدیم دکتر مشکور ص ۱۵۲

ستراتونیس

دختر (آن تیوخوس) پادشاه سلوکی - همسر آریازات سوم (۲۴۰ ق.م. ۲۲۰ ق.م) پسر آریامنس (۲۸۰ - ۲۳۰ ق.م) از پادشاهان کاپادوکیه. سلسله نسبت پادشاهان کاپودوکیه به هخامنشیان می‌رسد (برطبق ادعای خودشان و روایت مورخان) خود کاپادوکیه جزو دولت ماد بوده است. (از شمال به دریای سیاه و از جنوب به کیلیکیه و از شرق به فرات می‌رسد) وصلت دختر (آن تیوخوس) با پسر آریامنس برای استحکام اتحاد دو کشور مستقل سلوکی و کاپادوکیه صورت گرفته است. آریازات پس از پدرش به تخت سلطنت نشسته و پس از او پسرش آریازات (چهارم) فرزند ستراتونیس پادشاه شد.

در سال ۲۲۸ ق.م سلوکوس سپاهی گرد و بطرف شرق حمله کرد و تیرداد (تیریداتیس) TIRIDATES از برابر او فرار کرد، ظاهراً نزد طوایف باسیاکایا اپاساکایا ساکاها (قبایلی که در جلگه‌های شرقی دریای خزر (کاسپین) زندگی میکردند) پناه برد در همان وقت یعنی در سال ۲۲۷ ق.م ملکه استراتوتیس در انطاکیه سر بطفیان برداشت، آنتی کونوس هم بیاری او شتافت و به بین‌النهرین حمله برد، این حوادث داخلی سلوکوس را ناچار کرد که از شرق عنان برتافته و بکشور سوریه باز گردد.

AUTOMA اوتوما

اوتوما دختر تیگرانس پادشاه ارمنستان بعقد و ازدواج میتردادیس پادشاه پارت درآمد و این ازدواج موجب تحکیم حکومت مهرداد گردید این واقعه پس از قرارداد صلح سولا در سال ۹۲ ق.م بود.

تاریخ سیاسی پارت ص ۳

KOSHM کوشم = کوشم

کوشم دختر آرشه ویر (فرهاد چهارم) و خواهر کارن و سورنا بود. او با اسپهبد ازدواج کرد که پسر ارشد فرهاد پنجم بود و سورنا و کارن سرسلسله دو خاندان بزرگ و اسپهبد خاندان بزرگی بوده است.

۴۶- تاریخ اشکانیان گوتشمید

«زنوبیا»

رادامیستوس پس از مراجعت پادشاه پارت، به ارمنستان بازگشت و قدرت را بدست آورد ولی چنان با مردم کج رفتاری کرد که مردم سر بشورش برداشتند و او را از کشور بیرون کردند، او با زن خود زنوبیا فرار کرد و زن در حین فرار خسته شد شوهرش رادامیستوس او را با خنجر زخم زد و بعد او را در رودخانه ارس انداخت. شبانان پیکر او را یافتند و درمانش کردند و بنزد شاهزاد تیرداد اشکانی فرستادند. پادشاه آنزن را با شایستگی پذیرا شد.

۱۵۵- تاریخ سیاسی پارت نیلسون دوبواز

ERATU اراتو

در سال ۶ ق.م تیگران پادشاه ارمنستان درگذشت. مردم ارمنستان پسر او شاهزاده تیگران سوم و خواهرش اراتو را متفقاً بسلطنت برداشتند و آنها

از قیصر اوکوستوس خواهان آن شدند که سلطنت آنها را برسمیت بشناسد. اما قیصر فرمان داد تا تیریوس بارمنستان رود و آرتا و اسدس برادر تیگران را بسلطنت نصب کند. اینکار انجام گرفت، مردم قیام کردند و با کمک پارت‌ها او را از سلطنت برداشتند و اراتو و برادرش را دوباره سلطنت بخشیدند، و امپراطور کاسیون پسرزاده خود را فرستاد. ولی تیگران ابراز اطاعت کرد ولی چندی بعد در جنگ با قبایل کشته شده و خواهر او اراتو نیز از سلطنت عزل شد. از سرنوشت او چیزی در دست نیست.

۱۲۰-۱۲۷ تاریخ سپاسی پارت نیلسون دوبواز

ایشو بارزا ISHU BARZA

در الواح بابلی سال ۷۵ ق.م از پادشاهی بنام ارشکان (سیناتروسیس SINATRUCES) نام برده می‌شود که همسر و خواهر او بنام ایشو بارزا است، او در سال ۷۰-۶۵ ق.م وفات یافت و پسرش فرهاد سوم (فراثیس) بسلطنت رسید. او از کمک پادشاه پونت میترداتیس خودداری کرد.

۳۶- تاریخ سپاسی پارت نیلسون دوبواز

اولنیر OLENEIRE

نام او در اسناد پوستی اورامان بنام ملکه زن فرهاد ثبت شده است.

کلئوپاترا CLOPATRA

نام این ملکه در اسناد پوستی اورامان نگاشته شده است او ملکه فرهاد بوده است.

بسیرتا BESEIRTA

در پوست نوشته اورامان بخط یونانی نام او بعنوان ملکه فرهاد ذکر شده است.

بستی بانا پاس BISTHEI BANAPS

نام این بانو بعنوان زن و ملکه فرهاد در اسناد اورامان ذکر شده است.
تاریخ سیاسی پارت ص ۱۱۸

آن تیوخیس (آن تیوکیس)

دختر (آن تیوخوس) ملقب به کبیر یا آنتیوکوس سوم (۲۲۲ - ۱۸۷ ق.م) همسر آریارات چهارم معروف به اوزیس (۲۲۰ - ۱۶۳ ق.م) پادشاه کاپادوکیه آن تیوخیس از آریارات دو دختر و یک پسر داشت بنام مهرداد ملقب به فیلوپاتر (پدر دوست) مهرداد پس از نشستن به تخت سلطنت آریارات پنجم خوانده شد. (۱۶۳ - ۱۳۰ ق.م)

میستا

مهرداد چهارم پس از درگذشت پدرش آری بُرزن (آریوبرزن) به تخت سلطنت پُنت (پونت) در کاپادوکیه رسید (سرزمین پنت در شمال شرقی آسیای صغیر، کنار دریای سیاه. شاهان پنت پارسی نژاد و از خاندان هخامنشی بشمار می‌رفتند: تاریخ سکه: خانم ملکزاده بیانی. ص ۱۵۰)
(۲۵۰ - ۱۹۰ ق.م)

مهرداد چهارم با (لادیس) دختر (آن تیوکوس دوم) و خواهر (سلکوس دوم) ازدواج کرد.
(سلکوس پادشاه سلوکی) (سلوکوس یا سلکوس دوم ۲۴۶ - ۲۲۶ ق.م)

پس از آنکه سلکوس دوم به تخت شاهی نشست برادرش (آن تیوخوس) یاغی شد و مهرداد به کمک او شتافت و سلکوس را شکست داد (این جنگ باید در اواخر سلطنت سلکوس اتفاق افتاده باشد). در این جنگ همسر غیرعقدی (غیررسمی) سلکوس بنام میستا اسیر شد " او را بیزار برده فروشی در شهر (ردس) (جزیره Rhodos در جنوب غربی آسیای صغیر و شهر آن) فرستادند ولی چون خود را نامید زُدسی ها او را شناختند و باز خریده نزد سلکوس فرستادند" (ص ۲۱۳۵ ایران باستان)

آن تیوخوس پس از شکست برادرش به تخت سلطنت و یکسال بعد کشته شد (سال ۲۲۲ ق.م)

مهرداد و نساء NYSSAA

مهرداد و نساء دو دختر مهرداد ششم بودند. مهرداد ششم ملقب به اویاتر بزرگ پادشاه پُنت بود.

خانم ملکزاده بیانی در کتاب تاریخ سکه (ص ۱۵۰) می‌نویسند:
"سرزمین پُنت در شمال شرقی آسیای صغیر در کنار دریای سیاه واقع بود. و شاهان پنت پارسی نژاد و از خاندان هخامنشی بشمار می‌رفتند (بنابر روایت آپی پان - مورخ - نسب شاهان پنت به داریوش اول می‌رسد) و مهرداد پسر ارونت بات (Orontobate) جد شاهان پنت در دوره اردشیر دوم (هخامنشی) در سال ۳۸۷ ق.م پس از معاهده معروف انتالسیداس (سفیری بود که اسپارتیها نزد تریباز نایب‌السلطنه ارمنستان فرستادند تا پیشنهاد صلح را بتوسط او تقدیم شاه نمایند. مذاکرات صلح دو سال طول کشید بالاخره تریباز، انتالسیداس را بدربار شوش حضور اردشیر دوم برد و فرمان صلح صادر گردید) مهرداد شهر کیوس (Cios) شهر یونانی در کنار دریای مرمره) را بتصرف درآورد. و بعد پسرش آریوبرزن فرمانروای فریگیه با کمک یونانیها و اسپارتیها با ارتاباذ و داتام و ارونت فرمانرویان هخامنشی در آسیای صغیر متحد شدند و برضد شاهنشاه هخامنشی اردشیر سوم قیام کردند... در دوره اسکندر شهر کیوس نیز مانند سایر قسمت‌ها بدست او افتاد... پس از مرگ اسکندر

مهرداد دوم (در این شهر) مستقر گشت و پس از او مهرداد سوم نواحی دیگری از جمله قسمتی از کاپادوکیه و پافلاگونی را متصرف شده و خود را شاه خواند... شاهان پنت از زمان مهرداد چهارم بواسطهٔ مواصلت با سلوکیها و ارتباط نزدیک با آنها کم‌کم عادات و آداب ایرانی را از دست دادند"

پس از مهرداد چهارم (۲۵۰ - ۱۹۰ ق.م) فرزندش فرناک اول (۱۹۰ - ۱۵۷ ق.م) شاه شد و پس از او برادرش مهرداد پنجم (۱۵۷ - ۱۲۱ ق.م) به پادشاهی رسید و پس از این پادشاه فرزندش مهرداد ششم (مهرداد بزرگ) پادشاه شد.

"مهرداد ششم آخرین پادشاه پنت یکی از بزرگترین سرداران دنیای قدیم بوده است" (ص ۱۵۱ - تاریخ سکه)

"در سال ۱۲۱ ق.م مهرداد پنجم را در سی‌نوپ کشتند و پسر او را که در تاریخ معروف به مهرداد اوپاتریا مهرداد ششم است بر تخت نشاندند. این پادشاه پنت که از نوادر روزگار بود. دشمن نیرومندی برای رومیها گردید و کارهایی کرد که واقعاً حیرت‌آور است و اگر کوچکی پنت و بزرگی روم را در نظر گیریم. شاید بی‌نظیر باشد (یعنی کارهای او) او را هانی بال ثانوی گفته‌اند (هانی‌بال یکی از سه سردار بزرگ تاریخ عالم است: پیرنیا)" (ایران باستان ص ۲۱۳۶)

این پادشاه در سن یازده سالگی به تخت نشست. در بدو سلطنت احوالی داشت بس مشوش و دل‌خراش: نه فقط نزدیکان و مستحفظین او می‌خواستند بهر وسیله که باشد او را از تخت دور کنند بل مادرش هم ضد او بود بالاخره او در میان آن همه شداید طاقت فرسا مجبور گردید فرار کرده، سرگردان از جایی به جایی برود... هفت سال تمام باین وضع گذرانید..." (ایران باستان ص ۲۱۳۷)

در این زمان فرهاد پنجم در ایران حکومت میکرد.

”مهرداد زمام امور را بدست گرفت، صلاح خود را در آن ندید که با روم طرف شود و تمام توجه خود را بتسخیر ولایاتی، که در شمال و مشرق دریای سیاه واقع بود، معطوف داشت (تا از جانب غرب با رومیها مقابله نکند. ن” (ایران باستان)

پس از این به توسعه مملکت خود در آسیای صغیر پرداخت با پادشاه ارمنستان، تیگران نیز پیمان دوستی بست و دختر خود (کلثوپاتر) را به تیگران داد. رومی ها پیوسته دنبال بهانه می گشتند تا مهرداد را بر جای خود نشانند و از جانب شرق به طرف هندوستان پیشرفت نمایند از اینرو دولت روم پس از فارغ شدن از مشکلات داخلی، سردار معروف خود (سولا) را به آسیای صغیر فرستاد تا مهرداد را مجبور به تخلیه کپادوکیه و پافلاگونیه در آسیای صغیر نماید. مهرداد ابتدا این مناطق تخلیه نمود و سپس دوباره تصرف کرد و این عمل وی سبب شد که دولت روم به وی اعلان جنگ دهد.

جنگ های مهرداد با رومی ها به سه دوره بخش می گردد.

جنگ اول بین سالهای ۸۹-۸۴ ق.م ادامه داشته و سرانجام به پیروزی مهرداد و انعقاد قرارداد صلح پایان گرفته است.

جنگ دوم در سالهای ۸۳ تا ۸۱ ق.م رخ داده است و مهرداد شکست خورده به ارمنستان گریخته، رومیها او را تعقیب نموده و تیگرانوس پایتخت ارمنستان، را در محاصره گرفتند. لوکولوس سردار رومی از تیگران خواست تا مهرداد را بوی تحویل دهد. تیگران خودداری کرد و با لشکرش که در بیرون از شهر تیگرانوس بود به رومیها حمله کرد ولی شکست خورد. قصد داشت قرارداد صلح امضاء کند ولی مهرداد فرماندهی باقی سپاه او را در دست گرفت و به رومیها حمله کرد آنها را درهم شکست سپس به پنت حمله نمود رومیها را تارومار کرده دوباره به تخت سلطنت نشست.

بار سوم رومیها سردار معروف خود پومپه را به جنگ مهرداد فرستادند.

پومپه ابتدا با متحدان مهرداد مانند پارت و ارمنستان مذاکره کرد و آنها را بی طرف کرد سپس علیه مهرداد وارد جنگ شد. مهرداد در آغاز به جنگ و گریز پرداخت و قصد داشت خود را به ارمنستان برساند ولی پومپه راه عقب نشینی او را بست. اجباراً در کنار رود زاب بزرگ (لیکوس) به مقابله با رومیها پرداخت ولی شکست سختی خورده با عده‌ای از جمله خانواده خود به ارمنستان گریخت. اما تیگران بزرگ داماد مهرداد، نه می‌خواست مهرداد را بپذیرد و رومی‌ها را علیه خود برانگیزد و نه می‌توانست زیرا پسرش تیگران که نوه مهرداد بود با رومی‌ها علیه مهرداد و پدر خود در پنهان پیمان بسته بود و آشکارا مخالف ورود مهرداد به ارمنستان و کمک به او شده بود. علاوه بر آن برای فروش سر مهرداد با رومی‌ها مشغول معامله شد. مهرداد و خانواده‌اش به قفقاز گریختند (سال ۶۶ ق.م)

پومپه با سپاهش وارد ارمنستان شد و آنجا را تصرف کرد و تیگران بزرگ را مجبور به پرداخت خسارت متناهی نمود و او را واداشت به نفع پسرش تیگران کناره‌گیری کند. بدین ترتیب ارمنستان دست‌نشانده رومی‌ها شد.

اما مهرداد از پای نشست "در این وقت مهرداد یک پیرمرد بقاعده بود، ولی... هر قدر سنش بالا می‌رفت، گویی بر جد و همت او می‌افزود زیرا با سالخوردگی، که داشت از پای نمی‌نشست و همواره نقشه‌های بزرگ برای طرف شدن با رومیها می‌کشید از جمله آنکه لشکری مرکب از ۳۶ هزار نفر سکائی بترتیب لژیونهای رومی تشکیل کرد (تدارک دید)..."

(ایران باستان ص ۲۱۴۵)

سرانجام لشکرش بر او شورید "فرناک پسر مهرداد از موقع استفاده

کرده در رأس شورشیان قرار گرفت و بر پدر یاغی شد. مهرداد در این وقت بواسطه مرض نتوانست کاری کند و شورشیان او را محاصره کردند. او در ابتدا خواست داخل مذاکره شده جان خود را نجات دهد ولی پسرش راضی نشد. بالاخره موقعی رسید که وضع مهرداد کاملاً یأس آور شد و او تصمیم گرفت که با زهر به حیات خود خاتمه دهد، تا بدست دشمنانش نیفتد بر اثر این تصمیم زهری را که از زمان شکست آخرش با خود داشت در کاسه‌ای ریخت و حاضر شد، که آنرا بیاشامد ولی در این وقت دو دختر او مهرداد و نسا که یکی از آنها نامزد پادشاه مصر بود و دیگری نامزد پادشاه قبرس (یعنی در آن زمان هنوز صغیر بودند.ن) نزد پدر آمده اصرار کردند که با پدرشان بمیرند تا تحت اختیار برادر واقع نشوند. مهرداد راضی شد و آنها از کاسه زهر آشامیدند و درگذشتند سپس مهرداد از همان کاسه آشامید. ولی زهر اثر نمی‌کرد زیرا مهرداد از دیرگاهی از ترس آنکه او را مسموم کنند زهر می‌خورد تا طبیعتش به زهر عادت کند. مهرداد چون از اثر زهر چیزی احساس نکرد. براه رفتن و گردش پرداخت تا مگر کمک به تأثیر زهر کند. این اقدام هم مفید نیفتاد. در این حال او بیکی از صاحب منصبان خود که اهل گالی بود و (بی‌تووتوس) نام داشت رجوع کرد و از او خواستار شد که آخرین خدمت را باو کرده نابودش سازد تا نقشه دشمنانش عقیم بماند (یعنی دشمنانش و جد و شعیف بدست آوردن او را نداشته باشند) صاحب منصب مزبور از خواهش مهرداد در اندوه شد ولی بالاخره نتوانست تمنای او را رد کند و شمشیر خود را کشیده و در دل مهرداد فرو برد... چنین بود مرگ مهرداد که در ۶۹ سالگی درگذشت" (ص ۲۱۴۶ ایران باستان)

"از نویسندگان قرون اخیر، راسین شاعر و ادیب معروف فرانسوی از قرن هفدهم در نمایشی حزن‌انگیز (یعنی تراژدی) او را ستوده است.

تراژدی معروف راسین تحت عنوان میتری دات (مهرداد) است. مهرداد ششم فرزندان زیادی داشت. اسامی نوزده نفر آنها معلوم است:

از پسران: آریارات پادشاه کاپادوکیه. ارتافرن. ماخارس پادشاه بوسفور
قریم. فرناک که دست‌نشانده رومیها شد. مهرداد. داریوش. کورش.
کسی‌فار. اکزاتر...

از دختران: مهرداد و نسا و آتنایس، دری‌په تی‌نا، اوپاترا، ارساباریس،
لادیسسه، هم‌چنین:

کلثوپاتر: همسر تیگران بزرگ. مادر تیگران دست‌نشانده رومی‌ها. این
تیگران نوه مهرداد به پدر بزرگش خیانت کرد.
(رک: ایران باستان. آب بیان (مورخ) یوستی: نامهای ایرانی. تاریخ
سکه. تاریخ مردم ایران...)

رودگون. رودگونه Rhodogune

دختر مهرداد اوّل.

مهرداد اوّل یا اشک ششم از پادشاهان پارت دودمان اشکانیان بود. وی در سال ۱۷۵ ق.م (یا ۱۷۴ ق.م) جانشین برادرش فرهاد اوّل اشک پنجم شد. فرهاد به جای پسرانش مهرداد را شایسته سلطنت تشخیص داد و او را جانشین خود نمود. مهرداد اوّل از همان ابتدای سلطنت برای گسترش کشور پارت اقدام نمود و از شرق و جنوب متصرفات وسیع اسکندر را که در دست جانشینان وی سلوکیان بود، ضمیمه پارت ساخت و سرانجام پس از تصرف پارس و خوزستان و بابل در مقابل سلوکیان غرب قرار گرفت. در غرب دمتریوس نیکاتور تازه از جنگ‌های داخلی فارغ گشته و به تخت سلطنت نشسته (۱۴۵ ق.م) و سوریه و مناطق اطراف آنرا تحت حکومت خود درآورده بود که مواجه با دشمن نیرومندی از شرق گردید از اینرو به تجهیز و تدارک سپاه عظیمی پرداخته و با مهرداد پادشاه پارت درگیر شد. مهرداد در چند نبرد از دمتریوس شکست خورد ولی با وجود اینکه نیروهایش کمتر از قوای دمتریوس بود در یک حمله متهورانه دمتریوس را اسیر نمود سپس وی را در حال اسارت در مقابل دشمن گردانید تا نیروی دشمن پراکنده شد. (۱۴۰ ق.م)

مهرداد با دمتریوس به نیکویی و احترام رفتار کرده و او را در گرگان جای داد و دختر خود رودگونه (رودگون) را بهمسری او داد.

این ازدواج در سال ۱۳۹ ق.م اتفاق افتاده است. (دررالتیجان ۳۹۵)
اعتمادالسلطنه رودگون را توجیه چنین کرده است رود را فرزند وگون را درخت بید و رخسار ورنگ دانسته او را بید سرخ، سرخگونه می نامد یا گون را ترکی دانسته پس معنی آن فرزند آفتاب و یا روز صفت است. توجیهی نادرست است. (۳۹۴ دررالتیجان)

پس از مهرداد (در سال ۱۳۶ ق.م درگذشته است) فرزندش فرهاد دوم (اشک هفتم)

(دمتریوس در زمان اسارت از همسرش رودگونه دارای چند فرزند شده و در همین زمان نیز دوبار اقدام به فرار نموده که هر دو بار دستگیر شده است.)

دمتریوس را با سپاهی پارسی به سوریه فرستاد تا سلطنت از دست رفته را باز گیرد. دمتریوس بار دیگر از سال ۱۲۹ ق.م تا ۱۲۵ ق.م در سوریه سلطنت کرد و در سال ۱۲۵ ق.م بدست مادرزنش کلئوپاترا با زهر به قتل رسید.

از سرنوشت رودگونه و فرزندان او از متریوس خبری در دست نیست.

رام بهشت یا دینیک - دینیک Denig Dynyc

چنانکه طبری گوید (تاریخ الامم والملوک): ساسان (پدر پاپک ساسانی) موبد معبدی بود که در استخر برای ناهید (یکی از یزتها یا ایزدان مذهب زرتشت) ساخته بودند و زن او (رام بهشت) را دختر یکی از پادشاهان باز رنگی می دانستند. این سلسله پادشاهان (باز رنگی ها) در استخر سلطنت داشتند... " (ص ۲۵۲۹ ایران باستان)

"آناهیتا (در طبری آناهید) به معنی ستاره زهره است. معبد آناهیتا در استخر قرار داشت هیریدی آن آتشکده (معبد آناهیتا) را مردی بنام ساسان در دست داشت وی (یعنی ساسان) برای افزایش شأن و شوکت خود دختر کوچیهر (گوزهر) آخرین شاه باز رنگی که از پادشاهان محلی پارس و شهریار (اصطخر) بود به زنی خواست. نام آن دختر دینیک و لقبش بقول طبری رام بهشت بود.

از این همسر فرزندی به نام پاپک به وجود آمد. که بعداً بجای پدر هیرید آتشکده آناهیتای پارس در شهر استخر شد... " (نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۷۰ ج ۱)

"در سنگ نبشته شاهپور یکم که پسر اردشیر باشد از اعضای خاندان بابک و مادر او دینگ که به هنگام پادشاهی نواده اش (؟) اردشیر زنده بود... یاد شده است"

(تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۴۴ ج ۱)

"مادر بابک (پاپک) از دودمان ساسانی نبوده (دختر یکی از پادشاهان بازرنگی - در فوق است - ن.)

زیرا از او در آن بخش است که نام اعضای خاندان ساسانی آمده یاد نشده (در آن بخش از سنگ نبشته. ن) و دینیک (دینک) در اواسط دهه چهارم سده سوم میلادی کمتر از نود سال نداشته است گمان می رود که دینیک مادر بابک (پاپک) در حدود سال ۱۴۰ میلادی تولد یافته باشد..." (نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۴۴. رک مقاله لوییژ شومون در مجله آسیایی ۱۹۵۳)

"اردشیر (پسر پاپک - اردشیر پاپکان - و نوه رام بهشت دختر گوزهر یا کوچیهر) که جوانی جاه طلب. و بلند پرواز بود برگوچیهر خویشاوند خویش (پدر رام بهشت) طغیان کرده او را بکشت و سلسله بازرنگیان را در پارس منقرض ساخت (۲۱۲ میلادی) نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۷۰

"ساسان که مردی از دودمان نجبا بود، با زنی از خانواده بازرنگی، که نامش ظاهراً دینگ بود وصلت کرد (کتیبه کعبه زردشت) ساسان در معبد آناهید (آناهیتا) در شهر استخر ریاست داشت. پس از او پسرش پاپک جانشین (او) شد و روابط خود را با بازرنگی ها مغتنم شمرده، یکی از پسران خود را که اردشیر (ارتخشتر) نام داشت در دارا بگرد بمقام نظامی ارگبذ (Argabath) رسانید. تقریباً بعد از سال ۲۱۲ میلادی اردشیر چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک کرد و مقام آنان را صاحب شد. مقارن این احوال پاپک بر کوچیهر شاه که خویشاوند او بود، شورید و مکان کوچیهر را که معروف به کاخ سفید بود بتصرف آورد و کوچیهر را کشته (پدر دینگ رام بهشت. ن) خود براریکه سلطنت نشست"

(کریستن سن تاریخ ساسانیان. ترجمه فارسی ص ۱۳۴) / تاریخ اشکانیان ص ۲۴۰

زوتک - روتک Rutak

روتک همسر پاک و مادر اردشیر بود. روتک همانند دینک از دودمان ساسانی نبود
(سنگ نبشته شاهپور. به نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۴۴)

انوشک دختک انوشه دخت

این نام در کتیبه شاهپور ذکر شده است
کتیبه شاهپور
ترجمه خانم دکتر امید بهبهانی (نسخه خطی)

آذر آناهید

باحتمال قوی او زن شاهپور اول بوده است، نام او بنام بانیشنان بانیشن (ملکه ملکه‌ها) ذکر شده است در کعبه زردشت بستگی بین این بانو و معبد آناهیتا از نام او هویدا است

۳۹۴ دوران عهد باستان

در کتیبه شاهپور، نام آدور آناهید Adur-Anahid دختر شاهپور خوانده شده است

. کتیبه شاهپور

ترجمه خانم دکتر امید بهبهانی (نسخه خطی)

شاهپور دختک شاهپور دختک نام ملکه سکاها ذکر شده است

کتیبه شاهپور

ترجمه خانم دکتر امید بهبهانی (نسخه خطی)

دینیک بام بیش (ملکه دینیک)

ر.ک به دینیک

کتیبه شاهپور

کعبه زرتشت

نرسی دخترک (نرسه دخت) بانوی سکان (سکانیه)

کتیبه شاهپور
کعبه زرتشت

موررد Murrmd مادر شاهپور شاهنشاه

کتیبه شاهپور

انوشک دختر کتیبه شاهپور

استخریاد ملکه

وراز دختر دختر خوزان زم

کتیبه شاهپور

شاهپور دخترک تکرار شده است یا نام زن دیگری است؟

رود دختر (شاهزاده) دختر انوشک

چشمک بانو که مشخصه دیگری از او در دست نیست.

این اسامی را سرکار خانم دکتر امید بهبهانی در اختیار
ویراستار گذاردند که خود این کتیبه را ترجمه کرده‌اند. با
تشکر از مشارالیها

ویراستار

دینگ - دینگ (همسر یزدگرد دوم)

پس از آنکه یزدگرد دوم پادشاه ساسانی بسال ۴۵۷ میلادی به مرگ طبیعی درگذشت "پسر ارشدش هرمزد سوم، که با لقب شاهنشاهی در سگستان حکومت داشت، بتخت نشست، لکن برادر کوچک او پیروز ادعای سلطنت داشت و با سپاهی، که از نواحی شرقی آورده بود، به هرمزد، که در ری اقامت داشت، حمله برد. در مدت جنگ این دو شاهزاده، مادرشان، که دینگ نام داشت، در تیسفون سلطنت می‌کرد" (ص ۳۹۱ کریستن سن. ترجمه فارسی)

کریستن سن در ادامه این مطلب می‌گوید: "اکنون مَه‌ری موجود است که صورت این ملکه و لقبش: بانبستان با نش (ملکه ملکه‌ها) بحروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد، که بر فراز آن گیسوانش بشکل گویی با نوار کوچکی بسته شده است، گوشواره که دارای سه مروارید است، در گوش و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود و گیسوان مجعدش بچندین رشته بافته و فروهشته است" (ص ۳۹۲. کریستن سن. ترجمه فارسی)

۱- در متن کتاب ۴۴۷ ذکر شده است که خطاست صحیح آن ۴۵۷ است، که ذکر شد (مؤلف)

"در مورد رفتار و نحوه فرمانروایی او مورخان مطلبی نگفته‌اند" (تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۵۸۸)

درباره نتیجه جنگ هرمزد و پیروز کریستن سن می نویسد:

"رهام نامی از دودمان مهران که سرپرست او (یعنی پیروز) بود و یکی از مقتدرترین صاحبان مناصب بشمار می رفت او را (پیروز را) یاری می داد، رهام بجنگ هرمزد شتافت و او را شکست داد. هرمزد اسیر شد. بنابر روایت الیزئوس (مورخ) رهام او را کشته، پیروز را بتخت نشاند (ص ۳۹۲ کریستن سن ترجمه فارسی)

سلطنت پیروز ۴۹۵ میلادی تا ۴۸۴ میلادی بوده است.

مریم و شیرین

همسران خسرو دوم، معروف به خسرو پرویز (۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی) پس از آنکه بهرام چوبین (سردار معروف) هرمزد چهارم (پادشاه ساسانی) را کور و مقید نمود (۵۹۰ میلادی)، درباریان خسرو دوم (خسرو پرویز) پسر هرمزد را به پادشاهی برگزیدند.^۱ ولی بهرام چوبین که قصدش غصب تاج و تخت بود پایتخت (تیسفون) را محاصره کرد و چون خسرو تاب ایستادگی در برابر وی نداشت به روم (روم شرقی. انطاکیه) گریخت "بهرام فاتحانه بیایتخت درآمد"^۲ و پیروزمندانه "علی‌رغم جماعتی از بزرگان، بدست خود تاج بر سر گذاشت"^۳

خسرو از قیصر روم موریکیوس (موریس. موریق) مدد گرفت. پس از جنگ‌های خونین با بهرام سرانجام لشکر او را در حوالی گنزک آذربایجان درهم شکست و بهرام به بلخ پناهِید و پس از چندی ظاهراً به تحریک خسرو به قتل رسید. اما خسرو به پایتخت وارد شد و بار دیگر بر تخت نشست (۵۸۱ میلادی)

۱- خسرو در این هنگام در آذربایجان بود. شتابان به تیسفون رفت و در سال ۵۹۰ میلادی تاج بر سر نهاد (کریستن‌سن ص ۵۷۹ ترجمه فارسی)
۲- ترجمه فارسی: "وهرام فاتحانه بیایتخت درآمد." (کریستن‌سن.)
۳- کریستن‌سن ص ۵۷۹

خسرو (دوم) در بازگشت از روم دو زن همراه خود آورده بود: مریم و شیرین^۱ که "موبدان زردشتی شادمان نشدند"^۲ کریستن سن ابتدا از یک زن نام می‌برد و می‌نویسد: "موبدان چندان از بازگشت خسرو که در سال ۵۸۱ اتفاق افتاد، شادمان نشدند زیرا که این پادشاه از روم این ارمغان را همراه داشت که نسبت باوهام و خرافات (؟) نصاری میلی حاصل کرده بود و مؤید او در این عقاید زنی عیسوی، شیرین نام بود، که سوگلی حرم او گردید"^۳.

ولی بعداً در همان کتاب (ایران در زمان ساسانیان ص ۶۳۳) می‌نویسد: محققاً قول اوتیکوس (مورخ) که گوید خسرو پرویز آیین نصاری گرفت، اصلی ندارد (نقل از نلدکه. تاریخ طبری) ولی روابط این پادشاه با قیصر موریکیوس (موریس) که او را در گرفتن تاج و تخت یاری کرد و مزاجت او با شاهزاده خانم رومی موسوم به ماریا (مریم) و نفوذ محبوبه او شیرین که کیش عیسوی داشت، او را وادار می‌کرد که لااقل ظاهراً (چرا ظاهراً؟) نسبت برعیای عیسوی خود مرحمتی داشته باشد"

کریستن سن در همین بخش از کتاب داستانی عبرت‌انگیز نقل می‌کند که تکرار آن بی‌فایده نیست:

"... اما شخص خسرو (خسرو پرویز) هم ممکن است بعضی از خرافات عیسویان را بر موهومات سابقه خود افزوده باشد، زیرا که بنابر روایت موجوده، مبنای ایمان او بر خرافات بوده است، و مؤید این قول وجود جماعت کثیری غیبگو و جادوگر و منجم است، که پیوسته در

۱- گریگوریس (ابوالفرج ملاطی معروف به ابن‌العبری) می‌نویسد: پس از آنکه خسرو دوباره به تیسفون بازگشت و بپادشاهی نشست، از موریق (موریس) خواستگاری دخترش را نمود وی دختر خود مریم را باو داد و استفان را همراه وی کرده نزد خسرو اعزام داشت" (ص ۲۰ تاریخ ایران باستان به روایت ابن‌عبری ترجمه مشکور)

۲- نقل از کریستن سن. ص ۵۸۱. ۳- ص ۵۸۱.

پیرامون او جای داشته‌اند (بموجب روایت موجوده آنان بعدد ایام سال ۳۶۰ بوده است (طبری ص ۱۰ نلدکه) - باید توجه داشت عدد ۳۶۰ در همه روایات باید مورد تردید قرار گیرد، پیش از این گفتیم عدد مطلوب یونانیان ۳۶۰ بوده است که در همه افسانه‌ها استعمال می‌کردند.) پس عیسویان در جلوس خسرو پرویز با آزادی دینی نایل شدند، ولی حق نداشتند که زردشتیان را بکیش خود دعوت، زیرا که هر کس از زردشتیان دین رسمی ملی خود را ترک می‌گفت، علی‌الاصول مستحق قتل می‌شد، اگر چه در عمل اغماض می‌کردند... "بالاخره: "اسقفهای نصاری بنابر میل شاه در سال ۵۹۶، یسوع را که اصلاً چوپان بود، و در زجر کردن کفار تعصبی فوق‌العاده داشت، بمقام جاثلیقی (اسقفی) برگزیدند... " در این زمان "رئیس پزشکان (درستبند) خسرو "گابریل" بود که از کیش نسطوری (فرقه عیسوی) به عقیده یعقوبی (فرقه عیسوی) روی آورد. و یعقوبیان برتری یافتند زیرا هواخواه و پشتیبان این فرقه گابریل بود و در نزاعی که میان نسطوریان و یعقوبیان در گرفته بود یعقوبیان تفوق یافتند بویژه آنکه خسرو، گابریل را بسیار گرامی می‌داشت، خاصه پس از آنکه شیرین طالب فرزند بوده و معالجات این پزشک و دعاهای سن سرجیوس (؟) موجب شد که فرزندی یافت و او را مردانشاه نام نهاد، مرتبه گابریل بالاتر رفت با وجودیکه میان گابریل و سبریشوع شکرآبی رخداد، زیرا که سبریشوع او را بسبب طرز زندگی خصوصی که داشت، تکفیر کرده بود. وقتی که شیرین (هم) تابع عقیده یعقوبیه شد این فرقه کاملاً تسلط یافتند. بعد از فوت سبریشوع شیرین از پادشاه درخواست کرد، که گرگوار معلم مدرسه سلوکیه را مقام جاثلیقی (اسقفی) بدهد. انجمنی که علی‌الرسم دعوت شد، با نهایت اطاعت امر شاه را شنیده گرگوار را انتخاب کردند. این مردی فقیه و دانا ولی حریص و پرخور بود پس از چهار سال ریاست، در سنه ۶۰۸ یا ۶۰۹ میلادی وفات یافت و مالی بسیار بجا

گذاشت که خسرو آن را بفتح خزانه ضبط کرد بعد از او مقام ریاست کل نصاری سالی چند بی شاغل ماند، زیرا خسرو بنابر نفوذ گابریل و شیرین اجازه نمی داد که از نسطوریان کسی بمقام جاثلیقی انتخاب شود.

سرانجام: نسطوریان مهران گنشسب را طرفدار خود کرده و او را بنام گیورگیس (گرگوری) تعمیم دادند. مهران گنشسب یا گرگوری (گیورکیس) تعمیم یافته از دودمانی بسیار عالی بود. تاریخ زندگانی این شخص، بنحوی که در اعمال شهدای نصرانی مسطور است چنین است:

مهران گنشسب نسب پادشاهان می رسانید. پدرش استاندار نصیین و جدش حاکم انطاکیه جدید بود، که انوشیروان بنا نهاد... در عنفوان جوانی این جوان اصیل زاده را که دارای صفات حمیده بود، بدربار فرستادند تا چندی پیشخدمتی کند و پس از آن بمقامات درباری یا مراتب عالیه کشوری نایل آید.

اما: هنگامیکه طاعون آمد، مهران گنشسب فرار کرد، چه با وجود شکی که داشت (یعنی مردد بود مسیحی بشود یا نشود، ایمان بیاورد یا نیاوردن)، هنوز از دین نیاکان خود (زرتشتی) دست نکشیده بود (مؤلف عیسوی در اینجا از روی طنز گوید: کفار در این قبیل مواقع فرار می کنند)...

پس از اینکه: بدین مسیح گروید خود را به بیابان کشید تا در آنجا حقایق دین جدید را از رهبانان بیاموزد، روزی از خواهر خود پرسید که بعد از انتقال من بکیش نصاری چه می گفتند؟ خواهرش جواب داد "بیا برای تو هیچ خطری نیست. شاه وقتی که خبر فرار (؟) ترا شنید فقط فرمود: "مهران گنشسب به دوزخ شتافت!"... (نقل از کریسین سن. ص ۶۳۶- چاپ دوم ص ۵۸۳) مهران گنشسب بازگشت. اما درستبذ گابریل (گابریل پزشکی) که یعقوبی مذهب بود برای پامال کردن این نسطوری متعصب تدبیری نمود و او را متهم بانکار دین زردشتی کرد و چندان کوشید که شاه او را محکوم و مصلوب فرمود (ص ۶۳۷- چاپ دوم ص

خسرو پرویز در سال سی و هفتم پادشاهی به قصد نبرد با هرقل قیصر دوم از تیسفون خارج شده و با شیرین و دو فرزندش مردانشاه و شهریار از دجله گذشته و در ویه اردشیر (سلوکیه) مقام گزید. سرداران ایرانی که از ادامه جنگ خسته شده بودند سرکشی آغاز نمودند. خسرو هم در این هنگام بیمار شده و قصد داشت مردانشاه را به جانشینی خود برگزیند. چون کواذ ملقب به شیرویه که پسر خسرو از مریم دختر قیصر بود ارشدیت داشت، از واقعه استحضار یافت مصمم شد که از حق خود دفاع کند.

بنابر روایت ثوفانس (مورخ)، فرمانده کل نیروی کشور، کشنسب اسپاذرا که برادر رضاعی شیرویه کواذ بود با او همراه شده بعضی دیگر از بزرگان نیز به ایشان پیوستند. پس به فرمان شیرویه در "قلعه فراموشی" (زندان) "جماعتی بسیار از زندانیان سیاسی نجات یافته از هواخواهان شیرویه شدند. و بدین ترتیب شیرویه خود را پادشاه خواند. همان شب (یعنی شبی که شیرویه پادشاه شد) نگاهبانان سلطنتی از قصری که خسرو با شیرین در آنجا خفته بودند، بیرون رفتند و پراکنده شدند و سپیده دم از هر سو این بانگ برخاست "کواذ شاهنشاه! خسرو هراسان و بیمناک پای بگریز نهاد... او را دستگیر کردند... ثوفانس (مورخ) گوید شیرویه نخست مردانشاه را کشت و بعد به سایر برادران پرداخت، و خسرو را در انبار گنج خانه محبوس داشت تا از گرسنگی بمیرد بعد از پنج روز چون دیدند هنوز زنده است او را بضرر تیر از پای درآوردند (تیر و کمان)

(نقل از کرسی سن ص ۶۴۱ و ۶۴۲...)

مریم همسر نخست خسرو و دختر قیصر دوم، در زمان حیات خسرو درگذشته است و پس از او شیرین ملکه شده است. فردوسی می گوید مریم را شیرین با زهر کشت.

شیرویه پسر مریم پادشاه شد و شش ماه سلطنت کرد (۶۲۸ ق.م) و درگذشت درباره علت مرگ او اختلاف نظر هست برخی مورخان می گویند او را زهر داده و کشتند و برخی دیگر می گویند از بیماری طاعون درگذشت.

پسران شیرین؛ مردانشاه و شهریار بدست شیرویه بقتل رسیدند. هم‌چنین روایت می‌کنند (کتاب گمنام گویدی = نیومرمزد) شیرویه برادران خود را که هفده تن بودند به قتل رسانید.

اما شیرین چه شد؟ در همان سال ۶۲۸ ق.م به قتل رسیده است؟ شگفتا: زنی که بیش از هر زن و مردی نامش در ادبیات فارسی آمده و تکرار شده و افسانه‌هایش زبانزد هر ایرانی است آغاز و پایان زندگی‌اش معلوم نیست. مشکور از قول مورخان جدید می‌نویسد (رک ص ۱۱۱۲ جلد دوم تاریخ ساسانیان):

خسرو پرویز، دو کلیسا برای همسرش مریم و یک کلیسای بزرگ و یک دژ در شهرستان بت لثیر برای همسرش شیرین که زنی از (آرامیان) ایران بود بساخت بنا به گفته مورخان روم، شیرین همسر پادشاه چونکه مسیحی بود برحسب آئین ایران نبایستی شهبانوی ایران بشود ولی خسرو او را پس از مرگ همسر دیگرش مریم شهبانوی ایران کرد (مگر مریم مسیحی نبود؟) مریم دختر قیصر چون از جهان درگذشت خسرو فرمود که مجسمه‌هایی از او ساختند و یکی را نزد قیصر روم و یکی را نزد خاقان ترک (چرا؟ به خاقان ترک چه ربطی داشت؟) (مگر قصه امیرارسلان است؟) و چند مجسمه بنزد پادشاهان همسایه فرستاد تا حرمت او پاینده ماند(؟) (ص ۱۱۱۹)

چون شیرین چند سال آبستن نشد خسرو نذوراتی برای کلیسای سرجیوس شهید فرستاد و به مراد خود رسید؟ (قابل توجه است. ن) (ص ۱۱۲۰). و از این قبیل افسانه‌ها.

فرهنگ معین می‌نویسد: شیرین ارمنی؟ بدون ذکر مدرک است. (رک: ایران نامه. پروفیسور عباس مهرین ایران باستان. پیرنیا. ابن عبری. تاریخ سیاسی ساسانیان کریستن سن. ترجمه رشیدیاسمی...)

پوران. پوران. پوراندهخت

"بلعمی (مورخ) می‌نویسد: پس چون شیرویه (پسر خسرو پرویز) برادران بکشت هیچ فرزندی از فرزندان پرویز نمانده بود مگر دو دختر یکی را پوراندهخت و دیگری را آزمیدخت می‌گفتند. پوراندهخت مهتر بود و آزمیدخت (آزمیدخت) آن بود که فرزند پدر رستم را بکشت (نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان. مشکور ص ۱۱۷۴)

شوشتری در کتاب ایران نامه می‌نویسد: خسرو پرویز "پانزده تا بیست و پسر داشت بزرگترین از همسر ایرانی، بنام Salarius سالاریوس یا شهریار بود که همراه پدر در زمان فرار از پایتخت (تیسفون) و شورش بهرام به روم رفت از همسر دوم که دختر قیصر بود و مریم نام داشت چند فرزند داشت یکی از آنها شیرویه و دیگری خواهر تنی او پوراندهخت بود و از شیرین نیز چهار فرزند داشت و میان آنها مردانشاه را (به ولیعهدی) برگزیده بود...." (ص ۲۹۱)

اوتیکیوس Eutychius مورخ رومی می‌نویسد در زمان پادشاهی شیرویه بیماری طاعون در ایران و بین‌النهرین شیوع یافت و شیرویه قباد یا کواذ به آن مرض مبتلا شد و پس از شش یا هفت یا هشت ماه پادشاهی درگذشت. (نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۱۱۹۳)

بلعمی می‌نویسد: چون شیرویه درگذشت او را پسری ماند هفت

ساله. چون خرد (کودک) بود مردی بیاوردند نام او مهاذر جشنس (گشنسب)... او را وزیر کردند (نایب السلطنه) و تدبیر ملک بدو دادند... در مرز روم مردی بود از سرهنگان پرویز نام او شهر براز با شش هزار مرد بیامد و مخالف پادشاهی اردشیر شد. سر این را بگرفت و اردشیر را بکشت و بسیاری از بزرگان عجم را... بکشت و آن وزیر... را بکشت و خود بر تخت پادشاهی نشست. پادشاهی اردشیر بن شیرویه یکسال بود (ترجمه تاریخ طبری. نقل از تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۱۱۹۷)

کریستن سن می نویسد: کواذ دوم شیرویه (قباد دوم شیرویه) پس از شش ماه پادشاهی وفات یافت، بعضی می گویند او را زهر دادند. و بعضی مرگ او را بطاعونی نسبت می دهند که به ایران سرایت کرد و گروهی عظیم از مردمان را بهلاکت رسانید^۱.

آنگاه پسر شیرویه را که طفلی خردسال بود، بنام اردشیر سوم بر تخت نشاندند و خود سالاریا رئیس کل آبدارخانه (ماه آذر گشنسب) بقیومت او برقرار شد و در واقع نیابت سلطنت یافت. فرخان شهروراز، سردار معروف خسرو پرویز، نمی خواست زیر بار اطاعت یکی از همگنان خود برود با قیصر هرقل یار شد و سپاه خود را بجانب تیسفون راند. در این شهر دو تن از بزرگان یکی نیوخسرو، رئیس نگاهبانان سلطنتی، دیگر نامدار گشنسب، سپاهید نيمروز با او یار شدند. پس شهروراز سپاه خود را وارد تیسفون کرد، پادشاه خردسال را، که بیش از یکسال و نیم سلطنت نرانده بود هلاک کرد و هرچند از تخمه شاهی نبود، بتقلید ورهرام چوبین (بهرام چوبین) و وستهم (برادر بهرام) پادشاهی نشست... اما مخالفان او (مخالفان شهروراز) بریاست ماهیار، اندرز بداسواران وزاذان فرخ، که

۱- بنوشته تئوفانس شیرویه را شیرین مسموم ساخت بگفته اوتیکوس و ابن قتیبه وی از طاعون مرد. فردوسی و ثعالبی راجع به خودکشی شیرین و مسموم کردن شیرویه روایتی افسانه‌آمیز نقل کرده‌اند (ص ۶۴۶)

دیگر از بزرگان بود و پوس فرخ که از نجبای جوان استخری بود، و دو برادر پوس فرخ، که با او در دسته نگاهبانان پادشاهی خدمت می‌کردند، قیام نمودند، در این سه تن برادر، شهروراز غاصب را به قتل رساندند. خسرو سوم که پسر کواذ (قباد)، برادرزاده خسرو پرویز بود، در قسمت شرقی کشور بود. او را بسطنت سلام دادند ولی فرمانفرمای خراسان، او را بقتل رساند در تیسفون (پایتخت) دیهیم شاهی را بر سر پوران دختر خسرو پرویز نهادند و او در مقابل خدمت شایانی که پوس فرخ بخانواده سلطنتی کرده بود، مقام وزارت را باو سپرد و پس از عقد مصالح قطعی با دولت روم جهان را وداع گفت. مدت پادشاهی او تقریباً یکسال و چهارماه بود

(کریستن سن. ترجمه فارسی. ص ۶۴۶ و ۶۴۷)

بلعمی نویسد: "در ذکر خبر پادشاهی بوران (پوران) دخت بنت (دختر) پرویز پس چون پوران دخت پادشاهی بنشست، عدل و داد کرد و جور و ستم برگرفت و آن مرد که شهر براز (شهر براز غاصب تخت و تاج) را کشته بود بخواند و بنواخت. و او از خراسان بود نام وی فسفروخ (پوس فرخ - پسر فرخ) بود پوران دخت او را وزیری بداد و نامه نوشت بهمه سپاه‌ها تا همه بحضرت او گرد آمدند و آن نامه برایشان بخواند و از آن نسخه نامه بهر شهری نوشتند و اندر آن نامه چنین نوشته بود که:

این پادشاهی نه به مردی نگه توان داشتن بلکه بعنایت حق سبحانه و تعالی و ملک بعدل و سیاست پادشاه نگاه توان داشتن و سپاه دشمن نتوان شکستن، مگر بعطا دادن بسپاه و سپاه نگاه نتوان داشتن مگر بداد و عدل و انصاف.

چون پادشاه دادگر بود ملک بتواند نگاه داشتن، اگر مرد بود و اگر زن (چه زن بود و چه مرد) و من چنان امیددارم که شما عدل و داد و عطادادن از من ببینید چنانکه از هیچکس ندیده باشید و بفرمود هرچه در ولایت بر

مردم از روزگار پرویز بقایای خراج بمانده بود همه بیفکندند (بخشیدند) و آن دفترها بشستند (پاک کردند) و داد و عدل بگسترانید چنانکه بهیچ روزگار ندیده بودند و آن چوب چلیبا (صلیب) که از روم آورده بودند و پرویز باز نداده بود آن را بملک روم باز داد تا او را به بوران دخت میل افتاد و رها نکرد که کسی در پادشاهی او رود (با روم صلح شد و تا هنگامی که بوران دخت بود رومی‌ها کسی را برای جنگ نفرستادند)

و بروزگار او پیغمبر (ص) از دنیا مفارقت کرد و ابوبکر بخلیفتی بنشست و پوران دخت یک سال و چهار ماه پادشاه بود و آن پوس فرخ خراسانی وزیر او بود

چون پوران دخت بمرد مردی از خویشان پرویز، جشنسده (گشنسده؟) نام او، بعد از پوران دخت بملک نشست و یک ماه بیود (سلطنت کرد) پس بمرد و پادشاهی به آزرمی دخت رسید. "تاریخ بلعمی - بهار ص ۱۲۰۰) تاریخ سلطنت پوران دخت (۶۳۰ - ۶۳۱ میلادی)

آزرمیدخت (آزرمیدخت در برخی متون)

درباره این زن ابن اثیر (مورخ) دو روایت مختلف دارد و هر دو روایت نیز با افسانه‌ها آمیخته است.

روایت اول: (رک ابن اثیر جلد دوم ص ۱۵۸. ترجمه عباس خلیلی):
«... بعد از مرگ شاه ایرانیان، بر پادشاهی دخت زنان دختر خسرو متفق شدند (بعد از مرگ شهربراز منظور از دخت زنان باید "پوران" باشد. درباریان و بزرگان با هم اتفاق کردند) ولی کاری از او ساخته نشد (رک: پوراندخت) ناگزیر او را از پادشاهی خلع کردند (رک: پوراندخت) شاپوربن شهربراز را بر اورنگ شاهی نشانند. چون شاهنشاهی او مسلم گردید فرخزاد بن بندوان (پدر رستم ارمنی سپهسالار قادسیه ۲۰) سر بلند کرده از شاه خواست که آزرمیدخت دختر خسرو را همسر او نماید و او موافقت کرد ولی آزرمیدخت نپذیرفت... و متوسل به سیاوش رازی شد... سیاوش فرخزاد را کشت و باتفاق آزرمیدخت بر شاپور (شاه) حمله کرده و پس از محاصره او را کشتند. آزرمیدخت بر تخت شاهی نشست...»

روایت دوم: (ص ۱۸۹ همان کتاب)
«... ایرانیان بعد از فوت شهربراز (پادشاه) گرفتار اختلاف و کشاکش

بودند تا آنکه برانتخاب شاپوربن شهریاربن اردشیر متفق شدند ولی آزمیدخت بر او شورید و او را کشت. فرخزاد را هم کشت. او بر اورنگ نشست. او شهبانوی دادگر بود که مرد مرا بآرامش و صلح دعوت کرد شهبانو نزد رستم فرستاد و او را فوراً نزد خود خواند (رستم) فرمانده سپاه خراسان بود چون سوی پایتخت جنید بهرجا که رسید و لشکری تابع آزمیدخت دید آنرا تباہ کرد تا آنکه وارد مدائن گردید که در آنجا با سپاه آزمیدخت تحت فرماندهی سیاوش جنگ نمود. سیاوش و شهبانو آذرمیدخت را در مدائن محاصره نمود سپس پایتخت را گشود و سیاوش را کشت و چشم آذرمیدخت را کور کرد. او را خلع و پوران (؟) را پیادشاهی نصب نمود...»

باید دانست که پوران پیش از آزمیدخت سلطنت کرده است و ابن اثیر اشتباه می کند.

بلعمی گوید: (ص ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶) (ترجمه تاریخ طبری. تصحیح بهار)

«چون پوران دخت بمرد، مردی از خویشان پرویز، نام جشنسده از بعد از پوران دخت به ملک بنشست و یک ماه بود پس بمرد. و پادشاهی به آزمیدخت رسید. پس چون آزمیدخت بملک اندر نشست، عدل و داد کرد و کس وزیر نکرد و پادشاهی خود نگاه می داشت به رأی و تدبیر خویش، و در همه آل کسری از و نیکوروی تر نبود و مردی بود اندر عجم (یعنی ایران ن) که از وی بزرگتر نبود به اصل و مردی و اسپهبدی بزرگ بود و پرویز امیری خراسان او را داده بود نام او فرخ هرمز بود و او بر در پرویز خدمت می کرد (یعنی در دربار پرویز بود) و پسر خویش رستم را بخلیفتی خویش به خراسان فرستاده بود و وی آن رستم بود که اندر آن عهد در عجم کسی از وی مردانه تر (دلیرتر) نبود از پس آنکه یزدجرد (یزدگرد) بملک نشست و عمر سپاه بعجم فرستاد یزدجرد این رستم را

سپهسالار کرد و با سپاه عجم پیش لشکر عرب فرستاد... و این فرخ هرمزد اسپهدی بزرگ بود و امیر خراسان و پدر رستم بود (رستم را به نمایندگی خود به خراسان فرستاد. ن) آزرمی دخت را کس فرستاد که چه باشد اگر تو مرا قبول کنی بشوهری، آزرمی دخت گفت؛ اگر پیش از این گفته بودی قبول کردمی ولی اکنون ملکه جهان را نشاید که شوهر کند...»

بالاخره آزرمی دخت توطئه کرد (بقول بلعمی - طبری) و به یاری امیرحرس فرخ هرمزد را کشت.

«سپاه بترسیدند (از قتل فرخ هرمزد سپهسالاریشان. ن) و امیرحرس گفتند او چه گناه کرده بود: گفت (جواب داد) گناهی عظیم کرده بود که مستوجب کشتن بود پس بدانستند که آهنگ ملکه کرده است، خاموش شدند. و رستم پسر فرخ هرمزد به خراسان خلیفت بود بجای پدر، از این حدیث آگاه شد از خراسان سپاه بکشید و بدر مداین آمد و با آذرمدخت حرب کرد او را بگرفت و با وی بقهر و جور بیود چون از وی مراد خویش بستد پس هر دو چشمش کور کرد بعد او را بکشت و آن امیرحرس نیز بکشت...»

در روایات فوق نیز افسانه با تاریخ بهم آمیخته شده است بعلت فقد مدارک تاریخی نمی توان گفت کدام بخش افسانه و کدام واقعیت است.

کریستن سن می گوید: پس از پوران دخت گویا شخصی بنام پیروز (دوم) به شاهی نصب شد و بعد از او آذرمدخت (آزرمی دخت) خواهر پوران در تیسفون تاج بر سر نهاد و چند ماهی بیش سلطنت نراند (در سال ۶۳۰ میلادی یا ۶۳۱؟...)

حمزه اصفهانی (تاریخ پیامبران و شاهان ترجمه جعفر شعار) (ص ۵۹) می گوید

پوران دخت دختر پرویز: پیراهن وی منقش به نقوش و سبز، شلوارش آسمانی رنگ تاجش نیز آسمانی رنگ بود، بر تخت نشسته و به دستش تبرزین

همو بود که چوب صلیب مسیح را به جائلق بازگردانید (چلیپایی بوده که مسیحیان مدعی بودند چلیپای مسیح است که بر آن مصلوب شد. در جنگ‌های روم و ایران (روم شرقی) با خود به میدان نبرد می‌آوردند. بدست ایرانیان افتاده بود و مسیحیان پیوسته درخواست بازگرداندن آنرا داشتند)

مادرش مریم دختر هرقل (هراکلیوس) پادشاه روم بود (بیش از این نوشتیم سایر مورخان می‌گویند موریس یا موریق قیصر دخترش مریم را به خسرو پرویز داده بود)

سبب پادشاهی پوران دخت این بود که شیرویه همه پسرانی را که از نسل پدر بود هلاک کرده بود و به ناچار زنان را به پادشاهی برداشتند (و اسباب تأسف حمزه اصفهانی شدند. ن)

آذر میدخت دختر پرویز پیراهنش سرخ منقش به نقوش، شلوارش آسمان گون و مرصع تاجش سبز بود (؟) بر تخت نشست، به دست راستش تبرزین و به دست چپ به شمشیر تکیه زده. وی زیرک و نیرومند و زیبارو بود در ده قرطمان از روستای ابخاز آتشگاهی ساخت خدا داناتر است (یعنی حمزه اصفهانی در روایت تردید دارد. ن)

ابن عبری می‌گوید (ص ۲۴. ترجمه مشکور):

شیرویه بعد از نه ماه سلطنت درگذشت "آردشیر جانشین او شد و یکسال و نه ماه سلطنت نمود... پس از وی دختر خسرو پوران (دخت) چند ماه پادشاهی کرده بمرد. بعد از وی خواهرش زاددخت (آزرمیدخت) سلطنت نمود"

گیرشمن می‌نویسد (ص ۳۶۹ ترجمه فارسی):

«... در مدت چهارده سالی که از مرگ خسرو دوم و جلوس آخرین پادشاه این سلسله (ساسانیان) یزدگرد سوم، فاصله است کمتر از دوازده پادشاه بر تخت جلوس نکرده‌اند... شاهزادگان فقط ملعبه‌ای در دست دسته‌ها بودند، تاج بر سر می‌گذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند

چون مرد کم آمد، زنان را بر تخت نشانند چنانکه دو دختر خسرو، پوران و آرمیدخت به سلطنت رسیدند...»

مشکور در کتاب تاریخ سیاسی ساسانیان نقل می‌کند که: دوران پادشاهی آرمیدخت شش ماه بود. (ص ۱۲۶۶)

ابن بلخی می‌نویسد (فارستامه. نیکلسن) (ص ۱۱۰):

پوران دخت بنت کسری: زنی سخت عاقل و عادل و نیکوسیرت بود و چون پادشاه شد یک سال خراج از مردم بیفکند و در میان رعایا طریق عدل گسترد و مدت ملک او یکسال و چهارماه بود.

آزمی دخت بنت اپرویز (پرویز. یا خسرو پرویز)

زنی عاقل بود و گویند او را زهر دادند و بروایتی گویند فرخ هرمزکی اصفهید (اسپهبد) خراسان بود و بزرگتر از وی میان فرس نبود کس فرستاد و او را بزنی خواست...»

آرمیدخت جواب رد داد سپس دام نهاد و فرخ هرمز را گرفته و کشت...

«پس رستم پسر این فرخ لشکرها جمع آورد و بیامد بکینه توختن و این زن را هلاک کرد...»

افسانه‌ای که طبری نقل کرده ابن بلخی تکرار می‌کند. بعلاوه ابن بلخی نمی‌گوید که آرمیدخت پادشاه شد.

دیگر زنان نامدار ساسانیان

نام پنج دختر بنام آزت، سهین، مرداوند، بانونه (بانویه)، تهمینه دختران یزدگرد سوم ذکر شده است.

شاه آفرید

نوه و یا نتیجه یزدگرد سوم دختر مخدج پسر یزدگرد، با خواهر دیگرش اسیر قتیبه بن مسلم شد و بعنوان هدیه بنزد ولید بن عبدالملک فرستاده شد و ولید با یکی از آنان هم‌بستر شد و یزید ناقص فرزند او از این دختر است.

۴۸۹ - ۴۹۰

ایران عهد باستان

خوارانزم

«ملکه شهر». در کتیبه زردشت نام او ذکر شده است او از خانواده محترم پارس بوده است و ردیف پنجم را بخود اختصاص داده است. با احتمال بسیار زیاد او همان دینیک است.

ایران عهد باستان

درباره‌گاه‌شناسی پیوست

گاه‌شناسی (کرونولوژی) پیوست به منظور تعیین محدوده تقریبی تاریخ حیات هرکدام از شخصیت‌های تاریخی نامبرده در این کتاب ارائه می‌شود ولی درباره‌ خود این تاریخ‌ها (گاه‌ها) توجه به چند نکته ضروری است:

۱- بخش مهمی از گاه‌های تاریخی ایران بویژه در گذشته‌های دور تقریبی است و راجع به آنها نیز اختلاف نظر هست. علت نیز فقدان مدارک ضروری است و از این مهمتر تا قرن اخیر در ایران گاه شماری منظم و مسلسل حتی بصورت دوره‌ای وجود نداشته است و هنوز نیز تاریخ گذشته ایران مدیون دوگاه شماری مهم است: تقویم تاریخ پیش از اسلام و باگاه شماری مسیحی و پس از اسلام باگاه شماری هجری قمری.

۲- گاه شماری مسیحی دارای نقص‌هایی به شرح ذیل است که در گاه‌شناسی و تبدیل آن به گاه‌شماری هجری شمسی باید مورد توجه قرار گیرد:

الف- در آغاز وضع گاه‌شماری مسیحی (یا آنگونه که معروف است میلادی) یعنی ۴۵ سال پیش از سال اوّل مسیحی (یا میلادی) است. چون تصور می‌نمودند طول مدت سال ۳۶۵/۲۵ است لهذا کیسه‌های آنرا

طوری ترتیب دادند (هر چهار سال یک بار) که سال شمسی مسیحی (یا میلادی) نسبت به سال حقیقی سیار می‌شد. زیرا:
طول مدت سال حقیقی شمسی (یا سال تروبیك) $365/2422$ روز است.

همین تفاوت ظاهراً جزئی در هر سال (یازده دقیقه و چهل و چهار ثانیه) بدون کیسه کردن در سال شماری سبب می‌شود که هر یک صد و بیست سال سی روز تفاوت ایجاد شود و اول بهار سیار شود. ولی برای ثابت نگاهداشتن اول بهار در تقویم مسیحی در روز اول بهار حقیقی یا اعتدال ربیعی در زمان ژول سزار تصمیم گرفتند هر چهار سال یکبار یک روز کیسه نمایند یعنی هر چهار سال یک بار ماه فوریه بجای آنکه مانند سالهای عادی ۲۸ روز باشد ۲۹ روز گردد با اینحال این مقدار کیسه نیز کافی نبود بطوریکه از سال ۳۲۵ مسیحی (میلادی) تا سال ۱۵۸۲ مسیحی (میلادی) روز اعتدال ربیعی حقیقی نسبت به روز اول بهار تقویمی (که در ۲۱ مارس ثابت شده بود) ده روز جلو افتاد یعنی ساعت تحویل روز ۱۱ مارس بود. از اینرو در سال ۱۵۸۲ به دستور پاپ گریگوریوس ده روز کیسه کردند تا آغاز بهار به ۲۱ مارس مطابق شود و نیز اصلاحی در تقویم بوجود آوردند. بدین ترتیب دوگونه گاه شماری مسیحی بوجود آمده است پیش از سال ۱۵۸۲ را گاه شماری میلادی ژولی یا ژولیانی خوانند و پس از آنرا گاه شماری میلادی گریگوری یا گریگورین.

گاه شماری بکار برده شده در گاه شناسی پیوست، گاه شماری معروف به ژولی است و ساعت تحویل سال در طی قرون جابجا می‌شود مثلاً:
در سال ۴۵۰ ق.م روز اول بهار روز ۲۷ مارس است و چنانکه بخواهیم آنرا تبدیل به سال هجری شمسی نماییم باید بگوئیم:

اول فروردین برابر است با ۲۷ مارس.

با در نظر گرفتن ویژگی‌های گاه‌های تاریخی ایران محاسبه اول بهار و

ساعت تحویل. اهمیت دارد. زیرا معمولاً رسم بر آن بوده که تاج‌گذاری شاهان در روز تحویل سال صورت پذیرد. ما نمی‌دانیم این رسم همیشه رعایت شده یا خیر ولی تا آنجا که رعایت شده می‌تواند به وضع گاه‌شماری هجری شمسی یاری رساند.

دیگر آنکه تقویم‌های بابلی و آشوری که در دو قرن اخیر کشف و مورد مطالعه دقیق قرار گرفته‌گو اینکه اساس تقویم قمری است یعنی ماه‌شماری قمری مورد نظر است ولی معمولاً هر سه سال یک بار ماه قمری اضافه نموده تا سال سیزده ماهه شود و ماه نisan در اوّل بهار ثابت بماند.

ب - نقص دوم آنستکه مورخان درگاه‌گذاری تاریخ‌های قبل از میلاد "عدد صفر" را بشمار نیاورده از اینرو گاه‌شماری مسیحی ستاره‌شناسان و ریاضی دانان و گاه‌شماری مورخان در مورد گاه‌های قبل از میلاد یکسال با هم تفاوت پیدا می‌کند.

شمارش مورخان م.۳ م.۲ م.۱ م.۲ ق.۳ م.۳...

(ق.م: قبل از میلاد م: میلادی)

شمارش ستاره‌شناسان ... ۳ ۲ ۱ ۰ ۱ ۲ ۳ -۱ -۲ -۳...

وقتی ساعت تحویل سال از روی جداول مخصوص یا بروش‌های جدید تعیین می‌گردد تا روز اول بهار برای سالهای باستانی تعیین شود باید در نظر داشت در محاسبات سالها روش ریاضی دانان به کار رفته یعنی سال صفر از مثبت به منفی شمارش شده است.

در گاه‌شناسی پیوست برای تبدیل سالهای مسیحی (میلادی) به سالهای هجری شمسی چون درگاه‌شماری هجری شمسی روش ریاضی دانان به کار رفته پس سالهای مورخان نیز پیش از تبدیل به سال‌های ریاضی دانان بدل شد یعنی یکسال از آنها کم شد:

بدینصورت که:

بعد از میلاد قبل از میلاد

سال مورخان ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ...

سال ستاره‌شناسان ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ -۱ -۲ -۳ -۴ ...

سال اول قبل از میلاد مورخان، برابر است با سال صفر ریاضی دانان (ستاره‌شناسان) و سال دوم مورخان سال ۱- ریاضی دانان الی آخر....
 ج- نقص دیگر سال میلادی (مسیحی) آنستکه فصول با اول ماه آغاز نمی‌شود و سال نیز با آغاز بهار شروع نمی‌شود. با اینکه سال مسیحی سال شمسی است و آفتاب در حرکت ظاهری خود به گرد زمین (توجه کنید از حرکت ظاهری گفتگو می‌کنیم ولی در حقیقت زمین به گرد خورشید می‌گردد) بر طبق قرارداد هر ساله از نقطه اعتدال ربیعی (نقطه گاما) عبور می‌کند و آغاز سال شمسی همانند سال ایرانی (هجری شمسی) معمولاً می‌بایستی از آغاز یکی از فصول شروع می‌شد ولی اول ژانویه منطبق بر شروع فصل زمستان نیست و در زمان حال ۲۱ مارس منطبق بر اول بهار است (برحسب کیسه‌ها تغییر می‌کند)
 این امر دو مشکل برای تبدیل سالهای مسیحی به سالهای هجری شمسی ایجاد می‌کند:

۱- چون دانشمندان نامدار ایرانی بعد از سال ۱۳۰۴ هجری شمسی با در نظر گرفتن طول مدت هر فصل به تقسیم‌بندی روزهای سال در هر ماه پرداخته‌اند (شش ماه نخست هر ماه ۳۱ روز ۵ ماه ۳۰ روز و یک ماه اسفند عادی ۲۹ روز و ماه اسفند کیسه ۳۰ روز) و هر فصل با آغاز ماه شروع می‌شود پس با ماه‌ها و فصول سال مسیحی انطباق نمی‌یابد و مشکلی در تبدیل پیش می‌آورد برای مثال:

چنانکه در تاریخ بگویند: فلان جنگ در فلان سال میلادی قبل از میلاد در ماه ژوئن اتفاق افتاد. برای تبدیل ماه ژوئن باید نوشته شود: (خرداد/تیر)...

۲- در سال شماری نیز بعلت عدم انطباق آغاز سالها با یکدیگر نیز پیوسته مشکل وجود دارد مثلاً:

سال ۲۰۸ م. (مبداء تاریخی سلسله ساسانیان. گیرشمن) معادل است با:

۴۱۳/-۴۱۴ - زیر زمستان ۴۱۴ - متعلق ۲۰۸ م. است و بهار و تابستان و پاییز از سال ۴۱۳- /مربوط به سال ۲۰۸ م ولی زمستان همین سال مربوط به سال ۲۰۹ م. است.

از اینرو در گاه‌شناسی پیوسته برای هر سال مسیحی چنانکه روز یا ماه یا فصل در آن تعیین نشده باشد دو سال هجری شمسی ثبت شد و برای آسان کردن ثبت آنها فقط یک علامت منفی گذاشته که متعلق به هر دو سال است: (۴۱۳/۴۱۴-) هجری شمسی یعنی:

(۴۱۳/-۴۱۴-) . بعلاوه بعد از تاریخ‌ها نیز دو حرف (پ. ش) که به معنی:

(پیش از هجری شمسی) است نگاشته شد که فقط برای یادآوری است

زیرا خود علامت منفی (-) برای نشان دادن سالهای پیش از هجرت کافی است.

گاه‌شناسی

- ۸۸۴-۸۵۹ ق.م (۱۵۰۴/۱۵۰۵-) - (۱۴۷۹/۱۴۸۰-) پ.ش
پادشاهی آشور نسیرپال دوم (آشور نصیرپال دوم) در کشور آشور
سایر تاریخ‌های ثبت شده: ۸۸۴-۸۶۰ ق.م (۱)
۸۸۳-۸۵۹ ق.م (۲)
- (۱) (۱۵۰۴/۱۵۰۵-) - (۱۴۸۱/۱۴۸۰-) (۲) (۱۵۰۳/۱۵۰۴-) -
پ.ش ۸۸۱ ق.م (۱۵۰۱/۱۵۰۲-) پ.م
تسخیر ایالت زاموآ بدست آشور نسیرپال (زاموآ به سراسر اراضی
اطراف دریاچه ارومیه تا بخش‌های علیای رود دیاله - ناحیه بین میاندوآب
وبانه و سلیمانیه و زهاب و سنندج)
- ۸۵۹-۸۲۴ ق.م (۱۴۷۹/۱۴۸۰-) - (۱۴۴۴/۱۴۴۵-) (پ.ش)
پادشاهی شولمان آشارد سوم (سلمنسر سوم) در کشور آشور
۸۲۷ ق.م (۱۴۴۷/۱۴۴۸-) (پ.ش)
تصرف اراضی اطراف دریاچه ارومیه به وسیله (دایان آشور) سردار
شولمان آشارد سوم
- ۸۲۴-۸۱۰ ق.م (۱۴۴۴/۱۴۴۵-) - (۱۴۳۰/۱۴۳۱-) (پ.ش)
پادشاهی شمشی آداد پنجم در کشور آشور (شاشی آداد پنجم)
۸۲۰ ق.م (۱۴۴۰/۱۴۴۱-) (پ.ش)

لشکرکشی شمشعی آداد علیه ماد و سرزمین‌های میان دریاچه ارومیه و دریاچه کاسپین (دریاچه مازندران) شکست یکی از رهبران مادی بنام (هانا سیروکا)

۸۱۰-۷۸۲ ق.م (۱۴۳۰/۱۴۳۱-) - (۱۴۲۲/۱۴۲۳-)

پادشاهی آداد نیراری سوم در کشور آشور (آداد نراری سوم)
چون وی هنگام درگذشت پدرش کودکی خردسال بود از اینرو از سال:

۸۱۰-۸۰۵ ق.م (۱۴۳۰/۱۴۳۱-) - (۱۴۲۵/۱۴۲۶-)

ملکه سامورامت معروف به سمیرامید یا سمیرامیس نیابت سلطنت را در دست داشت

۸۰۹-۷۸۸ ق.م (۱۴۲۹/۱۴۳۰-) - (۱۴۰۸/۱۴۰۹-)

لشکرکشی‌های آشوریه‌ها علیه مادها

۷۸۲-۷۷۲ ق.م (۱۴۰۲/۱۴۰۳-) - (۱۳۹۲/۱۳۹۳-) (پ.ش)

پادشاهی شولمان آشارد چهارم در آشور (سلمنسر چهارم)

۷۸۱-۷۷۸ ق.م (۱۴۰۱/۱۴۰۲-) - (۱۳۸۸/۱۳۹۹-) (پ.ش)

جنگ‌های شولمان آشارد (سلمنسر چهارم) با اورارتو

۷۷۲-۷۵۴ ق.م (۱۳۹۲/۱۳۹۳-) - (۱۳۷۴/۱۳۷۵-) (پ.ش)

پادشاهی آشوردان سوم در کشور آشور

۷۶۸ ق.م (۱۳۸۸/۱۳۸۹-)

شیوع بیماری طاعون در آشور و سرزمین‌های اطراف

۷۶۴ ق.م (۱۳۸۴/۱۳۸۵-)

آغاز شورش‌های شدید در آشور

۷۵۹ ق.م (۱۳۷۹/۱۳۸۰-)

شیوع طاعون در آشور و اطراف

۷۵۴ ق.م (۱۳۷۴/۱۳۷۵-) - (۱۳۶۶/۱۳۶۷-)

پادشاهی آشوری نیراری پنجم در آشور. احتمالاً در شورش آشور کشته شده است.

۷۴۸-۷۳۴ ق.م (۱۳۶۸/۱۳۶۹-) - (۱۳۵۴/۱۳۵۵-)

پادشاهی نبونصیر (نبون نصر) در بابل. پس از چهار سال پادشاهی درگذشت و سلطنت به پسرش رسید. این پادشاه از سلسله نهم پادشاهان بابل است.

۷۴۶-۷۴۵ ق.م (۱۳۶۶/۱۳۶۷-) - (۱۳۶۵/۱۳۶۶-)

شورش در آشور

۷۴۵-۷۲۷ ق.م (۱۳۶۵/۱۳۶۶-) - (۱۳۴۷/۱۳۴۸-)

پادشاهی توکولتی اپیل اشارا. سوم (تیگلت پیلسر سوم)

۷۳۷-۷۳۵ ق.م (۱۳۵۷/۱۳۵۸-) - (۱۳۵۵/۱۳۵۶-)

تیگلت پیلسر سوم در این سالها چند بار به سرزمین مادها هجوم برده، جنگ را به شمال همدان کشانیده و تا کوه دماوند (کوه بیکنی - کوه آبی) پیش رفته و در سرزمین پارسوآ تاخت زده و غنائیم بسیار بدست آورده است.

۷۳۴-۷۳۲ ق.م (۱۳۵۴/۱۳۵۵-) - (۱۳۵۲/۱۳۵۳-)

بنونادین زری (نادینو) پسر نبونصیر پادشاه بابل از سلسله نهم. بدست نبوشوم اوکین، غاصب سلطنت، به قتل رسیده است.

۷۳۲ ق.م (۱۳۵۲/۱۳۵۳-)

نبوشوم اوکین دوم پس از قتل نادینو سلطنت را غصب نموده و پس از دو ماه توسط نبو اوکین زر از سلطنت خلع شده است.

۷۳۲-۷۲۹ ق.م (۱۳۵۲/۱۳۵۳-) - (۱۳۴۹/۱۳۵۰-)

نبو اوکین زر پادشاه بابل شد سلسله دهم

۷۲۹-۷۲۷ ق.م (۱۳۴۹/۱۳۵۰-) - (۱۳۴۷/۱۳۴۸-)(پ.ش)

تیگلت پیلسر سوم به بابل حمله کرد، خدایان آنجا را به آشور فرستاد

و خود بنام پولو تا هنگام مرگ (۷۲۷ ق.م) سلطنت بابل را نیز بدست گرفت.

۷۲۷-۷۲۲ ق.م (۱۳۴۷/۱۳۴۸-) - (۱۳۴۲/۱۳۴۳-)

پسر تیگلت پیلسر سوم بنام شولمان آشارد (سلمنسر پنجم) به تخت سلطنت آشور و بابل نشست و در بابل نام اولولای را برگزید.

۷۲۲-۷۰۵ ق.م (۱۳۴۲/۱۳۴۳-) - (۱۳۲۵/۱۳۲۶-)

سارگن در (دسامبر - ژانویه) ۷۲۲ ق.م به تخت سلطنت آشور و بابل نشست (شاروکنو)

۷۱۶-۷۱۵ ق.م (۱۳۳۶/۱۳۳۷-) - (۱۳۳۵/۱۳۳۶-)

تهاجم سارگن به اورارتو (کشور اورارتو در اطراف دریاچه وان) و ماننا (در شرق دریای ارومیه و سرزمین مادها (تاکناره کوه دماوند) و باسارت درآوردن دیاکو (دایاثوکو) یکی از رؤسای ماد و تبعید او و خانواده اش به حماة سوریه

۷۱۴-۷۱۳ ق.م (۱۳۳۴/۱۳۳۵-) - (۱۳۳۳/۱۳۳۴-)

حمله مجدد سارگن به ماد و به اطاعت درآوردن چهل و دو تن از رؤسای ماد که برخی از آنان در آن سوی همدان می زیسته اند.

۷۰۵-۶۸۱ ق.م (۱۳۲۵/۱۳۲۶-) - (۱۳۰۱/۱۳۰۲-)

سناخریب (شین آهه اریبا) فرزند سارگن پس از درگذشت پدر به سلطنت رسید و پادشاه آشور و بابل شد. ولی پس از مدت کوتاهی پادشاهی بابل را از دست داد. نینوا پایتخت وی شد.

۷۰۳ ق.م (۱۳۳۳/۱۳۳۴-) (پ.ش)

مردوک ذاکر شومی دوم در بابل قیام کرد و فرمانروایی را در دست گرفت
۷۰۳ ق.م (۱۳۳۳/۱۳۳۴-) پ

مردوک آپال ایدین دوم قیام کرد و مردوک ذاکر را خلع نموده خود
جانشینش شد

۷۱۷-۶۹۹ ق.م (۱۳۳۷/۱۳۳۸-) - (۱۳۱۹/۱۳۲۰-) (پ.ش)
شوتور ناهوندی (شوتروک ناهونت دوم) پادشاه عیلام (ایلام) به
پشتیبانی مردوک آپال، علیه آشور برخاست.

۷۰۳ ق.م (۱۳۳۳/۱۳۳۴-) (پ.ش)
سناخریب به بابل حمله کرد، مردوک آپال ایدین را برانداخت و یکی
از نجای بابل را بنام بل ابنی جانشین او ساخت

۷۰۳-۷۰۰ ق.م (۱۳۳۳/۱۳۳۴-) - (۱۳۲۱/۱۳۲۰-) (پ.ش)
پادشاهی بل ابنی (از سلسله دهم بابل)
۷۰۲ ق.م (۱۳۲۲/۱۳۲۳-) (پ.ش)

لشکرکشی سناخریب به الی‌پی و کاسیان (در شمال ایلام) و تصرف
آن نواحی و سرکوب شورش مردم آنجا
۷۰۰-۶۹۴ ق.م (۱۳۲۱/۱۳۲۰-) - (۱۳۱۵/۱۳۱۴-)

سناخریب بار دیگر در سال ۷۰۰ ق.م به بابل لشکر کشید و بل نبی را
خلع و به زندان انداخت و پسر و ولیعهد خود را بنام آشور نادین شومی به
فرمانروایی بابل برگزید.

۶۹۹-۶۹۳ ق.م (۱۳۲۰/۱۳۱۹-) - پاییز (۱۳۱۲-)
در عیلام (ایلام) درباریان شوتروک ناهونت را از سلطنت خلع نمودند
(کودتای کاخی) و برادر جوانترش را بنام خوالوشو این شوشناک را به
تخت سلطنت نشاندند.

۶۹۴ ق.م (۱۳۱۴/۱۳۱۵-)
سناخریب به تدارک سپاه و سازمان دادن نیروی دریایی پرداخت و
هنوز کار تجهیز و تدارک را پایان نبرده که در تابستان ۶۹۴ ق.م، پادشاه
ایلام (عیلام) خوالوشو از شمال در یک حمله برق‌آسا، شهر بابل را

تصرف کرده، به آتش کشیده و پسر سناخریب را اسیر نموده و عامل خود را بنام نرگال اوشی زیپ به تخت سلطنت بابل نشانند.

۶۹۴-۶۹۳ ق.م (۱۳۱۴/۱۳۱۵-) - (۱۳۱۳-) در پاییز.

نرگال اوشی زیپ (نرگال اوشزیپ) پادشاه بابل شد.

سپتامبر ۶۹۳ ق.م مهر (۱۳۱۳-)

سناخریب ارتش متحد عیلام (ایلام) - بابل را در نزدیک نیپور

شکست داد و نرگال اوشی زیپ را به اسارت درآورد.

۶۹۳ ق.م پاییز (۱۳۱۳-) پ.ش

در آخر این سال در عیلام (ایلام) شورش درگرفت و پادشاه از

سلطنت خلع و برادر بزرگترش کودور ناهونت به تخت سلطنت نشست

ژوئن ۶۹۲ ق.م - ۶۸۸ ق.م خرداد (۱۳۱۲-) - (۱۳۰۸/۱۳۰۹-)

پ.ش

پادشاه جدید عیلام (ایلام) به قتل رسید و به جای او برادرش هوبان -

ایمنه (خومپانی منا) به جای او پادشاه شد.

۶۹۳-۶۸۹ ق.م (۱۳۱۳/۱۳۱۴-) - (۱۳۱۰/۱۳۰۹-) پ.ش

در بابل موشزیپ - مردوک به جانشینی نرگال اوشی زیپ که یه اسارت

سناخریب درآمد بود برگزیده شد. وی با صرف طلای بسیار، برای اتحاد

اقوام همسایه علیه آشور به اقدام پرداخت

۶۹۱ ق.م (۱۳۱۱/۱۳۱۲-) (پ.ش)

اتحاد اقوام زاگرس، پارسوآش (پارماش - برای نخستین بار نام پارسیان

پارسوماش به میان می آید: گیرشمن)، انزان، الی پی، پاشرو و آرامی ها

علیه آشور سازمان یافت.

هسته اساسی این نیروی عظیم را عیلامی ها (ایلامی ها) تشکیل

می دادند.

۶۹۱ ق.م (۱۳۱۱/۱۳۱۲-) (پ.ش)

ارتش متفق در نزدیک به حلوله (امروزه سامره) در ساحل دجله به سپاه بابل پیوست و در آنجا سناخریب با لشکرش در انتظار آنها بود. نبرد خونین درگرفت دو طرف متحمل تلفات سنگین شدند فرمانده سپاه عیلامی (ایلامی) کشته شد با اینکه سپاه متحدین هزیمت کرد ولی سناخریب به علت تلفات بسیار در سپاهش قادر به تعقیب آنها نبود

آوریل ۶۸۹ ق.م فروردین (۱۳۰۹-)

سناخریب به جانب بابل یورش برد و شهر را به محاصره درآورد

دسامبر ۶۸۹ ق.م آذرماه (۱۳۰۹-)

سپاه سناخریب از طریق رخنه‌ها درباروی شهر و نردبان‌ها بر بالای حصار وارد شهر شده، موشزپ مردوک را اسیر کرده، اهالی را قتل عام نموده و شمار کمی که باقیمانده به بردگی برده و یا تبعید نموده، سپس بابل را با خاک یکسان کرد و آب فرات را بر آن سرازیر نمود...

۶۸۹-۶۸۱ ق.م (۱۳۱۰/۱۳۰۹-) - (۱۳۰۲/۱۳۰۱-) پ.ش

سناخریب بار دیگر پادشاه بابل هم خوانده شد.

۶۸۸ ق.م (۱۳۰۹/۱۳۰۸-) پ.ش

درگذشت خرمانی منا (منانو) پادشاه عیلام (ایلام)، سه ماه بعد از سقوط بابل. برادر زاده‌اش جانشین او شد نام او احتمالاً هومبان خلتاش است.

۶۸۱ ق.م (۱۳۰۲/۱۳۰۱-)

قتل سناخریب. درباره این واقعه و اوضاع آن مدرک تاریخی در دست نیست

۶۸۱-۶۶۹ ق.م (۱۳۰۲/۱۳۰۱-) - (۱۳۹۰/۱۳۸۹-)

آسارهادون (آشور آه ایدین) شش هفته پس از قتل پدرش در هشتم

آذار به تخت سلطنت آشور نشست و خود را پادشاه بابل نیز خواند.

۶۷۵ ق.م (۱۲۹۶/۱۲۹۵-)

درگذشت ناگهانی هومان خلتاش (حومبان خلتاش) پادشاه عیلام
(ایلام)

حدود ۶۷۵ - ۶۴۰ ق.م (۱۲۹۵/۱۲۹۶-) - (۱۲۶۰/۱۲۶۱-) پ.ش
چیش پیش جانشین پدرش هخامنش شد و ریاست پارس‌ها را در
دست گرفت. وی به عنوان پادشاه انشان (انزان) شهرت داشته است.

۶۷۵ - ۶۶۳ ق.م (۱۲۹۵/۱۲۹۶-) - (۱۲۸۳/۱۲۸۴-) پ.ش
اورتاکی در عیلام (ایلام) جانشین برادر خود هومبان خلتاش شد. و در
سال ۶۶۳ (?) درگذشت

۶۶۳ (?) ق.م (۱۲۸۳/۱۲۸۴-) پ.ش
ته اومان (تمپت حومبان این شوشناک) برادرزاده اورتاکی بخش مهمی
از عیلام را تصرف کرد و پسران اورتاکی را فراری داد. این پسران به آشور
پناهندند.

۶۷۶ ق.م (۱۲۹۶/۱۲۹۷-) پ.ش
تهاجم آشور به سرزمین ایران و پیشرفت آنان تا کوه دماوند و احتمالاً
تا صحرای نمک و شاید در مرکز در حدود اصفهان و شاید در شمال در
جنوب گرگان. در همین سال تهاجم دیگری صورت گرفته که آشوریها تا
حدود شهر تهران کنونی پیشروی کرده‌اند.

۶۷۲ ق.م (۱۲۹۲/۱۲۹۳-) (پ.ش)

پیمان آشور با رؤسای مادها.

۶۷۱ ق.م (۱۲۹۱/۱۲۹۲-) پ.ش

لشکرکشی آسارهادون بسوی مصر و ورود وی به مصر.

۶۷۰ ق.م (۱۲۹۰/۱۲۹۱-) پ

شورش در آشور و نینوا

اکتبر - نوامبر ۶۶۹ ق.م (دهم ارخزمننا) مهر. آبان. ۱۲۸۹-

مرگ ناگهانی آسار هادون در راه مصر. آغاز بحران سیاسی در آشور

سرانجام با دخالت همسر آسارهادون بنام ناکیه‌آ-زاکوتو-فرزند او، آشور بانی پال به جانشینی برگزیده شد.

(۶۶۹) ۶۶۸ - ۶۲۶ ق.م (۶۲۹ ؟. ۶۳۱ ؟ ق.م.)-
(۱۲۸۸/۱۲۸۹)-(۱۲۴۶/۱۲۴۷)

سلطنت آشور بانی پال در آشور آشور بانی پال بلافاصله برادر خود، شماش شون اوکین را به پادشاهی بابل تعیین کرد.

۶۶۸-۶۴۸ ق.م (۱۲۸۸/۱۲۸۹)-(۱۲۶۸/۱۲۶۹)-پ.ش

سلطنت شماش شون اوکین در بابل.

حدود ۶۵۳ ق.م (۱۲۷۳/۱۲۷۴)-

مرگ خشتریه پادشاه ماد. هرودوت می‌گوید وی ۲۲ سال سلطنت کرد سال شکست مادها از سکائیان

۶۵۳ ق.م (۱۲۷۳/۱۲۷۴)-

ته اومان دچار شورش در عیلام (ایلام) شد و به شوش عقب‌نشست و در آنجا با پسرش در جنگ با عیلامیان (ایلامیان) کشته شدند.

۶۵۳-۶۴۸ ق.م (۱۲۷۳/۱۲۷۴)-(۱۲۶۸/۱۲۶۹)-پ.ش

آتا خمیت این شوشیناک پسر اورتاکی با کمک آشور شوش را تصرف کرد و تا سال ۶۴۸ ق.م در شورش بعنوان وابسته نینوا حکومت کرد.

۶۵۳ ق.م (۱۲۷۳/۱۲۷۴)-پ.ش

آشور بانی پال پسر اول (بزرگترین پسرها) اورتاکی را بنام اومانی گاش (هومبان نیکاش دوم) پادشاه ماداکتو در (اعیلام) نامید.

۶۵۳ ق.م (۱۲۷۳/۱۲۷۴)-

آشور بانی پال جوانترین پسر اورتاکی را بنام/تاماریتو پادشاه هیدالو (بهبهان امروز) نامید. (هیدالو: ناحیه شوشتر-گیرشمن)

حدود ۶۵۳-۶۲۵ ق.م (۱۲۷۳/۱۲۷۴)-(۱۲۴۵/۱۲۴۶)-

پس از شکست مادها از سکائیان در سال ۶۵۳ ق.م و درگذشت خشتریه (فرورتیش یا فراارتس) در همان سال - یا کشته شدن وی در

جنگ با سکائیان - سرزمین ماد مدت بیست و هشت سال تحت قیادت سکائیان باقی ماند (گیرشمن)

۶۵۲ ق.م (۱۲۷۳/۱۲۷۲-) (پ.ش)

در ماه مه و ژوئن این سال شماش شوم کین برادر آشور بانی پال پادشاه بابل علیه برادر خود با مصر و عیلام (ایلام) و شاهزادگان و حکام سوری اتحادیه‌ای تشکیل داد در همین سال سپاه آشور بانی پال ارتش متحدین را شکست داد.

۶۵۱ ق.م (۱۲۷۲/۱۲۷۱-) (پ.ش)

اوم مانی گاش (اومانی گاش) پسر اورتاکی که با برادر آشور بانی پال متحد شده بود دچار شورش داخلی در عیلام (ایلام) شده و سرنگون می‌گردد و برادرزاده‌اش تاماریتو حکومت را در دست می‌گیرد و از جانب آشور بانی پال به سلطنت عیلام تعیین می‌گردد.

۶۴۸ ق.م (ماه دوعوزو - ژوئن. ژوئیه) خرداد. تیر (۱۲۶۸-)

در این اوضاع که متحدان شماش شوم اوکین برادر آشور بانی پال یکایک او را رها می‌کردند، آشور بانی پال به بابل حمله کرد و آنرا محاصره نمود سرانجام بابل در سال ۶۴۸ ق.م سقوط کرد و آخرین مدافعان آن آتشی بزرگ برافروختند و برادر آشور بانی پال و همراهان به اختیار خود به درون شعله‌ها فرو رفتند. آشور بانی پال شخصی بنام کاندالانورا به حکومت بابل نشانند. وی دست نشانده آشور بود.

۶۴۸ ق.م (۱۲۶۹/۱۲۶۸-) (پ.ش)

پس از درگذشت آتاخیمیت (آتاهمیت)، پسرش هومبان خالتاش (هالتاش) سوم به سلطنت شوش برگزیده شد.

۶۴۷ ق.م (ماه بیوان - مه. ژوئن) (۱۲۶۸/۱۲۶۷-) (پ.ش)

آشور بانی پال شوش (پایتخت) را تصرف نمود. هومبان خالتاش فراری شد و تا ماریتو به سلطنت شوش هم تعیین شد.

۶۴۶ ق.م (۱۲۶۷/۱۲۶۶-) (پ.ش)

هومبان هالتاش (خالناتاش) به عیلام (ایلام) بازگشت. باز ارتش آشور به عیلام (ایلام) حمله کرد در آغاز حمله آبادی رشو با خاک یکسان شد. سپس لشکر عیلام (ایلام) در آبی دژ و شوگازنبیل درهم شکسته شد. در بازگشت از طریق شوش، سپاه آشور بانی‌پال شهر شوش را خراب کرد "سنگ روی سنگ نماند" با اینکه این شهر هنوز هم وابسته به آشور بود و وابسته آشور در آنجا حکومت می‌کرد (چغازنبیل = شوگازنبیل) (آبی دژ = آب‌دیز. گیرشمن)

۶۴۰ ق.م (۱۲۶۰/۱۲۶۱-) پ.ش

درگذشت چیش‌پیش هخامنشی پادشاه انشان و پارسوماش و پارسه. او پیش از درگذشت "قلمرو خود را بین دو پسر خویش تقسیم کرد" اریارمنه و کورش اول

۶۴۰ - ۵۹۰ ق.م (۱۲۶۰/۱۲۶۱-) - (۱۲۱۰/۱۲۱۱-) (پ.ش)

اریارمنه پس از درگذشت پدرش شاه پارسه (پارس) گردید (گیرشمن)

۶۴۰ - ۶۰۰ ق.م (۱۲۶۰/۱۲۶۱-) - (۱۲۲۰/۱۲۲۱-) (پ.ش)

کورش اول پس از درگذشت پدرش شاه بزرگ، پارسوماش شد

(گیرشمن)

آشوریها در جنگ عیلام (ایلام) تاکوهای فرعی جبال بختیاری پیش رفتند و به مرز پارسوماش رسیدند. منشی آشوری نام پادشاه این منطقه را کورش ضبط کرده (کورش اول) و می‌نویسد او (یعنی کورش اول) قبول کرد به عنوان وثیقه وفاداری نسبت به دولت فاتح (یعنی آشور) فرزند ارشد خود - اروکو - را به منزله گروگان به آشور بشارد. (گیرشمن)

۶۲۷ ق.م (۱۲۴۷/۱۲۴۸-) پ.ش

حاکم آشوری بابل کاندالانو درگذشت.

۶۲۷ - ۶۲۶ ق.م (۱۲۴۷/۱۲۴۸-) - (۱۲۴۶/۱۲۴۷-) پ.ش

بابل یکسال بدون پادشاه ماند. فرماندهان نظامی پادگان آشوری شهر

را اداره می‌کردند.

- ۶۲۶-۶۲۱/۲۷ ق.م. (؟) (۶۲۷-۶۲۹ ق.م.؟) (۱۲۴۷/۱۲۴۶) -
 (۱۲۴۲/۱۲۴۱) پ.ش
 آشور اتل ایلانی در آشور سلطنت کرد
 ۶۲۶-۶۰۵ ق.م. (۱۲۴۷/۱۲۴۶) - (۱۲۲۶/۱۲۲۵) پ.ش
 سرداری بنام نابوآپال اوصور یا بنام معروف نابوپولاسار در بابل پادشاه
 شد به ترمیم و ساختمان معابد نابو و مردوک که در حملات آشوربها
 ویران شده بودند، پرداخت. وی مؤسس سلسله یازدهم سلاطین بابل
 است (بهمنش) معروف به سلسله بابل جدید یا سلسله کلدانی
 ۶۲۴-۵۸۵ ق.م. (۱۲۴۴/۱۲۴۵) - (۱۲۰۶/۱۲۰۵) (پ.ش)
 کیاکسار - هوخستره (کیاکزار. سیاکزار) به سلطنت ماد رسید و برای
 بیرون کردن سکائیان از سرزمین ماد به جنگ‌های متعدد دست زد.
 ۶۲۷ ق.م. (؟) (۱۲۴۷) (پ.ش)
 پس از مرگ آشور ایل ایلانی یکی از سرداران وی بنام شین شو
 مالیشیر به تخت سلطنت نشست ولی پس از مدت کوتاهی از سلطنت
 خلع شد و برادر آشور ایل ایلانی به تخت سلطنت نشست
 ۶۲۷ یا ۶۲۱ (؟) ۶۱۲ ق.م. (۱۲۴۷) - یا (۱۲۴۲/۱۲۴۱) -
 (۱۲۳۳/۱۲۳۲) (پ.ش)
 برادر آشور ایل ایلانی بنام سین شار ایشکون به تخت سلطنت آشور
 نشست
 ۶۱۶ ق.م. (۱۲۳۷/۱۲۳۶) پ.ش
 نابو پولاسار پادشاه بابل از مرزهای خود گذشته با لشکرش وارد
 آشور شد و از کناره رود دجله بسوی شمال حرکت کرد و در کناره رود
 زاب کوچک نیروی آشور را بعقب راند و آشور پایتخت قدیم کشور آشور
 به محاصره افتاد.
 ۶۱۴ ق.م. (۱۲۳۵/۱۲۳۴) پ.ش
 کیاکزار - هوخستره (کیاکسار - هوخستره) با نیروی قدرتمندی حمله

شدیدی علیه آشور آغاز نمود. ابتدا جهت حمله بسوی نینوا پیش می‌رفت سپس پیش از رسیدن به شهر نینوا جهت را تغییر دادند و شهر طربیس (شریف خان) را تصرف نمودند و از دجله گذشته و از کناره آن پیشروی نموده و شهر آشور را به محاصره گرفتند. این بار شهر آشور در مقابل حملات سنگین نتوانست مقاومت کند و سقوط کرد. شهر غارت شد و اهالی قتل عام گردیدند.

نابو پولاسار پادشاه بابل پس از سقوط شهر رسید و با کیاکزار پیمان مودت بست و برای بسط مناسبات و روابط دوستانه و استحکام پیمان دختر کیاکزار برای همسری پسر نابولاسالار انتخاب شد.

۶۱۳ - ق.م (۱۲۳۳/۱۲۳۴-) (پ.ش)

سین شار ایشکون سپاه خود را گرد آورده و در دره فرات به قوای بابل حمله برد و آنانرا به عقب راند.

۶۱۲ - ق.م (۱۲۳۲-)

قوای ماد و بابل با هماهنگی قبلی به آشور حمله کرده و این بار شهر نینوا را به محاصره درآوردند

اوت ۶۱۲ - ق.م مرداد ماه (۱۲۳۲-)

شهر نینوا پس از سه ماه مقاومت به تصرف قوای متحدین درآمد. سین شار ایشکون کشته شد. اما بخشی از نیروهای آشور به حران رفته و در آنجا آشور اوبالیت را به فرمانروایی خود برگزیدند.

بابلی‌ها به تعقیب باقیمانده سپاه آشور پرداختند در حالیکه مادها به کار شهر مشغول شدند و از گنجهای عظیم شهر سهم بیشتر نصیبشان شد (فیشر)

۶۱۳ - ۶۰۹ ق.م (۱۲۳۲/۱۲۳۳-) - (۱۲۲۹/۱۲۳۰-) (پ.ش)

آشور اوبالیت در حران آخرین قطعه از سرزمین آشور مستقر شد و خود را پادشاه آشور خواند.

۶۱۰ ق.م (۱۲۳۰/۱۲۳۱-) (پ.ش)

آشور اوبالیت پس از مقاومت سخت در برابر بابلی‌ها بالاخره مواجهه با هجوم مادها و بابلی‌ها گردید. و حران بتصرف مهاجمان درآمد و پادگانی از نیروهای بابلی در شهر مستقر شد و آشور اوبالیت از شهر گریخت
 ۶۰۹ ق.م (۱۲۲۹/۱۲۳۰-) (پ.ش)

فرعون جدید مصر (نخائو) واحدهایی از قوای مصر را برای کمک به آشور اوبالیت فرستاد و وی به قصد تصرف مجدد پایتخت خود از فرات گذشت. ولی مواجهه با نیروهای پادگان بابلی حران شده و شکست خورد و از سرنوشت این آخرین پادشاه آشور خبری در دست نیست.

۱۷ اوت ۶۰۵ ق.م ۲۰ مرداد ماه (۱۲۲۵-)

نابوپولاسار (نیوآپال اوصور) پادشاه بابل درگذشت

۶۰۵-۵۶۲ ق.م (۱۲۲۶/۱۲۲۵-) - (۱۱۸۳/۱۱۸۲-) (پ.ش)

نبوکد نصر پسر نابولاسار جانشین پدر شده و به سلطنت در بابل پرداخت (نبوکد دوراوصور)

در حدود ۶۰۰-۵۵۹ ق.م (۱۲۲۱/۱۲۲۰-) - (۱۱۸۰/۱۱۷۹-) (پ.ش)
 پادشاهی کیوجیه اول در پارس (داندامایف) وی با دختر آستیگ (ماندان) ازدواج نمود.

۵۸۴/۸۵-۵۴۹ ق.م (۱۲۰۶/۱۲۰۵-) - (۱۱۷۰/۱۱۶۹-) (پ.ش)
 آستیگ (ایشتوویگوا یا آژدهاک. اژدهاک. ضحاک) پس از درگذشت پدرش کیاکزار (کیاکسار) هوخشتره پادشاه ماد شد.

۵۶۲-۵۶۰ ق.م (۱۱۸۳/۱۱۸۲-) - (۱۱۸۱/۱۱۸۰-) (پ.ش)

اوایل مردوک فرزند نبوکد نصر پادشاه بابل شد

۵۵۹-۵۵۶ ق.م (۱۱۷۹/۱۱۸۰-) - (۱۱۷۷/۱۱۷۶-) (پ.ش)

نرگل لسر (نرگال شار اوصور) فرمانده سپاه بابل به تخت سلطنت نشست. ۵۵۸/۵۹ - ۵۲۹ (یا ۵۳۰ ق.م) (۱۱۷۹/۱۱۸۰-) -

(۱۱۴۹/۱۱۵۰-) (پ.ش)

کوروش دوم معروف به کوروش بزرگ. فرزند کبوجیه اوّل (به قول برخی مورخان کبوجیه دوم و کوروش سوم) پادشاه پارس و انشان (انزان) شد. مادر وی ماندان دختر آستیاک است.

۵۵۶ ق.م (۱۱۷۶/۱۱۷۷-) (پ.ش)

لاباشی مردوک به جای پدرش نرگال بر تخت سلطنت نشست و سه ماه پس از آن به قتل رسید

۵۵۵-۵۳۹ ق.م (۱۱۷۵/۱۱۷۶-) - (۱۱۵۹/۱۱۶۰-)

نبونید (نابونید) پادشاه بابل شد.

۵۵۳ ق.م (۱۱۷۳/۱۱۷۴-)

قیام در پارس علیه سلطه‌نژاد

۵۵۰ ق.م (۱۱۷۰/۱۱۷۱-) پ.

پیروزی کوروش بر آستیاک (ماد) و تصرف اکباتان (هگمتانه)

حدود ۵۴۹ ق.م (۱۱۶۹/۱۱۷۰-)

تصرف عیلام (ایلام).

۵۴۹-۵۴۸ ق.م (۱۱۶۹/۱۱۷۰-) - (۱۱۶۸/۱۱۶۹-)

تصرف پارت. هیراکانیا (گرگان)، ارمنستان

۵۴۷ ق.م (۱۱۶۷/۱۱۶۸-) پ.ش

تصرف لیدیه. اسارت کرزوس پادشاه لیدیه

۵۴۶ ق.م (۱۱۶۶/۱۱۶۷-) (پ.ش)

تصرف کلیه سرزمین‌های آسیای صغیر.

۵۴۵-۵۳۹ ق.م (۱۱۶۵/۱۱۶۶-) - (۱۱۵۹/۱۱۶۰-)

تصرف همه مناطق شرقی ایران و سرزمین‌های آسیای مرکزی

بهار ۵۳۹ ق.م بهار ۱۱۵۹-

لشکرکشی بسوی بابل

اوت ۵۳۹ ق.م مرداد ماه (۱۱۵۹-)

- شکست سپاه بابل از سپاه ایران
۱۰ اکتبر ۵۳۹ ق.م ۱۲ مهرماه (۱۱۵۹-)
تصرف سی‌پار
- ۱۲ اکتبر ۵۳۹ ق.م ۱۴ مهرماه (۱۱۵۹-)
تصرف شهر بابل بوسیله سپاه ایران
۲۹ اکتبر ۵۳۹ ق.م اول آبان ماه (۱۱۵۹-)
ورود پیروزمندانه کورش به شهر بابل
۵۳۸-۵۳۹ ق.م (۱۱۶۰/۱۱۵۹-) - (۱۱۵۹/۱۱۵۸-)
تصرف سوریه، فلسطین، فنیقیه و ساماری (سامره یا سامری). سباستیه
پایتخت شمالی یهود.
- ۵۳۸ ق.م (۱۱۵۹/۱۱۵۸-)
صدور دستور کورش برای ساختن معبد اورشلیم (بیت‌المقدس) و
اجازه بازگشت قوم یهود از اسارت بابل.
- ۵۳۸-۵۳۷ ق.م (۱۱۵۹-) - (۱۱۵۸-) پ.ش
بازگشت کورش به بابل
- ۵۳۰ ق.م (۱۱۵۱/۱۱۵۰-) پ.ش
جنگ کورش با ماساژت‌ها. درگذشت کورش
برخی مورخان سال درگذشت کورش را ۵۲۹ ق.م نوشته‌اند. چون
درگذشت وی در اواخر سال ۵۳۰ یا اوایل ۵۲۹ ق.م بود ولی ماه آن
مشخص نیست این دو تاریخ با هم مخلوط می‌شود در برخی مدارک
جدید ماه درگذشت وی را نوامبر (?) ثبت کرده‌اند.
- ۵۳۰-ژوئیه ۵۲۲ ق.م (۱۱۵۰-) تا تیرماه (۱۱۴۲-) پ.ش
سلطنت کبوجیه دوم (به نظر برخی مورخان کبوجیه سوم) در ایران.
بهار ۵۲۵ ق.م بهار (۱۱۴۵-)
جنگ سپاه ایران و مصر در پلوز (تل دفانه) و عقب‌نشینی نیروی مصر.

- تابستان ۵۲۵ ق.م. تابستان (۱۱۴۵-) پ.ش.
تصرف مصر بدست کبوجیه
- ۵۲۵-۴۰۱ ق.م. (۱۱۴۵-) (۱۰۲۱/۱۰۲۲-) پ.ش.
دوره اول تسلط ایران بر مصر و تأسیس سلسله بیست و هفتم مصر
(سلسله ایرانی) از کبوجیه تا داریوش دوم. برخی مورخان تاریخ پایان این
دوره را ۴۰۴ ق.م ثبت کرده‌اند.
- ۱۱ مارس ۵۲۲ ق.م. ۱۴ اسفند (۱۱۴۳-) پ.ش.
قیام گئوماتای (مغ) در ایران علیه کبوجیه.
- اول ژوئیه ۵۲۲ ق.م. ۴ تیرماه (۱۱۴۲-) پ.ش.
گئوماتای (مغ یا بردیای دروغین) خود را شاه ایران خواند.
- ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق.م. اول مهرماه (۱۱۴۲-) پ.ش.
کودتای داریوش و شش تن از یارانش (هفت تن سوگند خورده). قتل
گئومات و جلوس داریوش (اول) بر تخت شاهی ایران
- ۴۸۶-۵۲۲ ق.م. (۱۱۴۲-) تا (۱۱۰۷/۱۱۰۶-) پ.ش.
دوره پادشاهی داریوش اول
- ۱۳ اکتبر ۵۲۲ ق.م. ۵ مهرماه (۱۱۴۲-) پ.ش.
قیام نبوخذنصر سوم (نیدین تو - بل) در بابل
- ۱۳ دسامبر ۵۲۲ ق.م. ۱۶ آذرماه (۱۱۴۲-) پ.ش.
نبرد سپاه داریوش با سپاه نبوخذنصر در ساحل دجله
- ۱۸ دسامبر ۵۲۲ ق.م. ۲۱ آذرماه (۱۱۴۲-) پ.ش.
پیروزی داریوش بر نبوخذنصر در نبرد ساحل فرات
- ۲۹ دسامبر ۵۲۲ ق.م. ۲ دی ماه (۱۱۴۲-) پ.ش.
جنگ در کاپیشاکانیک بین نیروهای ساتراپ آرخوزیا بنام (ویوانه) و
رهبر شورشیان وه یزداتا (کتیبه داریوش)
- ۳۱ دسامبر ۵۲۲ ق.م. ۴ دیماه (۱۱۴۲-) پ.ش.

جنگ در ایزتا بین نیروهای ومیسا یکی از سرداران داریوش اول و
ارامنه شورشی. (کتیبه داریوش)

۱۲ ژانویه ۵۲۱ ق.م ۱۶ دیماه (۱۱۴۲-)

پیروزی ویدارنا (هیدرانس) یکی از سرداران داریوش بر شورشیان مادی

۲۱ فوریه ۵۲۱ ق.م ۲۶ بهمن ماه (۱۱۴۲-)

پیروزی نیروهای ویوانا بر وهیزداتا.

۸ مارس ۵۲۱ ق.م یازدهم اسفند (۱۱۴۲-)

جنگ بین شورشیان پارت و نیروی هیستاسپ (پدر داریوش اول)

۷ مه ۵۲۱ ق.م ۱۱ اردیبهشت ماه (۱۱۴۱-)

پیروزی داریوش بر شورشیان ماد در نزدیکی کوندورو

۲۰ مه ۵۲۱ ق.م ۲۴ اردیبهشت ماه (۱۱۴۱-). پ.ش

جنگ میان ارامنه شورشی و دادار شیش یکی از سرداران داریوش

اول

۲۴ مه ۵۲۱ ق.م / ۲۸ اردیبهشت (۱۱۴۱-)

جنگ در راخه در پارس بین شورشیان پارس به فرماندهی وهیزداتا و

سپاه داریوش به فرماندهی ارتواریا.

۳۰ مه ۵۲۱ ق.م ۳ خرداد (۱۱۴۱-). پ.ش

پیروزی دادار شیش (از سرداران داریوش) بر شورشیان ارمنی

ژوئن ۵۲۱ ق.م خرداد (۱۱۴۱-). پ.ش

پیروزی سردار سپاه داریوش بنام تخمامس پادا بر ارامنه شورشی در

منطقه اوتی یارا

۱۱ ژوئن ۵۲۱ ق.م ۱۵ خرداد (۱۱۴۱-). پ.ش

پیروزی سپاه داریوش بر ارامنه شورشی در (ومیزا)

۱۱ ژوئیه ۵۲۱ ق.م ۱۴ تیر (۱۱۴۱-)

پیروزی هیستاسپ بر پارتها و هیراکانی ها (گرگانی ها)

- ۱۵ ژوئیه ۵۲۱ ق.م ۱۸ تیر (۱۱۴۱-)
 پیروزی سپاه داریوش بر پارس‌های شورشی
 ۲۵ اوت ۵۲۱ ق.م ۲۸ مرداد (۱۱۴۱-)
 قیام نبوخذنصر چهارم (آراخا) در بابل
 ۱۰ اکتبر ۵۲۱ ق.م ۱۲ مهر (۱۱۴۱-)
 پیروزی داریوش بر شورشیان ساگارتی برهبری سی‌چان تخمه
 ۲۷ نوامبر ۵۲۱ ق.م ۳۰ آبان (۱۱۴۱-).پ.ش
 اسارت نبوخذنصر بدست ایتنارفن سردار سپاه داریوش
 ۲۸ دسامبر ۵۲۱ ق.م اول دیماه (۱۱۴۱-)
 پیروزی دادارشیش ساتراپ باختر بر شورشیان مرژیان (مرگیان)
 ۵۲۰ ق.م (۱۱۴۰/۱۱۴۱-).پ.ش
 شورش در عیلام (ایلام) به رهبری آتاماتیا
 ۵۱۹ ق.م (۱۱۳۹/۱۱۴۰-).پ.ش
 لشکرکشی داریوش علیه سکائیان تیگره خودا
 ۵۱۹-۵۱۵ ق.م (۱۱۳۹/۱۱۴۰-) تا (۱۱۳۶/۱۱۳۵-).پ.ش
 تعمیر معبد اورشلیم (بیت‌المقدس)
 ۵۱۸ ق.م (۱۱۳۸/۱۱۳۹-).پ.ش
 اقامت داریوش در مصر
 ۵۱۶-۵۱۲ ق.م (۱۱۳۶/۱۱۳۷-) تا (۱۱۳۳/۱۱۳۲-).پ.ش
 تصرف تراس و مقدونیه در یونان و پیش از آن نبرد با سکائیان
 ۵۰۷ ق.م (۱۱۲۷/۱۱۲۸-).پ.ش
 عقد قرارداد بین ایران و آتن
 بهار ۴۹۹ ق.م بهار (۱۱۱۹-)
 تهاجم ایران به جزیره ناخوس (بین یونان و آسیای صغیر)
 پاییز ۴۹۹ ق.م پاییز (۱۱۱۹-)

- آغاز شورش یونانی‌ها
 تابستان ۴۹۸ ق.م تابستان (۱۱۱۸-) پ.ش
 سرکوبی شورشیان ایونی (یونانی)
 ۴۹۴ ق.م (۱۱۱۶/۱۱۱۵-) پ.ش
 پیروزی سپاه ایران بر سپاه ایونی (یونانی)
 ۴۹۲ ق.م (۱۱۱۴/۱۱۱۳-) (پ.ش)
 استقرار دمکراسی در شهرهای یونانی آسیای صغیر. لشکرکشی
 مردونیه (سردار ایرانی) علیه یونان
 ۱۲ اوت ۴۹۰ ق.م ۱۵ مرداد (۱۱۱۰-) پ.ش
 نبرد ماراتون
 نوامبر ۴۸۶ ق.م آبان‌ماه (۱۱۰۷-)
 درگذشت داریوش اول. جلوس خشایارشای اول به تخت سلطنت.
 دسامبر ۴۸۶ ق.م آذرماه (۱۱۰۷-)
 انقلاب در مصر
 ۴۸۶-۴۶۵ ق.م (۱۱۰۷-) تا (۱۰۸۵/۱۰۸۶-) پ.ش
 دوره سلطنت خشایارشا
 ژانویه ۴۸۴ ق.م دیماه (۱۱۰۵-)
 سرکوب انقلاب مصر
 ژوئن-ژوئیه ۴۸۴ خرداد/تیر (۱۱۰۴-)
 انقلاب در بابل به رهبری بل‌شیمانی
 اوت ۴۸۲ ق.م مرداد (۱۱۰۲-)
 شورش در بابل به رهبری شماش
 مارس ۴۸۱ ق.م اسفندماه (۱۱۰۲-)
 بار دوم شورش در بابل به رهبری شماش
 بهار ۴۸۰ ق.م بهار (۱۱۰۰-)

- آغاز لشکرکشی خشایارشا به یونان
 اوت ۴۸۰ ق.م مرداد (۱۱۰۰-)
 جنگ ترموپیل. جنگ دریایی آرتمیزیوم
 ۲۸ سپتامبر ۴۸۰ ق.م جمعه اول مهرماه (۱۱۰۰-)
 نبرد سالامین
 ۴۷۹ ق.م (۱۱۰۰/۱۰۹۹-)
 نبرد پلاته
 اوت ۴۷۹ مرداد (۱۰۹۹-)
 نبرد میکال
 بهار ۴۷۸ ق.م بهار (۱۰۹۸-)
 ثابت شدن جبهه‌های جنگ در یونان. استقرار جبهه‌ها.
 ۴۶۶ ق.م (۱۱۸۷/۱۰۸۶- پ.ش)
 نبرد اورومدون در یونان
 اوت ۴۶۵ مرداد (۱۰۸۵-)
 درگذشت خشایارشای اول. جلوس اردشیر اول به تخت سلطنت
 ۴۶۵-۴۲۴ ق.م (۱۰۸۶/۱۰۸۵-) تا (۱۰۴۵/۱۰۴۴-) پ.ش
 دوره سلطنت اردشیر اول
 ۴۶۰ ق.م (۱۰۸۱/۱۰۸۰-) (پ.ش)
 قیام ایناروس (فرمانده قیام‌کنندگان) در مصر، تصرف ممفیس بوسیله
 قیام‌کنندگان و نبرد (پاپرمیس) با سپاه ایران
 ۴۵۴ ق.م (۱۰۷۵/۱۰۷۴-) (پ.ش)
 سرکوب شورش و انقلاب ایناروس
 ۴۴۹ ق.م (۱۰۷۰/۱۰۶۹-) (پ.ش)
 پایان نبردها با یونان
 ۴۳۱-۴۰۴ ق.م (۱۰۵۲/۱۰۵۱-) تا (۱۰۲۵/۱۰۲۴-) پ.ش

دوره جنگ‌های پلوپونزی

۴۲۴ ق.م (۱۰۴۴/۱۰۴۵-) (پ.ش)

درگذشت اردشیر اول. قتل خشایارشا دوم پس از ۴۵ روز سلطنت
فوریه ۴۲۳-۴۰۴ ق.م (۱۰۴۳/۱۰۴۴-) تا (۱۰۲۴/۱۰۲۵-) (پ.ش)

دوره پادشاهی داریوش دوم

۴۱۰-۴۰۸ ق.م (۱۰۳۰/۱۰۳۱-) تا (۱۰۲۴/۱۰۲۹-) (پ.ش)

شورش در آسیای صغیر و ماد علیه تسلط پارسیها.

۴۰۹ ق.م (۱۰۲۹/۱۰۳۰-) (پ.ش)

پیروزی آتنی‌ها بر سپاه ایران در پلوپونزی

۴۰۸ ق.م (۱۰۲۸/۱۰۲۹-) (پ.ش)

عقد قرارداد بین آتنی‌ها و فرناباز ساتراپ ایرانی

۴۰۴ ق.م (۱۰۲۴/۱۰۲۵-) (پ.ش)

درگذشت داریوش دوم. جلوس اردشیر دوم به تخت سلطنت

۴۰۴-۳۵۹ ق.م (۱۰۲۴/۱۰۲۵-) تا (۹۷۹/۹۸۰-) (پ.ش)

دوره سلطنت اردشیر دوم

۴۰۱ ق.م (۱۰۲۱/۱۰۲۲-) (پ.ش)

شورش و قیام کوروش صغیر علیه اردشیر برادرش.

۳ سپتامبر ۴۰۱ ق.م ۷ شهریور (۱۰۲۱-)

جنگ کوناکساین دو برادر: کوروش صغیر و اردشیر. شکست کوروش و

کشته شدنش در جنگ

۳۹۷ ق.م (۱۰۱۷/۱۰۱۸-) (پ.ش)

آغاز جنگ بین اسپارتنی‌ها و ایرانی‌ها

۳۹۶ ق.م (۱۰۱۶/۱۰۱۷-) (پ.ش)

لشگرکشی اسپارتنی‌ها به آسیای صغیر، اعدام تیسافرن ساتراپ آسیای

صغیر به دستور اردشیر

۱۰ اوت ۳۹۴ ق.م ۱۴ مرداد (۱۰۱۴-) (پ.ش)

پس از اتحاد آتن و ایران علیه نیروی دریایی اسپارت، و جنگ و پیروزی بر آن در این روز

۳۹۱ ق.م (۱۰۱۲/۱۰۱۱-)

شکست سپاه اسپارت به فرماندهی ثری برون از سپاه ایران به فرماندهی استروئاس ساتراپ ایونی

۳۹۰ ق.م (۱۰۱۱/۱۰۱۰-)

یاغیگری اوآگوراس پادشاه سالامین و اعلام استقلال او در قبرس

۳۸۹ ق.م (۱۰۱۰/۱۰۰۹-) پ.ش

اتحاد اوآگوراس با آتنی‌ها و مصریان علیه ایران

۳۸۸ ق.م (۱۰۰۹/۱۰۰۸-) پ.ش

انتصاب تیری باذ به ساتراپی ایونی (یونان) و لیدی از طرف اردشیر

۳۸۱ ق.م (۱۰۰۲/۱۰۰۱-) پ.ش

پیروزی سپاه ایران در جنگ با اوآگوراس در نزدیک شهر کی تیون

۳۸۰ ق.م (۱۰۰۱/۱۰۰۰-) پ.ش

عقد پیمان میان اوآگوراس و اورنت ساتراپ ایرانی در آسیای صغیر

۳۸۰-۳۶۳ ق.م (۱۰۰۱/۱۰۰۰-) تا (۹۸۴/۹۸۳-) پ.ش

دوره سلطنت نکتانبو Nectanebo اول فرعون مصر

۳۷۷-۳۴۰ ق.م (۹۹۸/۹۹۷-) تا (۹۶۱/۹۶۰-) پ.ش

دوره سلطنت موزول پادشاه کاریه (در جنوب آسیای صغیر)

۳۷۳ ق.م (۹۹۴/۹۹۳-) پ.ش

لشگرکشی بی نتیجه و بی فایده سپاه ایران همراه با مزدوران یونانی به

مصر

۳۶۷ ق.م (۹۸۸/۹۸۷-) پ.ش

یاغیگری آریوبرزن ساتراپ فریگیه (والی ایرانی ولایت فریگیه

آسیای صغیر)

۳۶۲-۳۶۰ ق.م (۹۸۳/۹۸۲-) تا (۹۸۱/۹۸۰-) پ.ش

- دوره سلطنت تاخوس فرعون مصر
 ۳۵۹ ق.م (۹۸۰/۹۷۹) - پ.ش
 سرکوب شورش ساتراپی (سرکوب شورش آریوبرزن)
 دسامبر ۳۵۹ ق.م آذر ماه (۹۸۰)
 درگذشت اردشیر دوم (نلدکه: در سال ۳۵۸ ق.م) جلوس اوخوس بنام
 اردشیر سوم به تخت سلطنت
 ۳۳۸-۳۵۹ ق.م (۹۸۰/۹۷۹) تا (۹۵۹/۹۵۹) - پ.ش
 دوره سلطنت اوخوس (اردشیر سوم - اُخس)
 ۳۵۲-۳۵۶ ق.م (۹۷۷/۹۷۶) تا (۹۷۳/۹۷۲) - پ.ش
 یاغیگری دوساتراپ (والی) بنام‌های آرتاباذ و اورنت در آسیای صغیر
 ۳۵۰-۳۵۳ ق.م (۹۷۴/۹۷۳) تا (۹۷۱/۹۷۰) - پ.ش
 دوره سلطنت آرتمیزیاس همسر موزول در کاری (معروف به آرتمیزیای
 دوم)
 ۳۵۰ ق.م (۹۷۱/۹۷۰) - پ.ش
 حمله ناموفق اردشیر سوم به مصر
 ۳۴۴-۳۴۹ ق.م (۹۷۰/۹۶۹) تا (۹۶۵/۹۶۴) - پ.ش
 شورش فنیقی‌ها و قبرسی‌ها علیه ایران
 ۳۴۵ ق.م (۹۶۶/۹۶۵) - پ.ش
 سرکوب شورش فنیقی‌ها در صیدا
 زمستان ۳۴۳ ق.م زمستان (۹۶۴) - پ.ش
 لشکرکشی اردشیر سوم به مصر
 ۳۴۲ ق.م (۹۶۳/۹۶۲) - پ.ش
 تصرف ممفیس در مصر و سرکوب شورش و یاغیگری مصریها
 ۳۳۲-۳۴۲ ق.م (۹۶۳/۹۶۲) تا (۹۵۳/۹۵۲) - پ.ش
 دوره سلطنت دومین سلسله ایرانی در مصر

- ۳۳۵-۳۴۰ ق.م (۹۶۱/۹۶۰-) تا (۹۵۶/۹۵۵-) پ.ش
دوره سلطنت پیکسو داروس در کاریه
- ۳۳۸ ق.م (۹۵۹/۹۵۸-) پ.ش
قتل اردشیر سوم
- ۳۳۶-۳۳۸ ق.م (۹۵۹/۹۵۸-) تا (۹۵۷/۹۵۶-) پ.ش
دوره سلطنت آرسس در ایران
- ۳۳۶-۳۳۰ ق.م (۹۵۷/۹۵۶-) تا (۹۵۱/۹۵۰-) پ.ش
دوره سلطنت داریوش سوم در ایران
- بهار ۳۳۴ ق.م بهار (۹۵۴-) (پ.ش)
لشکرکشی اسکندر (معروف به بزرگ) مقدونی علیه امپراطوری
هخامنشی
- مه ۳۳۴ ق.م اردیبهشت ماه (۹۵۴-) (پ.ش)
نبرد گرانیکوس (با اسکندر)
- نوامبر ۳۳۳ ق.م آبان ماه (۹۵۳-) (پ.ش)
نبرد ایسوس (Issus) و هزیمت داریوش
- ژانویه تا ژوئیه ۳۳۲ ق.م از دی ماه (۹۵۲-) تا تیرداد ماه (۹۵۱-)
محاصره شهر صور (در لبنان کنونی)
- اواخر ۳۳۲ ق.م اواخر پاییز (۹۵۲-) پ.ش.
تصرف مصر بوسیله مقدونیها
- اول اکتبر ۳۳۱ ق.م ۴ مهر (۹۵۱-) پ.ش
جدال گوگمل بین سپاه داریوش و اسکندر
- اکتبر ۳۳۱ ق.م مهر/آبان (۹۵۱-) پ.ش
تاجگذاری اسکندر بعنوان پادشاه بابل
- ۳۳۰ ق.م (۹۵۱/۹۵۰-) پ.ش
ورود اسکندر به شوش. سقوط تخت جمشید (پرسپولیس) و

پاسارگاد و تصرف آنها بدست اسکندر. به آتش کشیدن تخت جمشید.
تصرف هگمتانه (اکباتان) پایان امپراطوری هخامنشی.

۱۳ ژوئن ۳۲۳ ق.م ۱۸ خرداد (۹۴۳-) (پ.ش)
درگذشت اسکندر در بابل.

۳۱۷-۳۲۳ ق.م (۹۴۴/۹۴۳-) تا (۹۳۸/۹۳۷-) (پ.ش)

دوره سلطنت ظاهری فیلیپ فرزند نامشروع فیلیپ مقدونی

۳۱۱-۳۲۳ ق.م (۹۴۴/۹۴۳-) تا (۹۳۲/۹۳۱-) (پ.ش)

دوره سلطنت ظاهری اسکندر دوم فرزند اسکندر بزرگ از رکسانه

۳۲۱ ق.م (۹۴۲/۹۴۱-) (پ.ش)

قتل پردیکاس نایب السلطنه (سردار اسکندر) در مصر.

۳۱۶ ق.م (۹۳۷/۹۳۶-) (پ.ش)

حکومت اومنس به دستگیری ساتراپ‌های ایرانی در شوش.

۳۱۵ ق.م (۹۳۶/۹۳۵-) (پ.ش)

جنگ بین اومنس و آنتی گونوس سردار یونانی، شکست اومنس و قتل وی.

۳۱۲ ق.م پاییز (۹۳۲-) (پ.ش)

تصرف بابل توسط سلوکوس با پشتیبانی بطلمیوس والی مصر و آغاز

عصر سلوکی و تأسیس سلطنت سلوکی

۳۰۶ ق.م (۹۲۷/۹۲۶-) (پ.ش)

شناختن سلطنت سلوکی از طرف یونانیان

۳۰۱ ق.م (۹۲۲/۹۲۱-) (پ.ش)

جنگ بین سلوکوس و آنتی گون (سردار اسکندر) در آسیای صغیر و

شکست آنتی گون. تصرف بخش شرقی آسیای صغیر توسط سلوکوس.

۲۸۱ ق.م (۹۰۲/۹۰۱-) (پ.ش)

قتل سلوکوس به دست بطلمیوس کرائونوس

۲۸۱-۲۶۱ ق.م (۹۰۲/۹۰۱-) تا (۸۶۷/۸۶۶-) (پ.ش)

- دوره سلطنت آن تیوخوس سلوکی فرزند سلوکوس از همسر ایرانیش: آپامه
۲۶۱-۲۴۶ ق.م
- دوره سلطنت تنوس بعنوان آن تیوخوس دوم
۲۵۰ ق.م (۸۷۱/۸۷۰) پ.ش
- قیام تیرداد و اشک (دو برادر) از عشیره دهه (پارتی). تصرف نواحی
سلوکی‌ها تا مجاورت پارت
۲۴۸ ق.م (۸۶۹/۸۶۸) پ.ش
- کشته شدن اشک (بنابر روایت رسمی اشک اول) و جلوس تیرداد به
تخت سلطنت بنام اشک دوم
۲۴۷/۴۸-۲۱۰/۱۱ ق.م (در ایران باستان ۲۴۸ تا ۲۱۴)
(۸۶۸/۸۶۷-) تا (۸۳۱/۸۳۰-) (پ.ش)
- دوره سلطنت تیرداد اول، اشک دوم. از اشکانیان
۲۴۶-۲۲۶ ق.م (۸۴۷/۸۴۶-) تا (۸۴۷/۸۴۶) پ.ش
- دوره سلطنت سلوکوس دوم کالینوس. نیکوکار. از سلوکیه
۲۲۳-۲۲۶ ق.م (۸۴۷/۸۴۶-) تا (۸۴۴/۸۴۳) پ.ش
- دوره سلطنت سلوکوس سوم سوتر
۲۲۳-۱۸۷ ق.م (۸۴۴/۸۴۳-) تا (۸۰۸/۸۰۷) پ.ش
- دوره سلطنت آنیوخوس سوم موسوم به کبیر در سلوکیه
۲۲۲ ق.م (۸۴۳/۸۴۲-) پ.ش
- قیام مولون حاکم ماد با پشتیبانی برادرش اسکندر حاکم پارس
(پارسه) و اعلام تاجگذاری او
۲۱۰/۱۱-۱۹۱ ق.م (۸۳۱/۸۳۰-) تا (۸۱۲/۸۱۱) پ.ش
(در ایران باستان. پیرنیا ۲۱۴-۱۹۶ ق.م)
- دوره سلطنت اشک (اشک دوم در کتاب گوتشمید. اشک سوم در
تاریخ ایران باستان). نام این اشک به قول گوتشمید واقعاً اشک بوده و نه

مانند سایر پادشاهان پارتی که لقبشان اشک بوده بعلاوه گوتشمید می‌گوید:
نام اردوان که بر او نهاده‌اند به علت خطای یکی از مورخان است (در تاریخ
ایران باستان نام این اشک: اشک سوم - اردوان است ص ۲۲۰۹ قطع جیبی)
گیرشمن نیز نام این اشک را "اردوان" یا "ارتبان" می‌نویسد.

۱۹۱ - ۱۷۶ ق.م گوتشمید (۱۸۱/۱۹۶) ق.م پیرنیا)

(۸۱۲/۸۱۱) تا (۷۹۷/۷۹۶) پ.ش

سلطنت - فیرا پاتیوس. فری پایت. فیلولهن (دوستدار یونان) این
اشک از نظر پیرنیا (تاریخ ایران باستان) اشک چهارم است. بعلاوه در
مورد تاریخ سلطنت این اشک نیز اختلاف نظر وجود دارد.

۱۸۷ - ۱۷۵ ق.م (۸۰۸/۸۰۷) تا (۷۹۶/۷۹۵) پ.ش

دوره سلطنت سلوکوس چهارم معروف به فیلوپاتور در سلوکیه

۱۷۶ - ۱۷۱ ق.م گوتشمید ۱۸۱ - ۱۷۴ ق.م (پیرنیا)

(۷۹۷/۷۹۶) تا (۷۹۲/۷۹۱) - (۸۰۲/۸۰۱) تا (۷۹۵/۷۹۴)

دوره سلطنت فرهاد اول. (اشک پنجم پیرنیا) یا فیلادلفوس (پیرنیا)

۱۷۵ - ۱۶۴ ق.م (۷۹۶/۷۹۵) تا (۷۸۵/۷۸۵) پ.ش

دوره سلطنت آن تیوخوس چهارم: اپی فانس در سلوکیه

۱۷۱ - ۱۳۸ ق.م (گوتشمید) ۱۷۴ - ۱۳۶ ق.م (پیرنیا) - ۱۳۷ ق.م

گیرشمن

(۷۹۲/۷۹۱) (۷۵۹/۷۵۸) (۷۹۵/۷۹۴) (۷۵۷/۷۵۶) -

(۷۵۸/۷۵۷) دوره سلطنت مهرداد برادر فرهاد پارتی. اشک ششم

(پیرنیا).

گوتشمید سال مرگ او را کمی بعد از ۱۳۸ ق.م می‌داند. (زیرا فرار
دیمتریوس بعد از سال ۱۳۸ و بعد از مرگ مهرداد صورت گرفته است.

رک ص ۸۴ کتاب گوتشمید. ترجمه فارسی)

۱۶۴ - ۱۶۲ ق.م (۷۸۶/۷۸۵) تا (۷۸۳/۷۸۲) پ.ش

- دوره پادشاهی آن تیوخوس پنجم پادشاه سلوکی
 ۱۶۲ - ۱۵۰ ق.م (۷۸۳/۷۸۲-) تا (۷۷۱/۷۷۰-) پ.ش
- دوره پادشاهی دمتریوس پادشاه سلوکی
 ۱۵۰ ق.م (۷۷۱/۷۷۰-) پ.ش
 کشته شدن دمتریوس در جنگ
 ۱۵۰ - ۱۴۵ ق.م (۷۷۱/۷۷۰-) تا (۷۶۶/۷۶۵-) پ.ش
 دوره سلطنت اسکندر تئوپاتورا. در سال ۱۴۵ ق.م بدست یکی از
 شیوخ عرب کشته شد.
- ۱۴۵ - ۱۴۰ ق.م (۷۶۶/۷۶۵-) تا (۷۶۱/۷۶۰-) پ.ش
 دوره اول سلطنت دمتریوس دوم پسر دمتریوس اول معروف به
 نیکاتور در سال ۱۴۰ ق.م فراری شد.
- ۱۳۷ - ۱۲۷ ق.م (گوتشمید ۱۳۸ ق.م)
 (۷۵۸/۷۵۷-) تا (۷۴۸/۷۴۷-) پ.ش
 دوره سلطنت فرهاد دوم (اشک هفتم. پیرنیا)
 ۱۳۹/۸ - ۱۲۹ ق.م (۷۵۹/۷۵۸-) تا (۷۵۰/۷۴۹-) پ.ش
 دوره سلطنت آنتی خیوس هفتم (آن تیوخوس هفتم)
 ۱۳۰ ق.م (۷۵۱/۷۵۰-) پ.ش
 لشکرکشی آن تیوخوس هفتم علیه پارتها، شکست سردار پارتنی بنام
 اینداتس در کنار رود زاب بزرگ. سقوط اکباتان و عقب‌نشینی پارتها در
 سرزمین خود.
- فوریه ۱۲۹ ق.م (۷۵۰/۷۴۹-) پ.ش
 نبرد دوم پارتنی‌ها با پشتیبانی مادها علیه آن تیوخوس هفتم. شکست
 سخت لشکریان آن تیوخوس. مجروح شدن آن تیوخوس. وی با پرتاب
 کردن خود از صخره خود را کشت.
- ۱۲۷ ق.م (۷۴۸/۷۴۷-) پ.ش

جنگ فرهاد دوم باسکاها و شکست خوردن فرهاد و کشته شدنش در جنگ

۱۲۷-۱۲۳ ق.م (۷۴۸/۷۴۷-) تا (۷۴۴/۷۴۳-) پ.ش

دوره سلطنت اردوان (دوم؟) اشک هشتم (پیرنیا) عموی فرهاد دوم و پسر فریپات (فری پات، فریپاتیوس) وی مرد سالخورده‌ای بود.

۱۲۹-۱۲۵ ق.م (۷۵۰/۷۴۹-) تا (۷۴۶/۷۴۵-) پ.ش

دوره دوم سلطنت دمتریوس دوم پادشاه سلوکی

۱۲۵-۹۶ ق.م (۷۴۶/۷۴۵-) تا (۷۱۷/۷۱۶-) پ.ش

دوره سلطنت آن تیوخوس هشتم پادشاه سلوکی

۱۲۳ ق.م (۷۴۴/۷۴۳-) پ.ش

اردوان (دوم؟) در تاریخ ایران باستان اردوان دوم؟) در جنگ با طخاری‌ها زخم برداشت و در اثر آن زخم درگذشت تاریخ مرگ وی احتمالاً در سال ۱۲۳ ق.م است.

۱۲۳-۷۶ ق.م (پیرنیا) حدود ۸۸ ق.م (گوتشمید) (۷۴۴/۷۴۳-) تا

دوره سلطنت مهرداد دوم معروف به مهرداد بزرگ (۶۹۷/۶۹۶-) یا

(۷۰۹/۷۰۸)

۱۲۱-۶۳ ق.م (۷۴۲/۷۴۱-) دوره سلطنت مهرداد ششم پادشاه

پنت تا (۶۸۴/۶۸۳-) در حدود ۱۱۵ ق.م (۷۳۶/۷۳۷-) پ.ش

اعزام هیئت نمایندگی از جانب امپراتور چین به دربار مهرداد و عقد قرارداد با دولت پارت

۱۱۶-۹۵ ق.م آن تیوخوس نهم پادشاه سلوکی (دوره سلطنت)

۹۶ ق.م (۷۱۷/۷۱۶-) پ.ش - ۷۳۶/۷۳۷- تا (۷۱۶/۷۱۵-) پ.ش

رسیدن رومیان به فرات و اعزام سفیر از طرف مهرداد نزد آنان برای

پیشنهاد پیمان مودت

۹۶-۹۵ ق.م سلوکوس ششم پادشاه سلوکی (دوره سلطنت)

۹۴-۸۳ ق.م (۷۱۵/۷۱۴-) تا (۷۰۴/۷۰۳-) پ.ش

دوره سلطنت آن تیوخوس دهم پادشاه سلوکی

۹۲ ق.م (۷۱۳/۷۱۲) پ.ش

دوره سلطنت آن تیوخوس یازدهم پادشاه سلوکی

۷۷-۷۰ ق.م (به نظر گوتشمید) (۶۹۸/۶۹۷) تا (۶۹۱/۶۹۰) پ.ش

دوره سلطنت سیناتروس (سیناتروک. سنتروک. اشک دهم) پادشاه

پارتی

۷۰-۵۷ ق.م (گوتشمید) ۶۷-۶۰ (پیرنیا)

(۶۹۱/۶۹۰) تا (۶۷۸/۶۷۷) (گوتشمید) (۶۸۸/۶۸۷) تا

(۶۸۱/۶۸۰) پیرنیا

دوره سلطنت فرهاد سوم. اشک یازدهم. پسر سیناتروس یا سنتروک

۶۶ ق.م (۶۸۷/۶۸۶) (پ.ش)

لشکرکشی تیگران پسر تیگران بزرگ با کمک و پشتیبانی فرهاد سوم به

ارمنستان

بهار ۶۴ ق.م بهار (۶۸۴) (پ.ش)

لشکرکشی فرهاد سوم به ارمنستان برای جنگ با تیگران مهتر (فرزند

تیگران بزرگ) و شکست او در این زمان پومپه سردار معروف رومی در

سوریه اقامت داشت.

حدود ۵۷ ق.م (به قول گوتشمید) سال ۶۰ ق.م (پیرنیا)

(۶۷۸/۶۷۷) پ.ش (۶۸۱/۶۸۰) پ.ش

قتل فرهاد سوم به دست پسرش آرد و مهرداد سوم. آرد به تخت

سلطنت پارت نشست و مهرداد فرمانروای ماد شد.

۵۵ ق.م (۶۷۶/۶۷۵) (پ.ش)

توطئه مهرداد علیه برادرش آرد، جلوس مهرداد به تخت سلطنت،

بازگشت مجدد آرد و فرار مهرداد و پناهندن وی به رومی‌ها.

۵۴ ق.م (۶۷۵/۶۷۴) (پ.ش)

قتل مهرداد در بابل به دستور آرد

- ۵۵ - حدود ۳۷ ق.م (۶۷۵/۶۷۶-) تا حدود (۶۵۷/۶۵۸-) (پ.ش) دوره سلطنت ارد اول (اشک سیزدهم)
بهار ۵۳ ق.م بهار (۶۷۳-) (پ.ش)
- شکست سخت رومی‌ها به فرماندهی کراسوس سردار بزرگ رومی، از سپاه ایران به فرماندهی سورنا سردار بزرگ ایرانی. کشته شدن کراسوس و فرزندش در جنگ، اسیر و کشته شدن سریع قشون رومی. (محل جنگ نزدیک کاره)
- ۵۲ ق.م (۶۷۳/۶۷۲-) پ.ش
حمله مجدد پارتی‌ها به سوریه و دفع حمله آنها از جانب رومی‌ها
ژوئیه ۵۱ ق.م تیر/مرداد (۶۷۱-) پ.ش
حمله سپاه بزرگ پارتی به سرکردگی اسمی شاهزاده پاکوروس فرزند ارد و فرماندهی اوزاس پارتی. تصرف فلسطین و موفقیت چشم‌گیر در نبردها ولی عدم توانایی در بهره‌گیری از پیروزیها.
اوت تا سپتامبر ۵۱ ق.م مرداد تا شهریور (۶۷۱-) (پ.ش)
شکست سخت پارتی‌ها از سپاه کاسیوس و کشته شدن اوزاس فرمانده پارتی
- ۴۵ ق.م (۶۶۶/۶۶۵-) پ.ش
پشتیبانی سپاه پارت به فرماندهی پاکوروس از سردار سزار بنام وتوس علیه قیام باسوس رومی به طرفداری از پومپه در سوریه.
- دسامبر ۴۵ ق.م آذر/دی (۶۶۵-) پ.ش
خروج سپاهیان پارت از سوریه پیش از فرارسیدن زمستان
- ۴۰ ق.م (۶۶۱/۶۶۰-) پ.ش
اعزام سپاه عظیم پارت به دستور ارد و تشویق و القائات لاینوس سفیر روم به سوریه فرار ساکسا نایب آنتونیوس رومی و شکست سپاهیان روم و صرف سراسر سوریه به دست پارت‌ها.
- ۳۸ ق.م (۶۵۹/۶۵۸-) پ.ش

شکست نیروهای پارت از رومی‌ها و متحدان آنها و کشته شدن سردار پارتی فرانی پارت و تخلیه سوریه از طرف پاکوروس شاهزاده پارتی. پایان جنگ سوریه

حدود ۳۷ ق.م. یا (حدود ۳۸ ق.م.) (۶۵۸/۶۵۶-) پ.ش

قتل اُرد توسط پسرانش. جلوس فرهاد (چهارم) به جای او

حدود ۲-۳۷ ق.م. یا (حدود ۲-۳۸ ق.م.) (۶۵۸/۶۵۶-) تا (۶۲۳/۶۲۲-) پ.ش

دوره سلطنت فرهاد چهارم. اشک چهاردهم. پسر اُرد. قاتل پدر و

برادران و همه بزرگان پارت.

۳۶ ق.م. (۶۵۷/۶۵۶-) پ.ش

تهاجم ناموفق و پرتلفات رومی‌ها. تحت سرکردگی آنتوان

(آنتیونوس) به پارتی‌ها.

۳۴ ق.م. (۶۵۵/۶۵۴-) پ.ش

تصرف ارمنستان و ضمیمه کردن آن به روم (شرقی) توسط آنتوان.

۳۳ ق.م. (۶۵۴/۶۵۳-) (پ.ش)

تدارک سپاه از طرف آنتوان برای حمله به پارت، تهاجم پارتی‌ها به

نیروهای کمکی و باروبنه رومی‌ها عقب نشینی رومی‌ها به سرکردگی

آنتوان. تسخیر مجدد ماد و ارمنستان بدست پارتی‌ها.

۳۳ ق.م. - ۲۷ ق.م. (۶۵۴/۶۵۳-) تا (۶۴۷-) (پ.ش)

شورش مردم علیه ظلم و تعدی و شقاوت‌های فرهاد چهارم. فرار

فرهاد از ترس شورشیان و پناهندن وی نزد سکاها. فرهاد پیش از فرار از

ترس آنکه زنهایش بدست شورشیان افتند همه آنها را کشت.

اسیر شدن کوچکترین پسر فرهاد بدست شورشیان.

ژوئن ۲۷ ق.م. خرداد/تیر (۶۴۷-) هجری شمسی

تیرداد نامی از رهبران شورشیان یا مخالفان فرهاد حکومت پارت را

بدست گرفت و فرزند فرهاد نیز در اسارت او ماند.

۲۶ ق.م. (۶۴۷/۶۴۶-) (پ.ش)

فرهاد چهارم با سپاه بزرگی از سکائی‌ها برای تصاحب مجدد تاج و تخت بازگشت تیرداد بدون جنگ فراری شد و پسر فرهاد را همراه برده به رومیان پناهِید فرهاد باز به تخت سلطنت نشست.

۲۳ ق.م (۶۴۳-۶۴۴) - پ.ش

رومی‌ها پسر فرهاد را باز پس دادند ولی از تحویل تیرداد خودداری کردند

۲۳ ق.م حدود ۶-۴ ق.م (۶۲۴/۶۲۵-) تا (۶۲۳/۶۲۲) - پ.ش

قتل فرهاد چهارم بدست پسرش فرهادک.

حدود ۲ ق.م تا ۰۴ - م (۶۲۴-۶۲۵) (-۶۲۳/۶۲۲) تا (۶۱۷/۶۱۸) -

(پ.ش)

دوره سلطنت فرهادک (اشک ۱۵) به اتفاق مادرش موزا (فرهاد پنجم) - اول ژانویه سال اول مسیحی معروف به میلادی ژولی یا ژولین یا ژولیان = شنبه نهم دی ماه (۶۲۱) (ه.ش) این گاه‌شماری از اول ژانویه سال ۴۵ ق.م در زمان ژولیوس سزار (ژول سزار) قیصر روم برقرار شده و معروف به گاه‌شماری ژولی (ژولین) است.

خطای مهمی در این گاه‌شماری هست و آن اینکه طول مدت سال شمسی را ۳۶۵/۲۵ محاسبه کرده‌اند در صورتیکه طول مدت سال شمسی حقیقی ۳۶۵/۲۴۲۲ روز است. (رک گاه‌شماری ترجمه نگارنده) پنج قرن پس از این تاریخ راهبی مسیحی مدعی شد که برطبق محاسبات او، عیسی مسیح در تاریخ ۲۵ دسامبر قبل از مبداء تاریخ فوق تولد یافته است (یعنی ۲۵ دسامبر سال ۴۶ ق.م) و شورای کلیسا این تاریخ را پذیرفته و گاه‌شماری ژولی معروف به میلادی گردید. بعدها مورخان ثابت کردند (اگر چنان تولدی صورت گرفته باشد) تولد احتمالی عیسی مسیح باید ۸ یا ۷ یا ۶ سال پیش از تاریخ ادعایی راهب مسیحی باشد. در تاریخ ۱۵۸۲ ژولی در زمان پاپ گرگوری سیزدهم چون سال ژولی

ده روز از سال حقیقی جلوتر افتاده بود و ساعت تحویل سال به جای آنکه در ۲۱ مارس باشد به ۱۱ مارس افتاده بود. تصمیم گرفتند (شورای کلیسا) ده روز کیسه کرده و سال را به جای خود بازگردانند. در نتیجه از این تاریخ ببعد که اصلاحی نیز در کیسه‌ها صورت گرفت گاه شماری ژولی به گاه شماری گرگوری تغییر نام داد.

پس همه تاریخهای بر شمرده قبل از ۱۵۸۴ گاه شماری ژولی مسیحی (میلادی) است. ی

یک اشتباه محاسباتی (ریاضی) دیگر نیز در این گاه شماری وجود دارد که در هنگام تبدیل آن به گاه شماری هجری شمسی باید به آن توجه داشت:

مورخان سال صفر را بشمارش نمی‌آورند ولی ستاره‌شناسان و ریاضی‌دانان سال صفر را در گاه‌شماری محاسبه می‌کنند بدین ترتیب که: مورخان از سال یک مسیحی برای محاسبه سالهای پیش از آن سال یک قبل از میلاد می‌گویند یعنی:

..... میلادی ۲ میلادی ۱ ۱ ق.م ۲ ق.م.....

ولی ریاضی‌دانان براساس شمارش درست ریاضی می‌نویسند:

..... ۲ ۱ ۰ -۱ -۲.....

یعنی میان این دو ردیف شماره مثبت و منفی سال صفر را حساب می‌کنند از اینرو محاسبه ریاضی‌دانان با محاسبه مورخان درگاه شماری میلادی در جهت منفی یکسال تفاوت پیدا می‌کند (رک. گاه‌شماری ترجمه نگارنده)

در محاسبه گاه شماری هجری شمسی در جهت منفی (یعنی پیش از هجرت) نگارنده محاسبه ریاضی‌دانان را منظور داشت در اینصورت: سه‌شنبه اول فروردین (۶۲۱-) هجری شمسی = سه‌شنبه ۲۳ مارس سال صفر میلادی. چهارشنبه اول فروردین ماه (۶۲۰-) هجری شمسی = چهارشنبه ۲۳ مارس سال اول میلادی ژولی

۲ تا ۰۴ م (۶۱۹/۶۲۰-) تا (۶۱۷/۶۱۸-) پ.ش

کشته شدن (یا مرگ) فرهادک و جانشینی اُرد دوم
 ۴-۸ میلادی (م.) (۶۱۷/۶۱۸-) تا (۶۱۳/۶۱۴-) (پ.ش)
 دوره سلطنت اُرد دوم. اشک شانزدهم
 حدود ۸ م (۶۱۳/۶۱۴-) (پ.ش)
 کشته شدن اُرد دوم و جانشینی وُئن اول
 ۸ م. - ۱۶ م. (گوتشمید) ۸ م. - ۱۷ م. (پیرنیا) ۸ م. - ۱۲ م. (فیشر)
 (۶۱۳/۶۱۴-) تا (۶۰۵/۶۰۶-) (پ.ش) یا (۶۰۴/۶۰۵-) (پ.ش) یا
 (۶۰۹/۶۱۰-) (پ.ش)
 دوره سلطنت ون اول اشک هفدهم.
 حدود ۱۰ - ۴۲ م دوره سلطنت اردوان (اشک هیجدهم) با محاسبه
 سلطنت وی در آتروپاتن
 ۱۶ م (۶۰۵/۶۰۶-) (پ.ش) (۶۱۱/۶۱۲-) تا (۵۷۹/۵۸۰-) (پ.ش)
 جنگ اردوان پادشاه ماد (در آتروپاتن (آذربایجان) با وُئن پادشاه
 پارت. فرار وُئن به ارمنستان و گزینش وی به پادشاهی در ارمنستان.
 ۱۹ م (۶۰۲/۶۰۳-) (پ.ش)
 فرار وُئن از ارمنستان اقامت وی در سوریه. فرار مجدد از سوریه و
 کشته شدن او در حین فرار.
 حدود ۴۰ تا ۴۲ مرگ اردوان و جانشینی بردان (وردان)
 ۴۰-۴۶ م (راولین سن) ۴۰-۴۵ (یوستی) تا ۴۵ م. (گوت شمید)
 (۵۸۱/۵۸۲-) تا (۵۷۵/۵۷۶-) تا (۵۷۴/۵۷۵-) (پ.ش)
 دوره سلطنت بردان یا وردان (اشک نوزدهم)
 ۴۶-۵۱ م (۵۷۵/۵۷۶-) تا (۵۷۰/۵۷۱-) (پ.ش)
 دوره سلطنت گودرز (اشک بیستم)
 ۵۱-۵۲ یا ۵۴ م

دوره سلطنت وژن دوم (اشک بیست و یکم)

۵۴/۵۲-۸۰/۷۹ م (۵۷۱/۵۶۷) تا (۵۴۲/۵۴۱) (پ.ش)
در مورد تاریخ پایان پادشاهی بلاش اول اختلاف نظر بسیار است از
۷۷ م تا ۸۰ م و گاه بیشتر.

حدود ۸۰ م تا حدود ۱۱۰ م (۵۴۲/۵۴۱) تا (۵۱۲/۵۱۱)
(پ.ش)

دوره هرج و مرج در این دوره احتمالاً دو تن پادشاهی کرده‌اند پاکر و
اردوان تاریخ دقیق پادشاهی آنان معلوم نیست.

۱۰۸ یا ۱۱۰ م - ۱۲۸ یا ۱۳۰ م (۵۱۲/۵۱۱) تا (۴۹۴/۴۹۱)
(پ.ش)

دوره سلطنت خسرو (اشک بیست و چهارم)

۱۲۸ (؟) ۱۳۰ (نامعلوم) - ۱۴۷ یا ۱۴۸ (؟) (۴۹۴/۴۹۱) تا (۴۷۲)
پ.ش

دوره سلطنت بلاش دوم (اشک بیست و پنجم)

۱۴۸ یا ۱۴۹ (؟) - ۱۹۰ یا ۱۹۱ یا ۱۹۲ م (نامعلوم) (۴۷۳) تا
(۴۳۱/۴۲۹) (پ.ش)

دوره سلطنت بلاش سوم (اشک بیست و ششم)

گوتشمید می‌نویسد در سال ۱۹۱ قبل از سپتامبر وفات یافته و بلاش
چهارم جانشین او شد

۱۹۱ م (؟) - ۲۰۹ م (۴۳۱/۴۳۰) تا (۴۱۳/۴۱۲) (پ.ش)

دوره سلطنت بلاش چهارم (اشک بیست و هفتم) (؟)

۲۰۹ م - (۴۱۳/۴۱۲) (پ.ش)

دو تن سلطنت کرده‌اند (دو برادر که هر یک مدعی سلطنت بودند. هر
یک در منطقه‌ای جداگانه) بلاش پنجم و اردوان پنجم - تاریخ پایان
سلطنت آنان نامعلوم است شاید ۲۲۷ (؟) سال پایان سلطنت بلاش پنجم

و ۲۲۴ (؟) سال پایان سلطنت اردوان پنجم. گیرشمن می نویسد. او در این تاریخ در جنگ با اردشیر بابکان کشته شد.

۲۰۸ م - (۴۱۴/۴۱۳) (پ.ش)

جلوس اردشیر بابکان و مبداء تاریخ ساسانیان

۲۸ آوریل ۲۲۴ م چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه (۳۹۷) (پ.ش)

جنگ نهایی اردشیر بابکان با پارتها کشته شدن (؟) اردوان پنجم. محل جنگ سوزیان (شوش)

۲۲۶ م (۳۹۶/۳۹۵) (پ.ش)

تاجگذاری رسمی اردشیر بابکان بعنوان شاهنشاه ایران

۲۴۱ م (۳۸۱/۳۸۰) (پ.ش)

درگذشت اردشیر بابکان (به قول کریستن سن)

یک شنبه اول نisan (که آفتاب در برج حمل قرار داشت) مطابق با ۲۰ مارس ۲۴۲ م. مطابق است با یکشنبه ۲۹ اسفند ماه (۳۸۰) هجری شمسی. فردای آن روز دوشنبه اول فروردین (۳۷۹) هجری شمسی بوده است. یعنی هنگام تحویل سال بعد از ظهر ۲۹ اسفند بوده. اول فروردین مطابق ۲۱ مارس بوده. تاجگذاری رسمی شاهپور جانشین اردشیر بابکان.

۲۴۲ - ۲۲۳ م (۳۸۰/۳۷۹) تا (۳۵۰/۳۴۹) (پ.ش)

دوره پادشاهی شاهپور ساسانی.

۲۶۰ - جنگ ایران و روم. شکست رومی ها و اسارت والریانوس

امپراطور روم بدست ایرانیان

۲۷۲ - ۲۷۳ م (۳۵۰/۳۴۹) تا (۳۴۹/۳۴۸) (پ.ش)

دوره سلطنت هرمزد اول پسر و جانشین شاهپور

۲۷۳ - ۲۷۶ م (۳۴۹/۳۴۸) تا (۳۴۶/۳۴۵) (پ.ش)

دوره سلطنت بهرام اول. پسر و جانشین هرمزد اول.

- ۲۷۶- ۲۹۳ م (۳۴۶/۳۴۵) تا (۳۲۹/۳۲۸) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی بهرام دوم پسر بهرام اول
 ۲۸۳ م (۳۳۹/۳۳۸) (پ.ش.)
 عقد معاهده بین ایران و روم. واگذاری دو ایالت ارمنستان و بین‌النهرین
 به رومیان
- ۲۹۳ م (۳۲۹/۳۲۸) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی بهرام سوم پسر بهرام دوم فقط چهار ماه بود
 ۲۹۳- ۳۰۲ م (۳۲۹/۳۲۸) تا (۳۲۰/۳۱۹) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی نرسی پسر شاهپور اول
 ۲۹۸ م (۳۲۰/۳۲۳) (پ.ش.)
 قرارداد صلح بین ایران و روم. صلح چهل ساله
 ۳۰۲- ۳۰۹ م (۳۲۰/۳۱۹) تا (۳۱۳/۳۱۲) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی هرمزد دوم
 ۳۰۹ م (۳۱۳/۳۱۲)
 پادشاهی آذرترسی. فقط چند ماه سلطنت کرد و از سلطنت خلع شد.
 ۳۰۹- ۳۷۹ م (۳۱۳/۳۱۲) تا (۲۴۳/۲۴۲) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی شاهپور دوم
 ۳۶۳ م (۲۵۹/۲۵۸) (پ.ش.)
 جنگ ایران و روم. شکست رومیها. و کشته شدن امپراتور دوم
 یولیانوس در تاریخ ۲۶ ژوئن ۳۶۳ م.
- ۳۷۹- ۳۸۳ م (۲۴۳/۲۴۲) تا (۲۳۹/۲۳۸) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی اردشیر دوم
 ۳۸۳- ۳۸۸ م (۲۳۹/۲۳۸) تا (۲۳۴/۲۳۳) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی شاهپور سوم
 ۳۸۸- ۳۹۹ م (۲۳۴/۲۳۳) تا (۲۲۳/۲۲۲) (پ.ش.)

- دوره و پادشاهی بهرام چهارم
 ۳۹۹-۴۲۱ م (۲۲۳/۲۲۲-) تا (۲۰۱/۲۰۰-) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی یزدگرد اول
 ۴۰۹ م (۲۱۳/۲۱۲-) (پ.ش.)
 صدور فرمان عفو مسیحیان و آزادی مذهبی آنان و به رسمیت
 شناختن کلیسای ایران
- ۴۲۱-۴۳۹ م (۲۰۱/۲۰۰-) تا (۱۸۳/۱۸۲-) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی بهرام پنجم
 ۴۳۹-۴۵۷ م (۱۸۳/۱۸۲-) تا (۱۶۵/۱۶۴-) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی یزدگرد دوم
 ۴۵۷-۴۵۹ م (۱۶۵/۱۶۴-) تا (۱۶۳/۱۶۲-) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی هرمزد سوم
 ۴۵۷ م (۱۶۵/۱۶۴-) (پ.ش.)
 پادشاهی ملکه دینگ در تیسفون
 ۴۵۹-۴۸۴ م (۱۶۳/۱۶۲-) تا (۱۳۸/۱۳۷-) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی پیروز
 ۴۸۴-۴۸۸ م (۱۳۸/۱۳۷-) تا (۱۳۴/۱۳۳-) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی بلاش
 ۴۸۸-۴۹۶ م (۱۳۴/۱۳۳-) تا (۱۲۶/۱۲۵-) (پ.ش.)
 دوره پادشاهی قباد (دوره اول)
 ۴۹۸ م (۱۲۴/۱۲۳-) (پ.ش.)
 جاماسپ نامی برای مدت کوتاه از غیبت قباد در جنگ با هیاطله
 استفاده کرده به تخت نشست
- ۴۹۸-۵۳۱ م (۱۲۴/۱۲۳-) تا (۹۱/۹۰-) (پ.ش.)
 پادشاهی مجدد قباد. کشتن جاماسپ (دوره دوم پادشاهی)

- ۵۰۵ م (۱۱۶/۱۱۷-) (پ.ش)
 معاهده صلح بین ایران و روم
- ۵۳۱-۵۷۹ م (۹۱/۹۰-) تا (۴۳/۴۲-) (پ.ش)
 دوره پادشاهی خسرو اول. انوشیروان
- ۵۴۰ م (۸۲/۸۱-) (پ.ش)
 تصرف انطاکیه و ویران کردن آن توسط خسرو انوشیروان
- ۵۵۵ م (۶۷/۶۶-) (پ.ش)
 قرار متارکه بین ایرانیان و رومیان
- ۵۵۸-۵۶۱ م (۶۴/۶۳-) تا (۶۱/۶۰-) (پ.ش)
 براندازی دولت هفتالیان بدست خسرو انوشیروان
- ۵۷۰ م (۵۲/۵۱-) (پ.ش)
 تصرف یمن و اخراج حبشی‌ها از آنجا توسط وهریز (نام صحیح او وهرز VAHRAZ) یکی از سرداران خسرو انوشیروان
- ۵۷۷ م (۴۵/۴۴-) (پ.ش)
 تیرگی روابط ایران و بیزانس جنگ تازه بین سپاه بیزانس و ایران شکست بیزانسی‌ها. تاخت و تاز مجدد بیزانسی‌ها. آغاز مذاکره بمنتظر عقد صلح.
- ۵۷۹ م (۴۳/۴۲-) (پ.ش)
 درگذشت خسرو انوشیروان
- ۵۷۹-۵۹۰ م (۴۳/۴۲-) تا (۳۰/۲۹-) (پ.ش)
 دوره پادشاهی هرمز پسر انوشیروان.
- ۵۹۰ م (۳۰/۲۹-) (پ.ش)
 خلع هرمز از پادشاهی توسط ویستهم و برادرش از بزرگان دودمان اسپهبدان. کور کردن هرمز و بازداشت وی و پس از چندی در زمان پادشاهی پسرش خسرو پرویز او را کشتند.
- ۵۹۰ م (۳۰/۲۹-) (پ.ش)

تاجگذاری خسرو پرویز پسر هرمز. قیام بهرام چوبین و محاصره پایتخت. فرار خسرو پرویز و پناهندن او به موریس امپراطور بیزانس
 ۵۹۰-۵۹۱ م (۳۰/۲۹-) تا (۳۱/۳۰-) (پ.ش)

دوره پادشاهی بهرام چوبین

۵۹۱ م (۳۱/۳۰-) (هش)

بازگشت خسرو پرویز با پشتیبانی سپاه روم. فرار بهرام چوبین به بلخ و کشته شدن وی در آنجا

۵۹۱-۶۲۸ م (تا ۲۹ فوریه ۶۲۸) (۳۱/۳۰-) تا ۶ (هش) (تا ۱۲

اسفند سال ۶ هـ ش)

دوره پادشاهی خسرو پرویز

جمعه ۱۶ ژوئیه (ژولای) ۶۲۲ سال میلادی ژولی برابر است با: جمعه اول محرم سال اول هجری قمری و مطابق با جمعه ۲۸ تیرماه سال اول هجری شمسی. روز هجرت پیغمبر اسلام. حضرت محمد (ص) از مکه به مدینه.

۲۹ فوریه ۶۲۸ م. دوشنبه ۱۲ اسفند سال ۶ (هش)

قتل خسرو پرویز. خسرو پرویز، بنا به تحقیق نلدکه در روز بیست و پنجم فوریه از سلطنت خلع شد (رک تاریخ سیاسی ساسانیان. تألیف دکتر مشکور)

۶۲۸ م. ۶/۷ (هش)

پادشاهی شیرویه قباد دوم. شش یا هفت ماه سلطنت کرد.

۶۲۸-۶۲۹ م (?) ۶/۷ تا ۷/۸ (هش)

دوره پادشاهی اردشیر یکسال و شش ماه بوده است (ابن اثیر)

۶۲۹ یا ۶۳۰ م ۷/۸ تا ۸/۹ (هش)

دوره پادشاهی شهر بُراز مدت پادشاهی شهربراز چهل روز بود (بلعی)

۶۳۰-۶۳۱ م. ۸/۹ تا ۹/۱۰ (هش)

دوره پادشاهی پوران‌دخت (برخی مورخان این دوره را از ۶۲۹ تا ۶۳۰
ثبت کرده‌اند)

م. ۶۳۱ ۹/۱۰ هـ ش

دوره پادشاهی گشنسب بنده فقط دو ماه بوده است.

۶۳۱-۶۳۲ م ۹/۱۰ تا ۱۰/۱۱ (هـ ش)

دوره پادشاهی آرمیدخت به قولی شش ماه بوده است.

۶۳۳-۶۵۱ م ۱۰/۱۱ تا ۲۹/۳۰ بعد از هجرت (شمسی)

دوره پادشاهی یزدگرد سوم.

فهرست منابع

- ۱- تاریخ ایران باستان، تألیف حسن پیرنیا (نورالله مضجعه)، قطع جیبی و سه جلدی چاپ سوم، به سرمایه ابن سینا و بنگاه دانش.
- ۲- تاریخ مصر قدیم، تألیف دکتر احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- تاریخ ملل شرق، تألیف دکتر احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- تاریخ سکه، تألیف خانم ملک زاده بیانی
- ۵- تاریخ بلعمی، تألیف محمد بن جریر طبری، ترجمه بلعمی تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا) (بردالله مضجعه) چاپ وزارت فرهنگ.
- ۶- تاریخ سیاسی ساسانیان، تألیف دکتر محمد جواد مشکور (قدس الله سره الشریف) ۲ مجلد چاپ دنیای کتاب سال ۱۳۶۶.
- ۷- کوروش کبیر، تألیف دکتر هادی هدایتی (رحمت الله علیه) چاپ دانشگاه تهران.
- ۸- تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی (رحمت الله علیه) چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۵۶.
- ۹- فارس نامه ابن بلخی، افسست شده از چاپ لیدن به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی.

- ۱۰- ایران نامه، تألیف عباس پورمحمدعلی شوشتری مهرین (رحمة الله علیه) ج ۱-۲ سال ۱۳۲۱.
- ۱۱- تاریخ مردم ایران، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب.
- ۱۲- تاریخ تمدن ایران ساسانی، تألیف سعید نفیسی (رحمت الله علیه) انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۱.
- ۱۳- تمدن ایران، تألیف دکتر عیسی بهنام.
- ۱۴- تاریخ هرودوت، ترجمه دکتر هادی هدایتی (رحمت الله علیه) تاج ۶ چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۵- تاریخ ایران و ممالک هم جوار آن از زمان حمله اسکندر تا انقراض اشکانیان، تألیف آلفرد فن گوتمید با مقدمه از نلدکه ترجمه و حواشی از کیکائوس جهاندارای محقق و دانشمند زمان ما، چاپ علمی.
- ۱۶- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، تألیف پطروشفسکی و ایوانف و گراتوسکی و دیگران ترجمه کی خسرو کشاورزی...، سال ۱۳۵۹
- ۱۷- تاریخ ماد، تألیف دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز (رحمت الله علیه) چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۵
- ۱۸- ایران از آغاز تا اسلام، تألیف رمان گیرشمن ترجمه دکتر محمد معین (رحمت الله علیه)، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۶۱
- ۱۹- ایران در زمان ساسانیان، تألیف کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی (بردالله مضجعه)، چاپ رضائی، سال ۱۳۴۴، چاپ دوم.
- ۲۰- تاریخ پیامبران و شاهان، تألیف حمزه اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۱- گاه شماری در ایران، تألیف شادروان سیدحسن تقی زاده (قدس الله سره الشریف).
- ۲۲- کوروش نامه، تألیف گزنفون، ترجمه مهندس رضا مشایخی، چاپ بنگاه و ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۲، این ترجمه دارای مقادیری نظرات مترجم محترم است و با اصل تفاوت فراوان دارد.

- ۲۳- حیات مردان نام، تألیف پلوتارک، ترجمه مهندس رضا مشایخی، ۴ جلد، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۴- کامل ابن اثیر، تألیف عزالدین اثیر، ترجمه عباس خلیلی (نورالله مضجعه)، چاپ انتشارات علمی، سال ۱۳۴۴ - ۱۳۵۰ مجلدات ۱۴ گانه.
- ۲۵- یونانیان و بربرها، تألیف امیرمهدی بدیع (بردالله مضجعه)، ترجمه احمد آرام (رحمة الله علیه)، ج ۱-۲، چاپ نشر سرواز سال ۱۳۶۴.
- ۲۶- گزارش باستانشناسی، چاپ مؤسسه ایران باستان.
- ۲۷- مجله باستان شناسی
- ۲۸- آثار تاریخی همدان هگمتانه
- ۲۹- تاریخ سیاسی پارت، تألیف نیلسون دو بواز، ترجمه علی اصغر حکمت (نورالله مضجعه)، چاپ ابن سینا، با همکاری مؤسسه فرانکلین سال ۱۳۴۲.
- ۳۰- مادی ها و پارسی ها، تألیف ویلیام کالیکان، ترجمه گودرز اسعد بختیار، سال ۱۳۵۰، جشن های شاهنشاهی.
- ۳۱- اقلیم پارس، تألیف محمدتقی مصطفوی (رحمة الله علیه)، چاپ انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۴۳.
- ۳۲- ایرانیان اثر آشیل (آسخلوس)، ترجمه دکتر کامیاب خلیلی، چاپ تلویزیون ملی ایران، سال ۱۳۵۵.
- ۳۳- تاریخ ایران باستان روایت ابن عربی، ترجمه دکتر محمدجواد مشکور (بردالله مضجعه)
- ۳۴- تاریخ کتیباس - خلاصه فوتویوس، ترجمه دکتر کامیاب خلیلی، چاپ نشر کارنگ، سال ۱۳۸۱.
- ۳۵- تواریخ (تاریخ هروودوت)، ترجمه فارسی وحید مازندرانی، چاپ فرهنگستان ایران، سال ۱۳۶۰.
- ۳۶- تاریخ هخامنشیان، تألیف پروفیسور بریان، ترجمه دانشمند محترم آقای دکتر مهدی سمسار، ۲ جلد، چاپ زریاب، سال ۱۳۷۷.

- ۳۷- تاریخ ایران در نخستین دوران هخامنشیان، تألیف داندامایف، ترجمه روحی ارباب، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۸- تاریخ اشکانیان - درالتیجان فی تاریخ بنی اشکان، تألیف محمدحسن اعتمادالسلطنه (نورالله مضجعه)، بکوشش نعمت احمدی، سال ۱۳۷۱، انتشارات اطلس.
- ۳۹- پارتی‌ها یا پهلویان قدیم، ج اول، تألیف دکتر محمدجواد مشکور (رحمت‌الله علیه) انتشارات دانش‌سرای عالی، ۱۳۴۴.
- ۴۰- ایران در عهد باستان در تاریخ اقوام و ملل پیش از اسلام، تألیف دکتر محمدجواد مشکور (برداشته مضجعه)، چاپ اول، امیرکبیر، سال ۱۳۴۷.
- ۴۱- تمدن ایران ساسانی، تألیف لکونین، ترجمه علامه دکتر عنایت‌الله رضا ادم‌الله بقاء، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۵۱.
- ۴۲- سیرت کوروش کبیر (داستان تاریخی و سیاسی)، نوشته گزنفون، حکیم یونانی، سده چهارم قبل از میلاد، ترجمه ع وحید مازندرانی، ۱۳۵۰.
- ۴۳- تاریخ پلوتارخ، ترجمه شادروان سیداحمد کسروی تبریزی (نورالله مضجعه)، ۲ جلدی، چاپ گوتنبرگ.
- ۴۴- ایرانیان و عربها تألیف نلدکه ترجمه دکتر عباس زریاب خوئی (نورالله مضجعه).

- 1- Herodot Historien
- 2- Fischer Weltgescgichte
- 3- Lexikon der Antike
- 4- Dictionnaire de L'archeologie
- 5- Histoire de L'Armenie/PAR-MOIS-DERITLOREN
- 6- Chronologie Universelle Bordas
- 7- Les grecs devant la menace perse picard
- 8- Histoire de ,L'empire perse de Cyrus a Alexandre
- 9- Apolitical history of The Achaemenid empire by
M.A. Dandamaev
- 10- Histor of The persian empire by Olmested
- 11- Ctesias La perse pes sommaires de photius
- 12- Inscriptions of Behistan A.H Robinson
- 13- Titres et noms propres en iranien ancien
E.Bernveniste
- 14- La paix duroi Amir Mehdi Badi
- 15- D Apexandre a Mithridate A.M Badi
- 16- Une Erreur d L'histoire A.M. Badi
- 17- Histoire de L' Armenie H. pasdermadyian
- 18- Thucydide تاریخ
- 19- Diodore de sicile تاریخ
- 20- Xenophone : Anabase + Cyropedie
- 21- Joseph Flavius (Photius) تاریخ
- 22- Plutarque شرح حال اشخاص. (رجال)

فهرست اسامی

آتوسا ۳۷، ۶۶-۶۸، ۷۰-۷۴، ۷۷، ۷۸،	ثوآرسانس ۱۶۰
۸۰، ۸۳-۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴،	ثورسانس ۱۶۰
۱۰۰، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۷-۱۵۹، ۱۷۹	
آتوست ۱۳۲	آزت ۲۳۱
آتی یاواهی ۱۸۰	آبایش ۸۷
آثوس ۱۳۴	آبراکوم ۸۵، ۸۶، ۹۲
آدا ۱۷۱	آبروکوس ۹۲
آذر آناهید ۲۱۲	آب موش ۸۶، ۱۷۸
آذرگشنسب ۲۲۳	آبیدن ۳۱
آذرמידخت ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۹	آپامه ۱۷۸، ۱۸۲
آرامیان ۲۲۱	آپریس ۶۲، ۶۴، ۶۵
آرامیی ۳۳	آپولونیدس ۱۲۰
آرتالیکتوس ۱۲۲	آپی پان ۲۰۱
آرتاایکتوس ۱۲۳	آتروپات ۱۷۷
آرتالینه ۹۷	آتس سا ۸۰
آرتابانوس ۵۲	آتنایس ۲۰۶
آرتاریوس ۱۱۸	آتنی‌ها ۷۵، ۱۱۶، ۱۲۰

آرتی واسه ۱۸۵	آرتاکسیاس ۱۸۶
آرخانس ۱۳۱	آرتان ۸۵، ۹۲
آرزاس ۱۳۲	آرتانیته ۹۷
آرس ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲	آرتا و اسدس ۱۹۸
آرساس ۱۳۲، ۱۴۲	آرتاواسوس ۱۸۶
آرسامس ۸۵	آرتای نت ۷۵
آرسامن ۸۴	آرتکسارس ۱۳۱
آرسان ۱۵۸، ۱۶۰	آرتمیزه ۱۰۵
آرسانس ۱۶۰	آرتمیزیا ۱۱، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰
آرسس ۱۳۲، ۱۳۶	آرتمیزیای ← آرتمیزیا
آرسیت ۱۲۹، ۱۳۳	آرتمیسیا ۱۰۵
آرش ۱۲۹	آرتوبازان ۷۲
آرشه ویر ۱۹۷	آرتوخار ۱۳۴
آرشیت ۱۲۵	آرتوزسترا ۹۳، ۹۴، ۹۵
آرکسانس ۱۳۱	آرتون ۹۵
آرگوست ۱۷۹	آرتونته ۹۵
آرماهاکس ۱۶۱	آرته ۱۳۴
آریارات ۲۰۶	آرته برزان ۱۳۴
آریابیگنس ۸۶	آرتیس تن ۸۳، ۸۴
آریاپکین ۸۵	آرتیستون ۷۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۱
آریارات پنجم ۱۹۹	آرتیستونه ۸۳
آریارات چهارم ۱۹۹	آرتیف ۱۱۸، ۱۳۳
آریارات سوم ۱۹۶	آرتیفه ← آرتیف
آریاسپ ۱۵۷، ۱۵۸	آرتیکنس ۱۲۲
آریامرد ۸۵	

آستیاگ ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۰	آریامنس ۱۹۶
آستیاگس ۲۰	آریان ۲۶، ۲۸، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۸
آستی براس ۳۲	۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۳
آستیاگس ← آستیاگ	آری برزن ۱۸۶
آسخلوس ر.ک به (آشیل)	آری برزن دوم ۱۸۶
آسیایی ۷۰	آریده ۱۷۰، ۱۷۱
آشوری ۳۵	آریده - فیلیپ ۱۷۱، ۱۷۲
آشوریان ۳۱، ۳۳، ۳۴	آریس ۱۵۹
آشوریها ۳۱	آریستوبول ۱۶۹
آگوست ۱۹۱، ۱۹۲	آریستون ۷۲
آگوست روبین سن ۶۷	آری مرد ۸۴، ۸۵، ۸۶
آلبانیان ۵۲	آرین ۲۶-۲۸، ۱۷۰
آلوگونه ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹	آرینیس ۲۶، ۲۷
آلیات ۲۶، ۲۷، ۲۸	آریوبرزن ۱۹۹، ۲۰۱
آمازیس ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۳	آریومرد ← آری مرد
آماسترین ۱۷۶، ۱۷۷	آریو مردوس ۸۵، ۸۶
آمتیس ۱۰۴	آریه نیس ۲۶
آمرژس ۳۹، ۴۰، ۴۵	آزمیدخت ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۸، ۲۳۰
آمرگس ۴۰	آژدهاک ۵۲، ۵۵-۵۸
آمس تری ۹۶	آژدهاک ← آژدهاک
آمس تریس ۹۶-۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۴	آسپاسی ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
۱۱۳، ۱۱۷-۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶	آسپامیترس ۱۰۱
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۹	آسپزی ۱۵۵
۱۸۰	آستوئیگاس ۱۹
آموخه ۳۱	آستیاز ۱۷-۱۹، ۲۳، ۲۵-۳۰، ۳۲
	۳۵، ۳۷-۳۹، ۶۶

ابن اثیر ۲۲۶، ۲۲۷	آموزا اورانیا ۱۹۴
ابن بلخی ۲۳۰	آمی تیدا ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۳۷
ابن عبری ۲۲۱، ۲۲۹	آمی تیس ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۹
ابوبکر ۲۲۵	۴۱، ۴۵، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۹۶، ۹۹
ابوعلی محمد بن محمد بلعمی ۱۶۵	۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۷-۱۲۱
اپاساکایا ۱۹۶	آنابولی تسو ۱۴۱
اپرویز ۲۳۰	آناهیتا ۲۰۹
اپی شیاتیش ۸۷	آناهید ۲۰۹
اتردادستس ۱۷۹	آنتوان ۲۷۱
اخاترس ۱۳۲	آنتونیوس ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
أخس ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸	آن تی پاتر ۱۷۱
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱	آنتی کونوس ۱۹۶
اخوس ← به أخس	آن تیوخوس ۱۹۶، ۱۹۹
اخی یارتس ۱۴۵	آن تیوخیس ۱۹۹
ادتیس ۱۸۰	آنتیوکوس ۱۹۹
اد و دهیجا ۱۱۳	آن تیوکوس دوم ۱۹۹
اراتو ۱۹۷	آن تیوکیس ۱۹۹
ارامنه ۵۴، ۵۵، ۵۹	آندیا ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۷۸
ارباریوس ۱۳۱	آنوئیش ۵۱
ارتاباذ (ارته باز) ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۱	آنوش ۵۱، ۵۸
ارتافون ۲۰۶	آنیونیوس ۱۸۸
ارتانس ۹۲	آو آسیان ۵۴
ارت باز ۱۷۸	آویل مردوک ۳۶
ارتخشتر ۲۱۰	
ارتسیونه ۱۷۸	ابراهیم دهگان ۵۴

ارت منس ۱۸۰	ارسا باریس ۲۰۶
ارته سن ۹۲	ارسام ۸۳-۸۶
ارته کابا ۱۸۰	ارسانی ۱۹۳
ارته کاما ۱۷۶، ۱۷۷	ارسک ۱۳۵
اُرد ۱۸۷	ارسیت ۱۲۵
اردشیر ۱۹، ۲۰، ۶۴، ۹۹	ارشاک ۱۹۳
۱۰۱-۱۰۴، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸	ارشک ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴-۱۳۰، ۱۳۵-۱۳۷	ارشکان ۱۹۸
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	ارگبذ ۲۱۰
۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸	ارمنی ۵۲، ۵۹، ۶۶
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۳	ارمنیان ۵۲
۲۲۹	اروپائیان ۵۴
اردشیر اوّل ۱۲۹	ارونت ۲۰۱
اردشیرین شیرویه ۲۲۳	ارونت بات ۲۰۱
اردشیر پاپکان ۲۱۰	اری‌ینه ۲۲
اردشیر (دراز دست) ۱۱۸	اژدهاک ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۵
اردشیر (دوم) ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲	۳۷، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۱۱۹
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	اژدهاگ ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۵۱
اردشیر دوم ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴	اساتیره ۱۸۱
۱۵۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۱	اسپاتامیتیریس ۷۶
اردشیر سوم ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۰۱	اسپاژ ۲۲۰
۲۲۳	اسپارترا ۴۰، ۴۵
(اردشیر سوم) ۱۵۹	اسپارتی‌ها ۸۶، ۹۲، ۲۰۱
اردوان ۷۶، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۱۷	اسپارثرا ۳۹
ارس ۱۳۵	اسپاکو ۲۴، ۲۵

اشک سیزدهم ۱۸۷	اسپهبد ۱۹۷
اشک ششم ۲۰۷	اسپی تاماس ۳۰
اشک هفتم ۲۰۸	اسپی تامن ۱۸۳
اشیل ۱۴، ۶۷، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۲۸۵	اسپی تمس ۲۹
اعتمادالسلطنه ۱۹۳، ۲۰۸	استاته ئیرا ۱۴۲
اعراب ۸۳، ۸۴	استاتیر ۱۷۵
افران تیدس ۱۲۲	استاتیرا ۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹
اکتاویوس ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱	۱۴۲-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۳
اکدی ۱۷۴	۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶
اکزائر ۱۷۷، ۲۰۶	استانس ۱۳۲
اکسیارت ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۰	استرابون ۶۸، ۹۰، ۷۹
اکسیارتس ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۶۹	اسفندادات ۴۱
اکسی یارتس ر.ک به اکسیارتس	اسکندر ۱۵۹، ۱۶۰-۱۷۳، ۱۷۶
الکساندر ۱۸۶	۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۷
المپاس ۱۷۰، ۱۷۲	اسکندر چهارم ۱۷۲
الیزئوس ۲۱۵	اسکندر کبیر ۱۷۲
اماسترین ۱۸۰	اسکیت ۳۳
امیرارسلان ۲۲۱	اسکیت‌ها ۴۵، ۴۶
امیر مهدی بدیع ۱۵۳	اسمردیس ۳۷، ۸۸
انتالسیداس ۲۰۱	اشک ۱۹۳
انوئیش ۵۹	اشکانی ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۷
انوایش ۶۰	اشکانیان ۵۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۵
انوشک ۵۹	۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۰
انوشک دختک ۲۱۱	اشک پنجم ۲۰۷
	اشک چهاردهم ۱۸۵، ۱۸۷

اوستانس ۱۶۰	انوشه ۵۹
اوکوس ۱۶۹	انوشه دخت ۲۱۱
اوکوستوس ۱۹۸	انوشیروان ۲۱۹، ۲۷۹
اولنیر ۱۹۸	اواگوراس ۲۶۱
اونوفاس ۹۰، ۹۶	اوپاتر ۲۰۱
اوباراس ۳۸، ۳۹	اوپاترا ۲۰۶
اویل مروداخ ۳۶	اوتالین ۴۳
ایدرانس ← ایدرنس	اوتان ۶۷، ۷۰، ۸۸-۹۰، ۹۶
ایدرن ۱۳۵، ۱۴۶	اوتانس ۴۳، ۴۴، ۹۰، ۹۶
ایدرنس ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۶	اوتانه ۹۷
ایرانیان ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۸۵، ۹۱، ۹۴، ۱۴۰، ۲۲۹	اوتوما ۱۹۷
ایرانیها ۶۵	اوتیکوس ۲۱۷
ایرتاش دونه ۸۳، ۸۴، ۱۷۸	اوتیکیوس ۲۲۲
ایرتش دون ← ایرتاش...	اوخا ۱۵۸
ایسدون ۴۶	اوخس ۱۵۹
ایسوس ۱۶۴	اوخندرا ۱۳۲
ایشتویگو ۳۰	اوخوس ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸
ایلامی ۹۴	اودیازتس ۱۴۷
ایناروس ۷۶، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۸	اودیاسته ۱۴۷
ایندوک ۱۷۴	اورت ۲۵
	اورونتس ۱۲۱
بابک ۲۰۹، ۲۱۰	اوری دیس ۱۷۱
بابلی ۱۹۸	اوزیس ۱۹۹
بابلیان ۳۴	اوزیریس ۱۱۸

۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۱	بایلیها ۳۴، ۱۱۶، ۱۱۷
۹۳	باختر ۱۳۱
برديه ۹۱	باختریان ۷۳
برزان ۱۳۴	باختری‌ها ۸۴، ۴۰
بُرن ۱۹۹	باراس ۲۹
بُرس ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷	بارزا ۱۹۸
برسین ۱۶۹، ۱۷۶	بارسین ۱۶۹
بروس ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷	بارکانی‌ها ۳۸
بریان ۱۹، ۲۲، ۴۴، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۹۴	باز رنگی ۲۰۹
۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۱	بازرنگیان ۲۱۰
۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۹	باسیاکایا ۱۹۶
۱۸۰	باکواس ۱۵۹
بزاروهی ۵۶	باکوس اُمستا ۱۲۲
بستی بانا پاس ۱۹۹	باگوباختشا ۱۱۳
بسوس ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۸۳	باگوراز ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸
بسیرتا ۱۹۹	بانبشتمان با نبش ۲۱۴
بطلمیوس ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۰	بانبشن ۲۱۲
بطلمیوکرائونوس ۱۸۴	بانبشنان ۲۱۲
بغابوخش ۱۰۲، ۱۰۳	بانونه ۲۳۱
بغابوخشیا ۱۱۳	بانویه ← بانونه
بغاپوت ۱۳۸	بخت‌النصر ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷
بغ پای ۱۲۹	بدیع ۱۷۲، ۱۷۳
بغ پایوس ۱۲۵	بربرها ۴۹، ۱۵۳
بغراز ۱۲۵	بردی ۴۴
بغه بوخشه ۱۱۴	بردیا ۳۷، ۴۰-۴۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱

۱۱۴-۱۱۶، ۱۱۸	بگاپایرس ۱۲۹
پارسی ۴۸، ۷۶، ۹۰، ۱۳۵، ۱۹۹	بلعمی ۱۶۵، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
پارسیان ۳۰، ۵۲، ۵۵	۲۲۸
پارسی نژاد ۲۰۱	بوران ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷
پارسی‌ها ۶۱-۶۳، ۶۸، ۹۷، ۱۰۲	بوران دخت ۲۲۵
۱۱۶	بوسالس سُر ۳۱
پارمن‌ین ۱۷۶	بوسالس سر ۳۲
پارمی ۹۱	بهار ۱۶۵، ۲۲۵
پارمیس ۳۹، ۸۴، ۹۱	بهپهانی (دکتر امید) ۲۱۱، ۲۱۲
پارمیسس ۴۵	بهرام ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳
پاروزاتیس ۱۶۸	بهرام چوبین ۲۱۶، ۲۲۳
پاروزاستیس ۱۸۱	بهمنش (دکتر احمد) ۳۱
پاری‌زاتیس ۱۶۹	بی‌توویتوس ۲۰۵
پردیکاس ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳	
پرمیس ۹۱	پاپک ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
پروسات ۱۲۹	پاپک ساسانی ۲۰۹
پروفیسور عباس مهرین ۲۲۱	پاتی‌زیتیس ۶۹
پرووشات ۱۲۵، ۱۲۸-۱۴۰، ۱۴۳	پارت‌ها ۴۱، ۱۹۸
۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹	پارتها ۱۸۵
۱۶۹، ۱۷۶	پارتی ۲۰۸
پرویز ۲۲۳-۲۲۵، ۲۲۷-۲۳۰	پارتیها ۱۹۳، ۱۹۵
پری‌زاتیس ۱۲۵، ۱۷۸	پارس ۴۹، ۵۳
پریزاد ۱۹، ۱۲۹، ۱۸۱	پارسوا باشی ۴
پریسات ۱۲۹	پارس‌ها ۴۷، ۴۸، ۶۲، ۶۶-۷۲، ۸۳
پریساتس ۱۲۹	۸۵، ۸۸-۹۰، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۱

تثوفانس ۲۲۰	پلوتارک ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۷،
تاسه ۲۹	۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶،
تاگابو خساوزند ۱۱۳	۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷،
تالس ۲۶	پوران ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰،
تاماس ۲۹	پوران دخت ۱۱، ۲۲۲، ۲۲۴-۲۳۰،
تانیو خارکس ۴۲، ۴۰	۲۸۱
تبریوس ۱۹۸	پوره پارسه ۱۱۴
ترپا ۱۸۰	پوس فرخ ۲۲۴، ۲۲۵
ترموزا ۱۸۷	پولر ۱۷۲
تریباز ۲۰۱	پولیکرات ۹۰
تریبار ۱۷۹	پولی‌ین ۱۴۰، ۱۴۱
تری تخم ۱۴۶	پومپه ۲۰۴
تری توخمس ۱۴۲، ۱۴۳	پهلوی ۲۱۴
تری توخمس ۱، ۱۴۶-۱۴۸	پهلویان ۱۹۵
تری توخمه ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳،	پیان ۲۰۶
۱۴۶-۱۴۸	پیانخی ۷۹
تری توخمیس ← تری توخمس	پی‌تون ۱۷۱
تری دتس ۱۵۵	پیرنیا ۲۰، ۳۱، ۴۰، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۴،
تقی‌زاده ۶۵	۶۵، ۱۰۱-۱۰۴، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۴۶،
تمیستوکل ۱۱۱، ۱۱۲	۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۰،
تن ۳۷	۱۸۸-۱۹۳، ۲۰۲، ۲۲۱
تُن ۶۴	پیروز ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۸
توتو رأیس ۱۷۴	پیروزمند ۱۰۴
تومیریس ۴۶-۵۰	پی‌سیدیان ۱۵۲
ته آموزا اوردینا ۱۸۷	

ثرموزا ۱۸۷	تهمینہ ۲۳۱
ثوخرا ۶۷، ۹۰	تی بارہ ینان ۹۱
ثوخرہ ۹۰	تیباری‌ها ۸۴
	تی‌پاتر ۱۷۲
جشنسده ۲۲۷	تیت‌رستس ۱۴۰
جشنسده (گشنسده؟) ۲۲۵	تی خوس ۱۸۲
جوتاپ ۱۸۵	تیرداد ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷
	تیری باز ۱۷۹
جهاندارى ۱۶۸	تیریداتیس ۱۹۶
حیشی‌ها ۸۳، ۸۴	تیسافرن ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴
حمزه اصفهانی ۱۶۶، ۲۲۸، ۲۲۹	۱۴۷
	تیگراخانده ۵۲
خاقان ۲۲۱	تیگران ۵۲-۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۱۹۷
خسرو ۲۱۶-۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۰	۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳
خسرو پرویز ۱۱، ۲۱۶-۲۱۸	تیگران بزرگ ۲۰۴، ۲۰۶
۲۲۰-۲۲۴ ۲۲۹، ۲۳۰	تیگرانس ۵۲، ۱۹۷
خسرو دوم ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۹	تیگران سوم ۱۹۷
خسرو سوم ۲۲۴	تیگرانوهی ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷
خشایار ۱۷۷	تیگرانویبی ۵۱-۵۳
خشیایارشا ۱۱، ۴۳، ۵۲، ۶۷	تیگران یرواندیان ۵۴
۷۲-۷۷، ۸۳-۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۴	تیموزه ۱۴۵
۹۶-۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰	تیوخوس ۱۸۴
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲	تیوس ۲۹
۱۲۴-۱۳۰، ۱۳۳، ۱۸۰	تیون ۱۸۰
خشترتیه - فرورتیش ۳۵	

داریوش مادى ۱۱۹	خستريتي ۳۵
داماسپيا ۱۲۴-۱۲۷، ۱۲۹	خليلي (دکتر کامياب) ۱، ۳-۵، ۱۲
داندامايف ۶۵، ۷۵، ۷۷، ۱۰۳، ۱۴۴	۲۸۵، ۸۲، ۱۳
دانيال ۱۱۹	خليلي (دکتر مهيار) ۴، ۱۵
دريکس ها ۴۵، ۵۰	خليلي (عباس) ۲۲۶، ۲۸۵
درستبند ۲۱۸	خوارانزم ۲۳۱
دری پتيس ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰	خورش ۱۳۱
دماراتوس ۷۲	خوروش ۱۳۱
دمتريوس ۲۰۷، ۲۰۸	داتام ۲۰۱
دمتريوس نيکاتور ۲۰۷	داترواهيا ۸۷
دمس پي ي ۱۲۴	داتوهيه هيا پارسي ۱۱۳
دموسد ۷۱، ۷۲	دادومانيا ۸۷
دموکدس ۷۱	دارا ۱۶۵-۱۶۹
دوري ها ۱۰۶	داریوش ۴۳، ۴۷، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷-۹۳، ۹۴
دياکونوف ۲۷، ۳۰، ۳۳-۳۶، ۳۸، ۵۲	۹۶-۱۰۱، ۱۱۳-۱۱۷، ۱۲۳-۱۲۵
ديگرانوهي ۵۱	۱۳۱، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۶
دينک ۲۰۹-۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۱	۱۴۷، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳
دي ئن ۱۳۰، ۱۵۴	۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲
ديودور ۹۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۱	۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۶
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۶	داریوش (دوم) ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶
۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲	داریوش دوم ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۸
۱۷۳، ۱۷۷	۱۶۰، ۱۷۸
ديودور سيسلي ۷۹	داریوش سوم ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵
ديوکس ۲۵، ۳۵	۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۰

رادامیستوس ۱۹۷	رودوگونه ۹۶
راسین ۲۰۵	روشنگ ۱۴۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷،
رام‌بهشت ۲۰۹، ۲۱۰	۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶
راولین سن ۱۹۴	روکسانه ۸۱
رخسان ۸۱، ۸۲، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳،	رومی ۶۰، ۱۸۸
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۴	رومیان ۱۸۸
رخسانه ۱۴۶	رومی‌ها ۵۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۶
رخشان ۱۷۶	رومیها ۱۸۶، ۲۰۲-۲۰۴
رُدسی‌ها ۲۰۰	رهام ۲۱۵
ردیمه ۸۸	رینو ۱۹۵
رستم ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰	
رستم ارمنی ۲۲۶	ژئوس ۱۱۷
رشید یاسمی ۲۲۱	زادان فرخ ۲۲۳
رضا مشایخی ۱۲۲	زاکاس ۳۸
رکسان ۸۱، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹،	زرتشت ۲۰۹
۱۷۰، ۱۷۶	زردشت ۲۳۱
رکسانه ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،	زردشتیان ۲۱۸
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱	زری‌درس ۱۸۰
روتس ۱۷۹	زرین‌کوب (دکتر) ۸۱
روتک ۲۱۱	زنویا ۱۹۷
روحی ارباب ۶۵	زنیس ۱۵۱، ۱۵۲
رود ۲۰۸	زوپیر ۱۱۴-۱۱۸، ۱۲۰
رودگون ۱۲۲، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۰۸،	زوپیرها ۱۱۳
رودگونه ۱۲۱، ۲۰۷، ۲۰۸،	زوتک ۲۱۱
رودوگون ۹۶، ۹۹	

سپی‌تامن ۱۸۲، ۱۸۳	ژوســــتن ۲۲، ۳۸، ۶۹، ۱۰۱
ستاتیره ۱۶۸	۱۵۶-۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۲
ستاره زهره ۲۰۹	ژوستین ← ژوستن
سترابون ۷۹	ژیژس ۱۵۴
ستراتونیس ۱۹۶	ژی‌ژیس ۱۴۰، ۱۵۴
سرجیوس ۲۲۱	ژیژیس ← ژی‌ژیس
سروش ۱۴	
سریانها ۸۳	سائیس ۶۴
سزار ۱۸۵	سارا آسوده ۴
سغدیان ۱۶۸	ساسان ۲۰۹، ۲۱۰
سغدیانس ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴	ساسانی ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶
سغدیانوس ۱۲۵	ساسانیان ۳، ۱۳، ۲۰۹-۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷
سقراط ۲۰	ساکاها ۱۹۶
سک ۲۵	ساکه ۲۵
سکا ۲۵	سالاریوس ۲۲۲
سکائی ۲۰۴	ساندوسه ۱۱۲، ۱۲۲
سکاها ۲۵، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۷۳	ساندوکس ۱۲۲
سکاهای ۹۴	سیریشوع ۲۱۸
سکایی ۲۵، ۳۳	سپارگاپیز ۴۸، ۴۹
سکاییان ۳۳، ۳۵	سپاکو ۲۳، ۲۴، ۲۵
سکایی‌ها ۳۶	سپاکه ۲۵
سکون دان ۱۲۹، ۱۳۱	سپاهید ۲۲۳
سکون‌دیان ۱۲۵، ۱۲۷	سپنداد ۴۱
سکه ۲۵	سپیاتامه ۳۰

سی زکامبیس ۱۶۰	سلکوس ۱۸۲-۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۹
سی سی گامبی ۱۶۰	سلکوس دوم ۱۹۹
سی سی گامبیس ۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۴	سلوکوس ← سلکوس
سیلوسون ۹۰	سلوکی ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۹
سیلیداس ۱۵۲، ۱۵۳	سلوکیان ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۷
سیناتروسیس ۱۹۸	سلوکیہا ۲۰۲
سینان ۱۷۰	سمرامیس ۱۱۵
سینزیس ۲۷	سمردیس ۸۴، ۹۱
سین شار ایشکون ۳۱	سندوکس ۱۲۲
	سن سرجیوس ۲۱۸
شاہپور ۲۲۶	سوتن ۷۵
شاہپورین شہربراز ۲۲۶	سورنا ۱۹۷
شاہپورین شہریارین اردشیر ۲۲۷	سوسی گامبی ۱۶۰
شارپ ۸۱	سولا ۱۹۷، ۲۰۳
شاہ آفرید ۲۳۱	سہین ۲۳۱
شاہپور ۲۱۱	سیاگزار ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۳
شاہپور اول ۲۱۲	۳۵، ۳۸، ۳۹
شاہپور دختک ۲۱۲	سیاگزار پسر ۲۵
شاہپور ساسانی ۲۷۶	سیاگزار مادی ۱۱۹
شاہپور یکم ۲۰۹	سیاوش ۲۲۷
شعار ۱۶۷	سیاوش رازی ۲۲۶
شل من ۸۶	سیاوش فرخزاد ۲۲۶
شوشتری ۲۲۲	سیت ۲۵، ۴۶
شہر براز ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶	سیتھا ۲۵
شہروراز ۲۲۳، ۲۲۴	سیروس ۵۴

فراتاگونه ۹۲	شهریار ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰
فراتیس ۱۹۸	شیرلیست ۱۳۰
فرتاگن ۸۵	شیرویه ۲۲۹، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۰
فرخ ۲۳۰، ۲۲۴	شیرین ۲۲۱-۲۱۶
فرخان شهروراز ۲۲۳	شین شارایشکون ۳۱
فرخزاد ۲۲۷، ۲۲۲	صیدایی‌ها ۱۰۶، ۱۰۵
فرخزاد بن بندوان ۲۲۶	طبری ۱۱، ۱۶۵، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۳
فرخ هرمز ۲۲۷، ۲۲۸	۲۳۰ ۲۲۸
فردوسی ۱۶۷، ۲۲۰	
فرناباز ۱۵۱، ۱۵۲	عرب ۲۲۸
فرناسپ ۶۷، ۷۰، ۹۰	عریان ۸۱
فرناک ۱۸۰، ۲۰۴، ۲۰۶	عمر ۲۲۷
فرناک اوّل ۲۰۲	عیلامی‌ها ۹۴
فرن‌باز ۱۷۸	
فرهاتاسه ۱۹۳	فارناسپ ۴۳، ۶۳، ۶۷، ۸۸
فرهاد ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹	فارناسپه ۴۳
۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۷	فارناسپ هخامنشی ۴۳
فرهاد اوّل ۲۰۷	فارناسپاس ۱۲۷، ۱۳۳
فرهاد پنجم ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲	فاطمه قنبری ۴
فرهاد چهارم ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱	فدیمه ۸۸، ۸۹
۱۹۳، ۱۹۷	فراوورت ۳۵
فرهاد (چهارم) ۱۹۰	فرا آتاکس ۱۸۹
فرهاد دوم ۲۰۸	فراوورت ۳۵
فرهاد سوم ۱۹۸	فوات ۱۶۴
فرهادک ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳	فراتاگون ۹۲

کانجو ۱۸۰	فرهاد کوچک ۱۹۳
کایوس ۱۹۱، ۱۹۲	فریدون ۵۲
کبوجیه ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۶۱، ۶۲،	فسفروخ ۲۲۴
۶۴-۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۸-۸۰،	فلاویوس ۱۸۷
۸۲، ۸۳، ۸۸-۹۰، ۱۳۰	فوتیوس ۱۴، ۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۰
کتزیاس ۱۴۷	فیشر ۳۶
کتزیاس ۱۴، ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۳۷-۴۱،	فیلوپاتر ۱۹۹
۴۳، ۴۵، ۵۰، ۵۹، ۷۴، ۷۶، ۸۲، ۸۵،	فیلیپ دوم ۱۷۰
۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱-۱۰۳،	فیلیپ سوم ۱۶۵
۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴،	قباد ۲۲۲، ۲۲۴
۱۲۵، ۱۲۷-۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۸،	قباد دوم شیرویه ۲۲۳
۱۴۰-۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴	قتیبه بن مسلم ۲۳۱
کتسیاس ۳۸	قیصر ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۲۲
کراتروس ۱۷۷، ۱۸۰	قیصر دوم ۱۸۷، ۲۲۰
کرت‌ها ۱۰۶	
کرزوس ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۴۵، ۴۷،	کارن ۱۹۷
۴۸	کارنگ ۱۹
کریستن‌سن ۲۱۰، ۲۱۴-۲۱۷،	کاری‌ها ۸۵
۲۱۹-۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸	کاساندان ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۶۶، ۶۷
کریستوف‌کلمب ۱۴	کاساندانه ۴۳، ۶۳، ۶۶
کساندانه ۴۳	کاساندر ۱۷۲
کسری ۲۲۷، ۲۳۰	کاسیون ۱۹۸
کسی‌فار ۲۰۶	کامبوجیه ۲۱
کشاورز (کریم) ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۴۰،	کامبیز ۱۸، ۲۰، ۲۱
کشم ۱۹۷	کامرون ۸۴

کوشنسب ۲۲۰	کوسمارتیدن ۱۲۵، ۱۲۹
کلثوپاتر ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۶	کوس مرتیدین ۱۷۸
کلثوپاترا ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۸	کوشم ۱۹۷
کلدانی ۳۱	کیاکار ۲۷
کلدانیان ۳۱	کیاکزار ۲۶، ۳۳
کله‌نارک ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴	کیاکسار ۳۴
کله آرخ ۱۴۴	کیورس ۵۴، ۵۷
کمبوجیه ۲۰، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۶۱	
۸۱۷۳	گئومات ۶۹، ۸۸، ۸۹
کنت ۸۱	گئومات مغ ۷۱
کنت کورث (کنت کورس) ۱۵۸	گئوماته ۶۹، ۷۴، ۸۸
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷	گابریل ۲۱۸، ۲۱۹
کواز ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴	گامبی ۱۶۰
کواز دوم شیرویه ۲۲۳	گبرياس ۸۳-۸۶، ۹۳
کوچیه ۲۰۹، ۲۱۰	گد ۳۴
کورت ۱۵۵	گرگوار ۲۱۸
کورس ۱۹، ۲۰، ۲۲-۲۵، ۲۸-۳۰	گرگوری ۲۱۹
۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴-۵۰، ۵۲، ۵۴	گزنقون ۲۰، ۲۲، ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۵۰
۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۴-۷۰، ۷۲-۷۴، ۷۸	۵۲، ۶۰، ۱۳۷، ۱۴۰-۱۴۳، ۱۴۷
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۸-۹۱	۱۵۱، ۱۵۳
۱۰۸، ۱۳۲، ۱۳۶-۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴	گشتاسب ۹۹
۱۵۵، ۱۷۷، ۲۰۶	گشتاسب ۷۵
کورس صغیر ۱۳۷	گشنسب ۲۲۳
کورس کبیر ۴۴، ۱۷۹	گلانیک ۷۷
کورس هخامنشی ۱۱۹	گویارو ۹۳، ۹۴

مادی ۲۵	گوبریاس ۷۲، ۸۶
مادیها ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۵۲	گوتشمید ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۷
مارآپاس کاتینا ۵۹، ۶۰	گوزهر ۲۰۹، ۲۱۰
مارکوتیتوس ۱۸۹	گویدی ۲۲۱
مارکوس آنتونیوس ۱۸۵	گیرشمن ۲۲، ۳۲، ۳۸، ۷۶، ۷۹، ۱۰۰
ماریا ۲۱۷	۱۰۲، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
ماریاندینیان ۸۳، ۸۴	۲۲۹
ماساژت ۴۶، ۴۹	گی‌گس ۱۵۴
ماساژت‌ها ۴۷، ۴۸	گیگه ۱۴۰، ۱۵۴
ماسیست ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۹۷	گیورگیس ۲۱۹
۹۸، ۹۹	
ماکرونها ۸۴	لئوئیداس ۸۶
مانائی ۳۱	لادیس ۱۹۹
ماندا ۳۱	لادیسه ۲۰۶
ماندان ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۸، ۶۶	لابوخوس ۴۲
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۳	لابینت ۲۷
ماندانا ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۳	لوئیز شومون ۲۱۰
ماننا ۳۳	لوکولوس ۲۰۳
مانیا ۱۵۱، ۱۵۳	لیگ دامیس ۱۰۵، ۱۰۷
مانیاسوار ۱۵۲	
ماهیار ۲۲۳	ماتا کاس ۱۱۷
محمدابن جریر طبری ۱۶۵	ماخارس ۲۰۶
مخلج ۲۳۱	مادانس ۱۶۱
مرد <i>Marad</i> ۱۷۹	مادها ۲۵، ۳۱، ۳۴، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۶۶
مردانشاه ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲	۷۲

مرداوند ۲۳۱	منی ۱۵۱
مردونیوس ۹۳	موراستان ۵۸
مردونیه ۷۵، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷	موریس ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۹
۱۱۰	موریق ۲۱۶، ۲۲۹
مروئه ۳۷، ۶۸، ۷۸، ۸۱	موریکوس ۲۱۶، ۲۱۷
مریم ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۹	موزا ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴
مسیح ۲۲۹	موزنیک‌ها ۸۴
مشکور ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۲۱	موسی خورن ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۵۹
۲۲۹ ۲۲۲	۶۶
مصاحب ۲۵	موسی کانه‌ها ۸۴، ۹۱
مصریان ۳۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۸، ۸۵	مهاذر جشنس ۲۲۳
مصریها ۶۴، ۱۰۳	مهران ۲۱۵
مصری‌ها ۸۵	مهران گنشسب ۲۱۹
معین ۳۲، ۷۹، ۱۰۰، ۱۶۷، ۲۲۱	مهرداد؟ ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۷۶، ۸۴
مقدونی ۱۶۰	۱۰۳ ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۷۳
مقدونیه‌ها ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۶	مهرداد ۲۵، ۵۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
مگابرنس ۲۹	۱۳۸ ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
مگابیز ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴	۲۰۳ ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
۱۱۵ ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۳	مهرداد اوپاتر ۲۰۲
مگابیزوس ۱۱۴	مهرداد اول ۲۰۷
ملکزاده بیانی ۱۹۹، ۲۰۱	مهرداد پنجم ۲۰۲
ممنون ۱۶۹، ۱۷۶	مهرداد چهارم ۱۹۹، ۲۰۲
منوستان ۱۲۷، ۱۳۳	مهرداد دوم ۱۹۳، ۲۰۲
منوستانس ۱۱۸، ۱۳۱	مهرداد سوم ۲۰۲
منون ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴	مهرداد ششم ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶

میترادات ۱۰۱	نرگال شار اوصر ۳۶
میتراداتس ۲۱، ۲۳، ۲۴	نری گلی سار ۳۶
میتراداتیس ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸	نسا ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶
میتروس ۱۳۶	نسطوری ۲۱۸
میتری دات ۱۰۰، ۲۰۶	نسطوریان ۲۱۸، ۲۱۹
میدیاس ۱۵۲، ۱۵۳	نصر ۳۲
میزا ۱۸۷	نقی سیف ۴
میستا ۱۹۹، ۲۰۰	نلدکه ۲۱۸
میسیان ۱۵۲	نورا ۱۴۱
میکیان‌ها ۸۴	نیاهوت ۱۴۱
	نی‌تت ۶۱
نابو ۳۱	نی‌ته‌تیس ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵
نابوپلاسر ۳۲	نی‌تیتس ۶۳
نابوپولاسار ۳۱	نیس ۲۷
نامدار گشنسب ۲۲۳	نیکلسن ۲۳۰
نامه داتو هیه هیا ۱۱۴	نیلسون دوبواز ۱۹۷
ناهید ۱۵۰، ۲۰۹	نی‌نورت ۱۴۱
نبوئید ۲۸	نیوخسرو ۲۲۳
نیوپلسر ۳۳	نیومرمزد ۲۲۱
نیوپولاسار ۳۶	
نیوپولاسر ۳۲	وائولی ۶۱
نیوپیلسر ۳۳، ۳۴، ۳۶	واسه ۱۸۶
نیوکد ۳۲	واوری دیس ۱۷۰
نیوکد نصر ۳۳، ۳۶	واپیریان ۵۲
نونه‌ئید ۲۷	وحید مازندرانی ۲۴، ۴۹

هراکلیوس ۲۲۹	ورهرام چوبین ۲۲۳
هرقل ۲۲۹، ۲۲۳، ۲۲۰	وستهم ۲۲۳
هرمان اته ۱۶۵	ولید ۲۳۱
هرمزد ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴	ولید بن عبدالملک ۲۳۱
هرمزد چهارم ۲۱۶	وهرام ۲۱۶
هرمزد سوم ۲۱۴	ویدرن ۱۳۵
هرودوت ۱۱ ۱۷ ۱۸ ۱۹، ۲۰، ۲۱	ویستاسب ۹۹
۲۲ ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰	ویستاسب ۷۵
۳۲ ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷	ویستاسب ۱۰۲
۴۸ ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴	
۶۶ ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳	هارپاگ ۲۴، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۹
۷۵ ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵	هاماشتر ۱۰۴
۸۶ ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴	هامس تریس ۱۰۴
۹۵ ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸	هانی بال ۲۰۲
۱۰۹ ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰	هاییک ۵۳
۱۲۴	هبروکام ۸۵
هفس تیون ۱۷۷	هخامنش ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۵، ۸۶
هلی ۱۳۶	۱۱۸، ۱۰۳، ۱۰۲
هماشتر ۱۰۴	هخامنشی ۳۰، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
هنری ۱۳۰	۶۷، ۷۷، ۸۷، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۹۹، ۲۰۱
هوخستره ۳۴، ۳۶	هخامنشیان ۱۴، ۸۴، ۱۴۳، ۱۷۸
هوخستره ۳۰-۳۲	۱۹۶
هیپرانت ۸۵، ۸۶	هدایتی (دکتر) ۲۰، ۲۴، ۴۷-۵۰، ۶۳
هی پرانت ۹۲	۷۹، ۹۰، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۴
هی پراتس ۹۲	هراکلس ۱۷۹

۲۱۸	یعقوبی	۸۵	هیبرنات
۲۱۸	یعقوبیان	۱۴۷	هیدارنس
۲۱۸	یعقوبیه	۱۳۵	هید ران
۸۵	ینیانى	۱۳۵	هید رانس
۱۸۶، ۱۸۵	یوتاپ	۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۳	هیدرانس
۱۸۵	یوتاپا	۹۹	هیستاپ
۲۰۶	یوستی	۷۳، ۷۵، ۸۴، ۹۶، ۹۹	هیستاسپ
۱۹۳، ۱۹۲، ۷۹	یوسف فلاویوس	۱۰۲	۱۰۱
	یوسیف فلاویوس ← یوسف		
۲۰۱، ۷۷، ۶۷، ۶۰	یونانی	۵۲	یروآند
۹۴، ۷۸، ۶۱، ۳۸، ۲۵، ۲۰	یونانیان	۲۲۷	یزدجرد
۲۱۸، ۱۶۱، ۱۵۳، ۱۴۴، ۱۳۹	۱۲۲	۲۳۱، ۲۲۷	یزدگرد
۱۱۶، ۱۰۳، ۷۸	یونانی‌ها	۲۱۴	یزدگرد دوم
۲۰۱، ۱۴۰	یونانیها	۲۳۱، ۲۲۹	یزدگرد سوم
۱۰۸	یونانیهای	۲۳۱	یزید ناقص
۲۵۴، ۱۹۳، ۱۹۲	یهود	۲۱۸	یشوع

فهرست اماکن

آشور ۳۱، ۳۳، ۳۴	آپامه ۱۸۴
آکانتوس ۷۵	آتن ۲۰، ۶۷، ۷۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،
آمرگس ۴۵	۱۲۰
آناهیتا ۲۱۰	آذربایجان ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۶
اثولید ۱۵۱	آرابها ۳۱
ابخاز ۲۲۹	آزارات ۵۸، ۵۹، ۶۰
ازاک ۵۴	آراکس ۴۸
ارس ۱۹۷	آرامگاه کورش ۴۴
ارمنستان ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸،	آرتازیراس ۱۳۳
۶۰، ۱۲۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰،	آسور ۳۱
۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴	آسیا ۱۸، ۲۰، ۱۵۵، ۱۶۸
استخر ۲۰۹، ۲۱۰	آسیای صغیر ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵،
اسکپ سیس ۱۵۲، ۱۵۳	۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۰،
اسکندرون ۱۶۰	۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
اسکندریه ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۸۸	۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳
اصطخر ۲۰۹	آسیای مرکزی ۵۰

۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۷،	افس ۱۱۰
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱	افه سوس ۱۱۰
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳ ایسوس	اکباتان ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۱۱۷
۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۶،	اکد ۳۴
۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،	اکنید ۱۹
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۷،	ال اونت ۱۲۳
۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۰۷	انبار گنج خانه ۲۲۰
۱۷۰، ۱۶۸، ۱۰۱، ۷۵، ۴۲،	انطاکیه ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۱۹
۱۸۲	اورامان ۱۹۸
باختریان ۴۱، ۴۵	اولید ۱۵۲
بارکانیا ۳۸	ایران ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۳۱،
بت لشیر ۲۲۱	۳۲، ۳۸، ۴۰، ۵۶، ۵۹، ۶۴، ۶۵، ۶۷،
بریل ۶۵	۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۴،
بغداد ۱۶۵	۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،
بلخ ۱۰۲، ۲۱۶	۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱،
بودروم ۱۰۶	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲،
بوسفور قریم ۲۰۶	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴،
بهستان ۸۱	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴،
بیستون ۳۷، ۴۳، ۶۹	۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶،
بین النهرین ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۲۲	۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،
پاپرمیس ۷۶	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰،
پارت ۴۰، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲،	۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷،	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۲،

تیگرانوس ۲۰۳	پارس ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۵۰، ۵۴،
تیگرانوکرت ← تیگرانوگرد	۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴،
تیگرانوگراد ← تیگرانوگرد	۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۷۹،
تیگرانوگرد ۵۲، ۵۴، ۵۸	۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۱
جزایر فرات ۱۹۴	پاریس ۸۱
جزیره ۱۶۶	پاسارگارد ۷۴
جزیره کرت ۱۰۶	پافلاگونی ۲۰۲
حلب ۱۴۱	پافلاگونیه ۲۰۳
خابور (رود) ۳۳	پشی‌باووادایا ۶۹
خراسان ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰	پلاته ۹۵
خرطوم ۷۹	پلوپونز ۱۲۴
خورامینان ۴۱	پلوپونه سوس ۱۱۰
خوزستان ۱۶۲، ۲۰۷	پُنت ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱-۲۰۳
دارا بگرد ۲۱۰	پونت ← پنت
داردانوس ۱۵۱، ۱۵۲	تارسوس ۱۸۶
دامغان ۱۶۴	تخت جمشید ۸۴، ۸۷، ۹۴
دجله ۳۱، ۳۴، ۱۶۲، ۲۲۰	تراس ۷۵، ۹۷
دریاچه کاسپین ۲۶، ۵۰	ترک ۲۲۱
دریاچه وان ۵۲	ترموپیل ۹۲
دریای احمر ۱۱۹	تسالی ۹۴، ۱۳۹
دریای سیاه ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳	توریوم ۱۲۴
دریسکوس ۷۵	توس ۲۷
دشت مرغاب ۵۰	تسیفون ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲،
دیاله ۳۳	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸
ردس ۲۰۰	تیگراناکرت ← تیگرانوگرد
	تیگرانوگرد ← تیگرانوگرد

سوریه ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۸۳،	رود آراکس ۴۶
۲۰۸، ۲۰۷، ۱۹۶، ۱۸۴	رود ارس ۱۸۶
سوهی ۳۱	رودخانه استریمون ۹۷
سی‌نوپ ۲۰۲	رود فرات ۱۹۱
شام ۱۶۶	روم ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳،
شوش ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۹۴، ۹۷، ۱۰۲،	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴،
۱۶۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۱، ۱۲۸	۲۲۹، ۲۲۵
۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۰۱	روم شرقی ۱۸۵، ۲۱۶، ۲۲۹
شهر آشور ۳۱	ری ۲۱۴
صیدا ۱۰۶	زاب بزرگ ۲۰۴
عجم ۲۲۷	زاگرس ۳۳
عراق ۱۶۶	ژرژیس ۱۵۲
علیای فرات ۳۳	سارد ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۹۷، ۱۱۷،
فارس ۱۶۲	سالامین ۷۶، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،
فارستان ۵۴	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲
فرات ۳۳، ۱۹۶	ساموس ۹۰، ۱۱۴
فرات میانه ۳۱	سپ سیس ۱۵۳
فرانسه ۵۱، ۸۰	سستوس ۱۲۳
فریژی ۱۵۱	سغد ۱۶۸
فریگیه ۲۰۱	سکائیه ۱۸۸
قادسیه ۲۲۶	سگستان ۲۱۴
قیرس ۱۴۰، ۲۰۵	سلوکیه ۲۱۸، ۲۲۰
قرطمان ۲۲۹	سنید ۱۲۴
قفقاز ۲۰۴	سوال ۹۳
قلعه فراموشی ۲۲۰	سودان ۷۹

گالی ۲۰۵	قلعهٔ نخجوان ۵۹
گرجستان ۹۱	کابلین ۳۳
گرگان ۳۸، ۴۰، ۱۳۰، ۲۰۸	کاپادوکیه ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳
گفنان ۵۸	۲۰۶
گنزک ۲۱۶	کاخ سفید ۲۱۰
لاریس ۱۵۱	کارناسوس ۱۰۶
لاریسا ۱۵۲	کاری ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۳۸
لاسدمونی ۱۵۲	کاسپین ۴۵
لیدی ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۹۷	کالیدنیه ۱۰۵
لیدییه ۴۰، ۱۳۷، ۱۴۳	کتیبه شاهپور ۱۲
لیکوس ۲۰۴	کرس ۱۲۰
لیکیه ۸۳	کرکوک ۳۱
ماد ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۵-۳۱، ۳۳، ۳۴	کرمانیان ۴۱
۳۵، ۳۸، ۴۰، ۵۲، ۵۴-۵۸، ۶۹، ۸۱	کرمانیه ۸۶
۸۹، ۱۱۹، ۱۷۷، ۱۹۶	کعبه زردشت ۲۱۰، ۲۱۲
مادستان ۵۵، ۵۶، ۵۸	کلدانی‌ها ۱۱۵
ماد کوچک ۱۸۵	کلده ۱۸۳
مارستان ۵۴ ر.ک به مادستان	کلنه ۱۵۱، ۱۵۲
ماسیس ۵۸	کنید ۱۴۰
متانان ۸۶	کوثر ۱۰۵
مدائن ۲۲۷، ۲۲۸	کوک ۸۶
مراندو ۸۶	کوناکسا ۱۴۴، ۱۵۵
مرمره (دریا) ۲۰۱	کونوس ۱۲۰
مصر ۳۳، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۸	کیلیکیه ۱۹۶
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۹۰	کیوس ۲۰۱

ویه اردشیر ۲۲۰	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۴۵
هاروارد ۸۰	۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸
هاکسیست ۱۵۲	۲۰۵
هالی کار نازوس ۱۰۵	معبد آپولون ۱۱۷
هالیکارناس ۱۰۶، ۱۰۷	معبد آناهیتا ۱۵۰، ۱۵۶، ۲۰۹، ۲۱۲
هالی کارناسر ۱۰۵	معبد آناهید ۲۱۰
هاماستریس ۱۰۴	معبد دلف ۱۱۷
هاماکسیت ۱۵۱	معبد ژونن ۱۵۰
هرهر ۳۳	مغرب ۱۶۶
هگمتانه ۱۱۷، ۱۵۶	مقبره کورش ۵۰
همدان ۲۰، ۴۰، ۱۵۶	مقبره مادر سلیمان ۵۰
هند ۱۹	مقدونیه ۱۶۵
هندوستان ۱۶۴، ۱۷۳، ۲۰۳	موصل ۱۶۶
هیرکان ۴۰	نصیبین ۲۱۹
هیرکانی ۳۸، ۱۲۹	نقش رستم ۵۲
هیرکانیه ۱۷۸	نه راهه ۹۷
یونان ۱۱، ۵۲، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۵	نی سی ریر ۱۰۵
۷۶، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵	نیل ۶۴، ۷۶، ۷۹، ۱۷۱
۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰	نیمروز ۲۲۳
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۳	نینوا ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۱۵
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۴	ویشاپازونک ۵۸

فهرست گاه‌شناسی

فهرست اسامی

آرسس ۲۶۳	آپامه ۲۶۵
آریویزن ۲۶۱	آتاخمیت ۲۴۸
آزرمیدخت ۲۸۱	آتاخمیت این شوشیناک ۲۴۷
آژدهاک ۲۵۲	آتاماتیا ۲۵۷
آساره‌ادون ۲۴۵، ۲۴۶	آتاهمیت ۲۴۸
آستیاگ ۲۵۲	آتنی‌ها ۲۶۰، ۲۶۱
آشور ۲۴۷	آداد پنجم ۲۳۹
آشور آه ایدین ۲۴۵	آداد نراری سوم ۲۴۰
آشور اتل ایلانی ۲۵۰	آذر نرسی ۲۷۷
آشور اوبالیت ۲۵۱	آراخا ۲۵۷
آشور ایل ایلانی ۲۵۰	آرامی‌ها ۲۴۴
آشور بانی پال ۲۴۸	آرتاباذ ۲۶۲
آشوربانی پال ۲۴۸	آرتمیزیآ ۲۶۲

آشوردان سوم ۲۴۰	أخس ۲۶۲
آشور نادین شومی ۲۴۳	ارامنه ۲۵۶
آشوری ۲۴۹	ارتبان ۲۶۶
آشوری نیراری پنجم ۲۴۱	ارتواریا ۲۵۶
آشوریها ۲۴۹، ۲۴۰	أرد ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
آنتونیوس ۲۷۰	أرد اول ۲۷۰
آنتویونوس ۲۷۱	أرد دوم ۲۷۴
آنتی خیوس هفتم ۲۶۷	اردشیر ۲۶۰، ۲۸۰
آنتی گون ۲۶۴	اردشیر اول ۲۵۹، ۲۶۰
آنتی گونوس ۲۶۴	اردشیر بابکان ۲۷۶
آن تیوخوس ۲۶۵	اردشیر پاپکان ← اردشیر بابکان
آن تیوخوس پنجم ۲۶۷	اردشیر دوم ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۷
آن تیوخوس دوم ۲۶۵	اردشیر سوم ۲۶۲
آن تیوخوس دهم ۲۶۹	اردوان ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵
آن تیوخوس نهم ۲۶۸	اردوان پنجم ۲۷۵، ۲۷۶
آن تیوخوس هشتم ۲۶۸	ارمنی ۲۵۶
آن تیوخوس هفتم ۲۶۷	اروکو ۲۴۹
آن تیوخوس یازدهم ۲۶۹	اریارمنه ۲۴۹
آن تیوخوس سوم ۲۶۵	اژدهاک ۲۵۲
آویل مردوک ۲۵۲	اسپارتی ها ۲۶۰
	اسپهیدان ۲۷۹
	استروئاس ۲۶۱
	اسکندر ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵
ابن اثیر ۲۸۰	
ابی فانس ۲۶۶	

اشک یازدهم ۲۶۹	اسکندر تئوپاتورا ۲۶۷
اوخوس ۲۶۲	اسکندر دوم ۲۶۴
اورتاکی ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸	اشک ۲۶۵
اورنت ۲۶۱، ۲۶۲	اشک ۱۵ ۲۷۲
اوزاس ۲۷۰	اشکانیان ۲۶۵
اولولای ۲۴۲	اشک بیستم ۲۷۴
اومانی گاش ۲۴۸	اشک بیست و پنجم ۲۷۵
اوم مانی گاش ۲۴۸	اشک بیست و چهارم ۲۷۵
اومنس ۲۶۴	اشک بیست و ششم ۲۷۵
ایرانیان ۲۷۶، ۲۷۹	اشک بیست و هفتم؟ ۲۷۵
ایرانی‌ها ۲۶۰	اشک بیست و یکم ۲۷۵
ایشتویگو ۲۵۲	اشک پنجم ۲۶۶
ایلامیان ۲۴۷	اشک چهاردهم ۲۷۱
ایمنه ۲۴۴	اشک دوم ۲۶۵
ایناروس ۲۵۹	اشک دهم ۲۶۹
ایتافرن ۲۵۷	اشک سیزدهم ۲۷۰
اینداس ۲۶۷	اشک شانزدهم ۲۷۴
	اشک ششم ۲۶۶
بابلی‌ها ۲۵۱، ۲۵۲	اشک نوزدهم ۲۷۴
باسوس ۲۷۰	اشک هشتم ۲۶۸
بانی پال ۲۴۷	اشک هفتم ۲۶۷
بَردان ۲۷۴	اشک هفدهم ۲۷۴
بردای ۲۵۵	اشک هیجدهم ۲۷۴

پارسیان ۲۴۴	بطلمیوس ۲۶۴
پاگر ۲۷۵	بطلمیوس کراونوس ۲۶۴
پاکوروس ۲۷۰	بل ابنی ۲۴۳
پردیکاس ۲۶۴	بلاش ۲۷۸، ۲۷۵
پسر سیناتروس ۲۶۹	بلاش پنجم ۲۷۵
پولو ۲۴۲	بلاش چهارم ۲۷۵
پومپه ۲۶۹، ۲۷۰	بلاش دوم ۲۷۵
پیرنیا ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴	بلاش سوم ۲۷۵
پیروز ۲۷۸	بل شیمانی ۲۵۸
پیکسو داروس ۲۶۳	بلعمی ۲۸۰
	بهرام اول ۲۷۶، ۲۷۷
تئوس ۲۶۵	بهرام پنجم ۲۷۸
تاخوس ۲۶۲	بهرام چوبین ۲۸۰
تاماریتو ۲۴۷، ۲۴۸	بهرام چهارم ۲۷۸
تخامس پادا ۲۵۶	بهرام دوم ۲۷۷
تمپت حومبان این شوشناک ۲۴۶	بهرام سوم ۲۷۷
توکولتی اپیل اشارا. سوم ۲۴۱	بهمنش ۲۵۰
ته اومان ۲۴۷	
تیرداد ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲	پاپرمیس ۲۵۹
تیری باز ۲۶۱	پارتها ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۶
تیسافرن ۲۶۰	پارتی ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰
تیگران ۲۶۹	پارتی‌ها ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱
تیگران بزرگ ۲۶۹	پارس‌ها ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۰

خشیارشای اوّل ۲۵۸، ۲۵۹	تیگران مهتر ۲۶۹
خشترتیه ۲۴۷	تیگلت پیلسر سوم ۲۴۱، ۲۴۲
خشترتیه ۲۴۷	
خوالوشو ۲۴۳	ثری برون ۲۶۱
خوالوشو این شوشناک ۲۴۳	
خومیانی منا ۲۴۴	جاماسپ ۲۷۸
دادار شیش ۲۵۶	چهارم ۲۶۶
داریوش ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷، ۲۶۳	چیش پیش ۲۴۶
داریوش (اول) ۲۵۵	چیش پیش هخامنشی ۲۴۹
داریوش دوم ۲۵۵ ۲۶۰	
داریوش سوم ۲۶۳	حبشی‌ها ۲۷۹
داندامایف ۲۵۲	حضرت محمد (ص) ۲۸۰
دایائوکو ۲۴۲	حومبان خلتاش ۲۴۶
دایان آشور ۲۳۹	
دمتریوس ۲۶۷	خالتاش ۲۴۹
دمتریوس اول ۲۶۷	خرمیانی منا ۲۴۵
دمتریوس دوم ۲۶۷، ۲۶۸	خسرو ۲۷۵
دیاکو ۲۴۲	خسرو انوشیروان ۲۷۹
دیمتریوس ۲۶۶	خسرو اوّل ۲۷۹
دینگ ۲۷۸	خسرو پرویز ۲۷۹ ۲۸۰
راولین سن ۲۷۴	خشیارشا ۲۵۹
رکسانه ۲۶۴	خشیارشا دوم ۲۶۰

سلوکوس دوم ۲۶۵	رومی ۲۶۹
سلوکوس سوم سوتر ۲۶۵	رومیان ۲۶۸ ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹
سلوکوس ششم ۲۶۸	رومی‌ها ۲۶۹ ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶،
سلوکی ۲۶۴ ۲۶۷، ۲۶۸	۲۷۷
سمیرامید ۲۴۰	
سمیرامیس ۲۴۰	ژول سزار ۲۳۶
سناخریب ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	ژولی ۲۷۲ ۲۷۳
سنتروک ۲۶۹	ژولین ۲۷۲
سورنا ۲۷۰	ژولیوس سزار ۲۷۲
سوزیان ۲۷۶	
سیاکزار ۲۵۰	سارگن ۲۴۲
سی‌چان تخمه ۲۵۷	ساسانیان ۲۷۶ ۲۸۰
سیناتروس ۲۶۹	ساکسا ۲۷۰
سیناتروک ۲۶۹	ساگارتی ۲۵۷
سین شار ایشکون ۲۵۰ ۲۵۱	سکائیان ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۷
شاروکنو ۲۴۲	سکائیان تیگره خودا ۲۵۷
شاشی آداد پنجم ۲۳۹	سکائی‌ها ۲۷۲
شاهپور ۲۷۶	سکاها ۲۷۱
شاهپور اول ۲۷۷	سلمنسر پنجم ۲۴۲
شاهپور دوم ۲۷۷	سلمنسر چهارم ۲۴۰
شاهپور سوم ۲۷۷	سلمنسر سوم ۲۳۹
شماش ۲۵۸	سلوکوس ۲۶۴
شماش شوم‌کین ۲۴۸	سلوکوس چهارم ۲۶۶

عیلامی ۲۴۵	شماش شون اوکین ۲۴۷
عیلامیان ۲۴۷	شمشی آداد ۲۴۰
	شوتروک ناهونت ۲۴۳
فرارترس ۲۴۷	شوتروک ناهونت دوم ۲۴۳
فرات ۲۴۵	شوتور ناهوندی ۲۴۳
فرانی پارت ۲۷۱	شوش ۲۷۶
فرناپاز ۲۶۰	شولمان آشارد ۲۴۲
فرورتیش ۲۴۷	شولمان آشارد چهارم ۲۴۰
فرهاد ۲۷۲	شولمان آشارد سوم ۲۳۹
فرهاد اول ۲۶۶	شوم اوکین ۲۴۸
فرهاد پنجم ۲۷۲	شهر بُراز ۲۸۰
فرهاد چهارم ۲۷۱ ۲۷۲	شیرویه قباد دوم ۲۸۰
فرهاد (چهارم) ۲۷۱	شین آهه اریبا ۲۴۲
فرهاد دوم ۲۶۷	شین شو مالیشیر ۲۵۰
فرهاد سوم ۲۶۹	
فرهادک ۲۷۲ ۲۷۴	صیدا ۲۶۲
فریایات ۲۶۸	
فریایاتیوس ۲۶۸	ضحاک ۲۵۲
فری پایت ۲۶۶، ۲۶۸	
فنیقی‌ها ۲۶۲	طخاری‌ها ۲۶۸
فیرا پاتیوس ۲۶۶	
فیشر ۲۵۱ ۲۷۴	عرب ۲۶۷
فیلادفوس ۲۶۶	عیسی ۲۷۲

کورش سوم ۲۵۳	فیلوپاتور ۲۶۶
کوروش صغیر ۲۶۰	فیلیپ ۲۶۴
کیاکزار ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	فیلیپ مقدونی ۲۶۴
کیاکزار - هوخشتره ۲۵۰	
کیاکسار ۲۵۰، ۲۵۲	قبرسی‌ها ۲۶۲
کیاکسار - هوخشتره ۲۵۰	
	کاسیوس ۲۷۰
گئوماتای ۲۵۵	کالینیوس ۲۶۵
گرگانی‌ها ۲۵۶	کاندالانو ۲۴۹
گرگوری ۲۳۴، ۲۷۳	کاندالانورا ۲۴۸
گرگوری سیزدهم ۲۷۲	کبوجیه ۲۵۲
گشنسب بنده ۲۸۱	کبوجیه اول ۲۵۳
گوتشمید ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹	کبوجیه دوم ۲۵۳، ۲۵۴
۲۷۴، ۲۷۵	کبوجیه سوم ۲۵۴
گودرز ۲۷۴	کراسوس ۲۷۰
گیرشمن ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	کروزس ۲۵۳
۲۶۶، ۲۷۶	کریستن سن ۲۷۶
	کلدانی ۲۵۰
لاباشی مردوک ۲۵۳	کودور ناهونت ۲۴۴
لابینوس ۲۷۰	کورش ۲۴۹، ۲۵۴
	کورش اول ۲۴۹
مادها ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱	کورش بزرگ ۲۵۳
۲۵۲، ۲۶۷	کورش دوم ۲۵۳

مهرداد سوم ۲۶۹	ماریتو ۲۴۸
مهرداد ششم ۲۶۸	ماسازت‌ها ۲۵۴
	ماندان ۲۵۲
نابوآپال اوصور ۲۵۰	مردوک آپال ایدین دوم ۲۴۳
نابوپولاسار ۲۵۲ ۲۵۰	مردوک ذاکر ۲۴۳
نابوپولاسار ۲۵۰	مردوک ذاکر شومی دوم ۲۴۲
نابونید ۲۵۳	مردونیه ۲۵۸
نادینو ۲۴۱	مرژیان ۲۵۷
ناکیه‌آ - زاکوتو ۲۴۷	مرژیان ۲۵۷
نابوآپال اوصور ۲۵۲	مرکیان ۲۵۷
نبو اوکین زر ۲۴۱	مرگیان ۲۵۷
نبوخنصر ۲۵۵، ۲۵۷	مشکور (دکتر جواد) ۲۸۰
نبوشوم اوکین ۲۴۱	مصریان ۲۶۱
نبوشوم اوکین دوم ۲۴۱	مصریها ۲۶۲
نبوگد دوراوصور ۲۵۲	مقدونیه‌ها ۲۶۳
نبوگد نصر ۲۵۲	ملکه سامورامت ۲۴۰
نبونادین زری ۲۴۱	منانو ۲۴۵
نبونصیر ۲۴۱	موراستان (قوم) ۵۸
نبون نصر ۲۴۱	موریس ۲۸۰
نبونید ۲۵۳	موزا ۲۷۲
نخائو ۲۵۲	موزول ۲۶۱، ۲۶۲
نرسی ۲۷۷	موشزیپ - مردوک ۲۴۴، ۲۴۵
نرگال اوشزیپ ۲۴۴	مولون ۲۶۵
نرگال اوشی زیپ ۲۴۴	مهرداد ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۹
نرگال شار اوصور ۲۵۲	مهرداد بزرگ ۲۶۸
نرگل لسر ۲۵۲	مهرداد دوم ۲۶۸

هرمزد دوم ۲۷۷	نکتانبو ۲۶۱
هرمزد سوم ۲۷۸	نلدکه ۲۸۰ ۲۶۲
هرودوت ۲۴۷	نیدین تو - بل ۲۵۵
هریز ۲۷۹	نیکاتور ۲۶۷
هفتالیان ۲۷۹	
هوخستره ۲۵۲ ۲۵۰	والریانوس ۲۷۶
هومان خلتاش ۲۴۶	وتوس ۲۷۰
هومبان خالتاش ۲۴۸	وردان ۲۷۴
هومبان خلتاش ۲۴۵	ومیسا ۲۵۶
هومبان نیکاش دوم ۲۴۷	وُئن ۲۷۴
هومبان هالتاش ۲۴۹	وُئن دوم ۲۷۵
هیاطله ۲۷۸	وهرز ۲۷۹
هیدرانس ۲۵۶	وه یزداتا ۲۵۵
هیراکانی‌ها ۲۵۶	ویدارنا ۲۵۶
هیستاسپ ۲۵۶	ویستهم ۲۷۹
	ویوانا ۲۵۶
یزدگرد اول ۲۷۸	ویوانه ۲۵۵
یزدگرد دوم ۲۷۸	
یزدگرد سوم ۲۸۱	هالتاش ۲۴۸
یوستی ۲۷۴	هاناسیروکا ۲۴۰
یولیانوس ۲۷۷	هخامنش ۲۴۶
یونانی ۲۶۱ ۲۵۸	هخامنشی ۲۶۴ ۲۶۳
یونانیان ۲۶۴	هرمز ۲۷۹، ۲۸۰
یونانی‌ها ۲۵۸	هرمزد اول ۲۷۶

فهرست اماکن

اسپارت ۲۶۱	آب دیز ۲۴۹
اصفهان ۲۴۶	آبی دژ ۲۴۹
اعیلام ۲۴۷	آتروپاتن ۲۷۴
اکباتان ۲۵۳، ۲۶۴	آتن ۲۵۷، ۲۶۱
الی پی ۲۴۳، ۲۴۴	آذربایجان ۲۷۴
انزان ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳	آرتمیزیوم ۲۵۹
انشان ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳	آرخوزیا ۲۵۵
انطاکیه ۲۷۹	آسیای صغیر ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸،
اوتی یارا ۲۵۶	۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴
اورارتو ۲۴۰، ۲۴۲	آسیای مرکزی ۲۵۳
اورومدون ۲۵۹	آشور ۲۴۰-۲۴۶، ۲۴۸-۲۵۱
ایران ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹،	آشور نسیرپال دوم ۲۳۹
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۷۸،	آشور نصیرپال دوم ۲۳۹
۲۷۹	
ایزتا ۲۵۶	ارمنستان ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۴،
ایسوس ۲۶۳	۲۷۷

پاشرو ۲۴۴	ایلام ۲۴۳، ۲۴۶-۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۷
پرسپولیس ۲۶۳	ایونی ۲۶۱
پلوپونزی ۲۶۰	
پلوز ۲۵۴	بابل ۲۴۱-۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷-۲۵۱
پنت ۲۶۸	۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴
	باختر ۲۵۷
تخت جمشید ۲۶۳	باستان ۲۶۸
تراس ۲۵۷	بانہ ۲۳۹
ترموپیل ۲۵۹	بلخ ۲۸۰
تل دفانه ۲۵۴	بهبهان ۲۴۷
تهران ۲۴۶	بیت المقدس ۲۵۴، ۲۵۷
تیسفون ۲۷۸	بیزانس ۲۷۹، ۲۸۰
	بین النهرین ۲۷۷
جبال بختیاری ۲۴۹	
	پارت ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹
چغازنبیل ۲۴۹	۲۷۰، ۲۷۱
	پارس ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۵
حران ۲۵۱	پارسوآ ۲۴۱
حران ۲۵۱	پارسوآش ۲۴۴
حلوله ۲۴۵	پارسوماش ۲۴۹
حماة سوریه ۲۴۲	پارسه ۲۴۹، ۲۶۵
	پارماش ۲۴۴
دجله ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵	پاسارگاد ۲۶۴

سلیمانیه ۲۳۹	دریاچه ارومیه ۲۳۹، ۲۴۰
سنندج ۲۳۹	دریاچه کاسپین ۲۴۰
سوری ۲۴۸	دریاچه مازندران ۲۴۰
سوریه ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴	دریاچه وان ۲۴۲
سی‌پار ۲۵۴	دریای ارومیه ۲۴۲
	دماوند ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶
شریف خان ۲۵۱	
شوش ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۴	راخه ۲۵۶
شوشتر ۲۴۷	رشو ۲۴۹
شوگازنبیل ۲۴۹	رود دیاله ۲۳۹
	رود زاب کوچک ۲۵۰
صحرای نمک ۲۴۶	روم ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰
صور ۲۶۳	
	زاگرس ۲۴۴
طریس ۲۵۱	زاموآ ۲۳۹
	زهاب ۲۳۹
عیلام ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	
۲۵۳، ۲۵۷	سلامین ۲۵۹، ۲۶۱
فرات ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۸	ساماری ۲۵۴
فریگیه ۲۶۱	سامره ۲۴۵، ۲۵۴
فلسطین ۲۵۴، ۲۷۰	سامری ۲۵۴
فنیقیه ۲۵۴	سباستیه ۲۵۴
	سلوکیه ۲۶۵، ۲۶۶

قبرس ۲۶۱	ماراتون ۲۵۸
	ماننا ۲۴۲
کاپیشاکانیک ۲۵۵	مدینه ۲۸۰
کاره ۲۷۰	مصر ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴
کاری ۲۶۲	۲۶۱-۲۶۴، ۲۵۷-۲۵۹
کاربه ۲۶۳، ۲۶۱	معابد نابو ۲۵۰
کاسیان ۲۴۳	معبد اورشلیم ۲۵۴، ۲۵۷
کوناکسا ۲۶۰	مقدونیه ۲۵۷
کوندورو ۲۵۶	مکه ۲۸۰
کوه آبی ۲۴۱	ممفیس ۲۵۹، ۲۶۲
کوه بیکنی ۲۴۱	میاندوآب ۲۳۹
کی تیون ۲۶۱	میکال ۲۵۹
گرگان ۲۴۶، ۲۵۳	ناخوس ۲۵۷
گوگمل ۲۶۳	نبرد گرانیکوس ۲۶۳
	نرگال ۲۵۳
لبنان ۲۶۳	نیشوا ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱
لیدی ۲۶۱	
لیدی ۲۵۳	هگمتانه ۲۵۳، ۲۶۴
	همدان ۲۴۱، ۲۴۲
ماد ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸	هیدالو ۲۴۷
۲۵۰-۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۹	هیراکانیا ۲۵۳
۲۷۱، ۲۷۴	
ماداکتو ۲۴۷	یونان ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱
مادها ۲۴۲	

PUBLISHER'S NOTE

Ghasidehsara publisher has published different titles in the field of literature, history, psychology, philosophy, religion and politics with the co-operation of various consultants and skilful experts.

Due to current cultural conditions and the apparent desire of other cultures to become acquainted with the Iranian civilization and culture, and also the desire of other scientists to familiarize themselves with the various resources of this country, we are decided to seek for a way to communicate with our abroad readers. So we are cordially reaching out for your co-operation.

© *Ghasidehsara Press*
Mail Box No. 15875-6354, Tehran, Iran
or send your e-mail:
ghasidehsara@hotmail.com

&

© *Roshangaran & Women Studies Publishing Press*
Mail Box No. 15875-5817

All Rights Reserved.
Published in Tehran, Iran, 2003

ISBN: 964-7675-48-8

FAMOUS WOMEN IN HISTORY OF IRAN

From Begining to the Overthrow of
Sasanian Dynasty

Dr. Kamyab Khalili



انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
Roshangaran
& Women Studies Publishing



قصیده پسر